

دین و دعوت



فرهنگ اختلاف و معانی کلمه‌ی تقوا در قرآن کریم

مصطفی اربابی

زنان



مؤلفه‌های خانواده سعادتمند

دکتر محمود ویسی

زنان



بانوان در لغزشگاه چرایی و سنگلاخ چگونگی

جلیل بهرامی‌نیا

سیاسی



بهار عربی و خزان استبداد

محمد احمدیان

اندیشه



سرمایه‌داری و چالش‌گرانش: در انسداد یا در اوج سرزندگی

دکتر محمدرفعی محمودیان



نشریه داخلی، شماره دوم، بهمن ماه ۱۳۹۰
زیر نظر شورای سردبیری سایت اصلاح وب

خوانندگان محترم می‌توانند نظرات ارزنده خود را از طریق ایمیل یا شماره پیامک زیر ارسال فرمایند.
تذکر: لطفاً در پیامک ارسالی عنوان نشریه اصلاح را حتماً ذکر نمایید.

شماره پیامک: ۳۰۰۰۶۲۶۰۶۰
ایمیل: n.islahweb@gmail.com

فهرست

۱	دین و دعوت
۱۱	اندیشه
۲۶	فرهنگی
۳۴	سیاسی
۳۸	اهل سنت ایران
۴۷	پاسخ به سوالات فقهی
۴۹	اخبار جماعت
۵۰	خبر اصلاح وب
۵۳	زنان



درخت ایمان، میوه‌ای به نام خیانت ندارد!

در منطق تجارت مؤمنانه، دنیا مکانی برای گردآوری توشه‌ی آخرت و برآوردن خوشنودی یزدان است نه فرصتی برای تنعم و رقابتهای دنیوی؛ مؤمن هوشیار در موارد تعارض‌آمیز، به سود رستگاری اخروی از دنیا و منازعات دنیوی چشم می‌پوشد و به صورت جدی مراقب است که دینار را دین‌آور سازد نه دین‌بر؛ حال اگر دین‌آوری دیناردر بخشیدن آن به یک مخدوم ناسپاس است، چه باک؟! اگر مأموریت یک مؤمن، ترجیح رضایت خالق بر رضایت دیگران است و رضایت خالق نیز در ادامه‌ی دستگیری از بینوایان و خویشان است، پس دیگر مقابله به مثل و مشاکله رفتاری چرا؟! آری، مؤمن به برکت چشم دوختن به آسمان، خیانت را با خیانت پاسخ نخواهد داد؛ مگر نه اینکه پیام‌آور گرامی اسلام، فرموده‌اند: «أَذِ الْأَمَانَةَ إِلَى مَنِ اتَّمَنَكَ وَ لَا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ»؛ با کسی که امانتی به تو سپرده، امانتداری کن؛ اما به آنکه به تو خیانت کرده خیانت مکن! پاسخ خیانت با خیانت، خلاف آموزه‌های نبوی است و درخت ایمان، میوه‌ای به نام خیانت ندارد: «عَلَى كُلِّ خَلَّةٍ يُطَبِّعُ الْمُؤْمِنُ إِلَّا الْكَذِبَ وَ الْخِيَانَةَ»؛ مؤمن هر صفتی ممکن است داشته باشد جز دروغ‌گویی و خیانت! چه خوب است بدانیم آن ایمانی که حنظل تلخ دروغ و خیانت می‌پرورد، ریشه‌اش نه در آسمان بلکه در همین خاکدان است! ایمانی دنیوی و تجاری است؛ زیان خلق و سود خویش جستن و پیش کشیدن دین و عناوین دینی است؛ دین را ابزار ژین(زندگی در تعبیر کردی) ساختن و شریعت را به خدمت معیشت گماشتن است!



فرهنگ اختلاف و معانی کلمه‌ی تقوا

در قرآن کریم

مصطفی اربابی

بحث ما راجع به مسائل اختلافی و به عبارتی فقه اختلاف یا فرهنگ اختلاف است. قبلاً گفتیم که بعضی از مردم وقتی چیزی را برخلاف عقیده‌ی خودشان می‌بینند به عنوان اینکه کار خوبی انجام می‌دهند شروع به فحاشی و ناسزا گفتن می‌کنند. گفتیم که خیلی از این مسائل جنبه کلامی، نظری و تئوری دارد و جنبه‌ی عملی ندارد و خداوند به ما سفارش و توصیه نموده که به کارهایی که جنبه‌ی کاربردی و عملی دارند روی بیاوریم و از ثمراتشان بهره‌مند شویم. در جلسه‌ی قبل کلمه‌ی «برّ» را توضیح دادیم و با توجه به آیات قرآنی گفتیم که کسانی که فکر می‌کنند کار خوب انجام می‌دهند، چه بسا متوجه نباشند و به جای کار خوب، کار بدی را انجام دهند ولی تصور کنند که کار خوبی انجام داده‌اند. در اینجا درباره کلمه‌ی تقوا که دظطر همان آیه‌ی مبارکه‌ی ۱۸۹ سوره‌ی بقره بکار رفته «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاهْلَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ترجمه: از تو در باب هلال‌های ماه می‌پرسند، بگو آن وقت نمای مردم و [موسم] حج است، و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها به درون روید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و از درها به خانه‌ها درآیید، و از خداوند پروا کنید باشد که رستگار شوید.

گفتیم که کار خوب همچنان که خداوند می‌فرماید تقواست. حالا در رابطه با تقوا مقداری صحبت می‌کنیم. چون اگر بحث تقوا درست توضیح داده بشود و انسان صاحب تقوا باشد، طبیعی است که از خیلی چیزها صرف‌نظر می‌کند و خود را ملزم به یک سری اخلاقیات و خصوصیات دینی می‌کند. کلمه‌ی تقوا به گفته‌ی برخی به پنج معنی و به گفته‌ی برخی دیگر به چهار معنی آمده است. که در اینجا چهار معنی آن را توضیح خواهیم داد. خداونید می‌فرماید: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ؛ و پیش از شما به اهل کتاب و [سپس] به خود شما سفارش کردیم که از خداوند پروا کنید. « (نساء: ۱۳۱) در اینجا تقوا به معنی توحید است. آنچه که از شما و ملت‌های قبل از شما خواسته شده این است که توحید را مراعات کنید. پس معنی اول تقوا توحید است. پس شخص باید موحد باشد. استاد سید حوی در کتاب «تربیتنا الروحیه» به این قضیه پرداخته است. ایشان نظرش بر این است سرچشمه‌ی همه‌ی خوبی‌ها و فضائل، توحید است و سرچشمه همه بدی‌ها و پلیدی‌ها شرک (شرک اصغر و شرک اکبر) است. خصوصاً شرک اصغر که امروزه در جامعه‌ی ما خیلی زیاد است. مثلاً می‌گوید: اگر شما بدانی آنچه که داری خداوند به شما داده، خودخواهی نمی‌کنی، و... وی می‌فرماید عامل برانداز همه‌ی صفات زشت در انسان توحید است. شخصی که خداوند را یگانه نمی‌داند و فکر می‌کند که خیلی چیزها را می‌داند که دیگران نمی‌دانند و خودش را بزرگ می‌بیند. این شخص مشکل توحیدی دارد. اگر به توحید به صورت کامل پایبند می‌بود و این اعتقاد و باور در وی جا می‌افتاد، عجب نمی‌کرد، از خودش تعریف نمی‌کرد، خودش را بزرگ جلوه نمی‌داد، ریا و تظاهر نمی‌کرد، و ... استاد سید حوی می‌فرماید:



«اگر شخص توحید داشته باشد طبیعی است که این امراض قلبی و روحی در وی تأثیر نمی‌گذارد.» اینجاست که شخص وقتی توحیدش درست نیست، خوب را بد می‌بیند و بد را خوب، یعنی در نگرش و بینش اشکال پیدا می‌کند. یک بت‌هایی در مقابلش نمودار می‌شود. این بت ممکن است بت نفس باشد، یا بت‌هایی دیگری معمولاً در مقابلش قرار می‌گیرد و نمی‌تواند خودش را از شر این بت‌ها خلاص کند. ایشان می‌فرمایند که توحید در واقع برانداز همه‌ی صفات زشت اخلاقی، روحی و تربیتی در انسان است؛ همانطور که شرک به‌وجود آورنده و عامل همه‌ی زشتی‌ها و پستی‌ها در انسان است. منظور از شرک همین است. ایشان می‌فرمایند که یکی از دلایلی که ما دچار مشکل می‌شویم این است که فرض می‌کنیم فرهنگ اختلاف را نمی‌توانیم رعایت کنیم، و نمی‌توانیم به کسی اهانت نکنیم، نمی‌توانیم کسی را تحقیر نکنیم، در حالی که دستور داریم این کارها را نکنیم. علتش همین عجب، ریا و خودنمایی، حب نفس و ... است، که با توحید منافات دارند. اینجا شخص به لحاظ توحید مشکل دارد، یعنی اگر شخصی را می‌بینید که کارش شده فحاشی، ناسزاگویی، اهانت به دیگران، غیبت، تهمت و ... یقین بدانید در توحیدش مشکل دارد و خودش هم باید بداند. و شخص با چنین معیارهایی می‌تواند که خودش را محک بزند و ببیند که اهل توحید است یا نه. این قسمتی از کار است. به همین خاطر خداوند در جریان صلح حدیبیه در سوره‌ی فتح بعد از اینکه داستان صلح حدیبیه را بازگو می‌کند، می‌فرماید: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» اینجا کلمه‌ی تقوا را بکار می‌برد و منظور از تقوی همان توحید است. (همچنان که قبلاً هم عرض نمودیم آیات را به صورت گزینشی انتخاب نموده‌ایم) می‌فرماید بعد از آنکه مسلمانان با پیامبر(ص) بیعت کردند، همه اعلام آمادگی کردند که هر چه رسول خدا بفرماید تسلیم فرمان او باشند. خداوند از کسانی که با رسول خدا زیر درخت بیعت نمودند اعلام رضایت می‌کند. و در ادامه می‌فرماید که خداوند سکینه و آرامش را بر پیامبرش و بر مؤمنین نازل فرمود. در اینجا سکینه و آرامش مسئله‌ی بسیار مهمی هستند. معمولاً خیلی از آدم‌ها آن آرامش و وقار لازم را ندارند. معمولاً فحاشی، ناسزاگویی، اهانت و توهین به دیگران ناشی از این است که انسان آرامش ندارد، مضطرب و نگران است، عصبانی است. آدم عصبانی دست به هر حرفی می‌زند. و از اینکه چه اتفاقی می‌افتد باکی ندارد. چون نگران است، مضطرب است، ناراحت است. خداوند می‌فرماید: یکی از نعمت‌هایی که در حدیبیه بر پیامبر و یارانش ارزانی داشتیم به خاطر این که مردم دست در دست پیامبر گذاشتند و دست خدا هم بالای دستشان

قرار گرفت، سکینه و آرامش بود و دیگر کلمه توحید نمود پیدا کرد. و زمانی که تسلیم خدا و رسول شدند، در واقع کلمه توحید همراه و ملازم آنها گشت. در واقع بحث ما در اینجا این است که یکی از معانی کلمه تقوا توحید است یعنی اگر کسی توحیدش درست نباشد به او متقی نمی‌گویند. یکی از اصنافی که در اول قرآن (سوره بقره) مورد ستایش قرار می‌گیرند، متقین هستند. دومین معنی تقوی، اخلاص است. در این باره خداوند در سوره حج می‌فرماید: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (حج: ۳۲) هر کس به شعائر خداوند احترام بگذارد و قدرشان را بداند، این نشانه‌ی اخلاص دل‌های آنان است. یعنی شخصی که مخلص باشد به شعائر خداوند احترام می‌گذارد. در اینجا کلمه‌ی تقوا به معنی اخلاص است. اگر شخص مخلص باشد یعنی کارش خالص برای خدا باشد، این شخص شهوت و حب نفس ندارد و دنبال جاه و مقام نیست (اینها مظاهر شرک هستند) اگر این امیال واقعاً در انسان نباشد، شخص دارای اخلاص است. در آیه‌ی ۳ سوره‌ی حجرات خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَعْفَرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» کسانی که وقتی خدمت رسول الله می‌رسند(چه در حال حیات و چه در حال ممات) و صدایشان را پایین می‌آورند و مؤدبانه صحبت می‌کنند، خداوند اخلاص دل‌های آنان را آزموده است. در این آیه نیز تقوا به معنی اخلاص است. پس شخص متقی نمی‌تواند مخلص نباشد. انسان متقی باید مخلص باشد، وقتی مخلص نیست کارش اشکال دارد. پس دومین معنی تقوا اخلاص است.

سومین معنی تقوا پرستش و عبادت است. خداوند می‌فرماید: «أَنْ أُنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونَ» من پیامبران را فرستادم و به آنان اعلام نمودم که مردم را بترسانید تا بدانند که معبودی برحق و حقیقی جز الله وجود ندارد، همه‌ی کارها باید برای رضای خدا باشد. «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» یعنی جز من معبودی نیست، «فاتَّقُونَ» پس مرا عبادت کنید و رضای من را بجوید و غیر رضای من را نجوید مگر رضای من در رضای او باشید مثل رضایت پیامبر(ص). در سوره مؤمنون می‌فرماید: «مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ» مردم، معبودی جز الله برای شما نیست. و باز در سوره‌ی کافرون می‌فرماید «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مِمَّا عَبَدْتُمْ (۴) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينٌ» خدا را پرستش نمی‌کنید، غیر خدا را پرستش می‌کنید. توجه به خدا را رها می‌کنید و به غیر خدا توجه می‌کنید. می‌فرماید که کسی اهل تقواست که خداوند را پرستش کند. پس معنی سوم تقوی همان پرستش است. اگر کسی امر خدای را به جا نیاورد، روزه نگیرد، نماز نخواند، انواع عبادت فکری، روحی و مالی را انجام ندهد، نمی‌شود به چنین کسی متقی گفت. معمولاً بیشتر آدم‌هایی که به دیگران توهین می‌کنند، اهل عبادت نیستند و اگر هم عبادت می‌کنند توجهی به آن ندارند. خداوند به عبادت ما نیازی ندارد و با آن مقامش بالاتر نمی‌رود، نماز، روزه، و... به درد خودمان می‌خورد. همه‌ی این عبادات برای این است که در ما کنترل به وجود آورده و آداب و وقار لازم را کسب کنیم. اگر به راستی آن آداب و وقار لازم به وجود نیاید نمی‌توان از برکات آن بهره‌مند شد. نماز می‌خوانیم ولی برکاتش نصیبمان نمی‌شود. عبادت هم همینطور است. وقتی که در شخص وقار لازم را نمی‌بینیم در واقع این شخص در عبادتش اشکال دارد.

چهارمین معنی تقوا، ترسیدن و برحذر بودن است که معمولاً ما

تقوا را به این معنی به کار می‌بریم. پرهیزکار و متقی کسی است که حذر می‌کند، احتیاط می‌کند و ... از یکی از صحابه پرسیدند که تقوا یعنی چه؟ ایشان جواب داد که مثل اینکه شما در یک محلی راه می‌روید و در مسیر شما انواع خاها ریخته شده است. در آنجا لباسهایت را برای اینکه به جایی گیر نکنند جمع می‌کنید و از طرف دیگر گام‌هایتان را با احتیاط برمی‌دارید تا خار در پایتان نرود. و این یعنی تقوا. این نوع ترس را که ریشه در احتیاط دارد (نه هر نوع ترسی) در قرآن ریشه در تقوا دارد. در جایی دیگر می‌فرماید: «إِنَّا لَمُ تَعْلَمُوا وَلَنْ تَعْمَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» اگر نمی‌توانید مثل قرآن بیاورید از آتش جهنم بترسید، که برای کافران آماده شده است. در اینجا نیز تقوا به معنی ترسیدن آمده است. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله روز قیامت چیز بزرگی است. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (نساء: ۱)» در اینجا هم تقوا به معنی ترسیدن و برحذر بودن آمده است. در قرآن از این سری آیات فراوان است. آدمی که ترس داشته باشد زبان خود را به هر چیزی باز نمی‌کند، چون می‌داند که این زبان باید پاسخگو باشد. بنابراین آنچه گفتیم خیلی مهم است، چون بخش عظیمی از گناهان کبیره که حتی مغایر توحید است بوسیله زبان انجام می‌شود. مثلاً غیبت کردن، تهمت زدن، دروغ گفتن، فحاشی کردن و ... قلم هم مثل زبان است. در مجموع همه‌ی اینها الفاظی است که به زبان جاری می‌شوند. شخصی که از خدا می‌ترسد زبان خودش را کنترل می‌کند. توصیه‌های زیادی هم در شریعت داریم که به ما توصیه می‌کند اگر می‌خواهید سالم بمانید، زبان خود را حفظ کنید. بنابراین مفهوم چهارم تقوا، ترسیدن و برحذر بودن است. پس اگر کسی می‌خواهد خوب باشد باید تقوا را پیشه کند. همچنان که خداوند می‌فرماید: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى» کسی خوب است که اهل تقوا باشد. این تقوا عبارت است از توحید، اخلاص، عبادت و ترسیدن و پرهیز کردن و محتاط بودن. در اینجا آدم پرهیزکار باید همه چیز خودش را کنترل کند. در این باره می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» گوش‌ات، چشم‌ت، قلب‌ت و تمام اعضا و جوارحت ... همه‌ی اینها بازخواست دارد. پرهیزکار کسی است که مواظب همه اینها باشد. اکثراً به‌خاطر اینکه احساس می‌کنند از دیگران بهترند، به دیگران اهانت می‌کنند، فکر می‌کنند مذهبشان از دیگران بهتر است. عقیده‌شان از عقیده‌ی دیگران بهتر است، فکرشان از فکر دیگران بهتر است و... شروع می‌کنند به فحاشی و ناسزا گفتن به دیگران. پس مشخص است چنین شخصی تقوا ندارد و «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» شامل این شخص نمی‌شود. بنده نیز مشکل دارم، شما هم مشکل دارید، دیگران هم مشکل دارند. به همین خاطر است که خداوند در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نور می‌فرماید: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» همه‌ی مؤمنان باید توبه کنند. بنابراین قرآن می‌فرماید که انسان خوب، انسانی است که در این چهار محور قرار دارد. آدم خوب بودن به ادعا نیست، فکر خوب، قبیله‌ی خوب، و ... به ادعا نیست. اگر طبق این چهار معیاری که خداوند مقرر کرده است، بودیم، بهترین هستیم. اما اگر نبودیم، پناه بر خدا، باید به خدا پناه ببریم و از خدا کمک بطلبیم که این امراض را از ما دور گرداند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



جلیل بهرامی نیا

رمزگشایی از اندیشه و پیشه‌ی یزدانیان نشان می‌دهد که درخت اخلاق اسلامی، هیأتی وارونه دارد و بر خلاف دیگر درختان، ریشه‌اش در آسمان و میوه‌اش در خیابان است! مؤمنانه زیستن، که ترجیح رضایت خالق بر مخلوق به هنگام استفاده از نعمات و تعامل با خلق است؛ نوعی خاص از مدیریت عوامل شکل‌دهنده‌ی رفتار آدمی است؛ اگر نوع رفتار دیگران، عمدتاً از روی رفتار طرف مقابل تنظیم می‌شود، مبنای رفتار یک مؤمن، خوشنودی آفریدگار و توصیه‌های اوست؛ مؤمن در کلاس اخلاص به خوبی آموخته است که در هنگام ارتباط با خالق نباید مخلوق را به میان آورد؛ بر عکس، در تعامل با مخلوقات باید خالق را در نظر آورد و آنگونه که خالق می‌پسندد با مخلوق باید تعامل کرد. یعنی مؤمن چشم و گوشش به آسمان و رفتارش بر روی زمین است؛ آنکه دیده از آسمان وا گیرد، رفتارش بر زمین بهیچ تباهی آلوده خواهد گشت: «أَخْلَدْ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَا»؛ پس مؤمن باید بلندنظر و آسمان‌نگر باشد و در ابتدای هر تصمیم، گوش و هوش به سروش آسمانی بسپارد و آسمان‌اندیش و زمین‌رو باشد؛ آسمان نیز دایه‌ی مهربانی برای زمین بوده است؛ گلزارهای دلربا و روح‌افزای زمین، فرزند باران‌اند که از دامن آسمان فرو باریده است! اگر باران، احیاگر طبیعت است، وحی نیز احیاگر اخلاق و شریعت است و قلوب مؤمنان را به گلزار فضایل تبدیل کرده است؛ خدای آسمانها و زمین، یگانه‌خدایی است که بندگی و اطاعتش، فضیلت‌انگیز و جان‌پرور است؛ چشم بر آسمان دوختن و دل به خالق سپردن، گوش را شنوا، چشم را بینا و دل را بیدار می‌سازد؛ رمز سعادت را که طاعت خالق و خدمت مخلوق است، هویدا و رایج می‌نماید؛ اخلاص هم پالودن دل از

ریشه در آسمان

انگیزه‌های غیرآسمانی است و هم پالودن رفتار از توصیه‌های غیریزدانی؛ هم ترکیه‌ی قلب است و هم تصفیه‌ی عقل، تا به برکت صفای قلب و عقل، انگیزه و رفتار نیز پرهیخته و سنجیده گردد؛ برای نمونه چه خوب است نگاهی به سیره‌ی صدق‌آمیز ابوبکر صدیق(رض) ببندازیم که او هم صدیق بود و اهل توحید ارادت و هم مخلص بود و اهل توحید مراد؛ در ماجرای افک، مسطح بن اثاثه، پسر دختر خاله‌ی ابوبکر، به رغم آنکه پرورده‌ی سخاوت و حمایت ابوبکر بود، بر ضد ام‌المؤمنین عائشه شایعه پراکنی می‌کرد؛ ابوبکر نیز با مشاهده این جفا و نمک‌نشناسی، به شدت از مسطح رنجید و سوگند یاد کرد که از آن پس کمکی به او نکنند! اما خدای ابوبکر، که خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده و از خزانه غیبش گبر و ترسا وظیفه‌خور دارد و وظیفه روزی به خطای منکر بُنُرد، نظر دیگری دارد و در ضمن فروفرستادن آیات بیانگر برائت ام‌المؤمنین عائشه، ثروتمندان مصمم به قطع بخشش به جفاکاران را چنین هوشیار ساخت: «وَلَا يَأْتِلْ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (نور: ۲۲) توانگران شما نباید سوگند یاد کنند که به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران راه خدا کمکی نکنند؛ بلکه باید درگذرند و چشم‌پوشی کنند؛ مگر دوست ندارید که خدای متعال شما را بیامرزد؟! با فرود آمدن این آیه، ابوبکر نیز از بلندای رنجش و انتقام فرود آمد؛ شورش در جانش پدید آمد و با نفس خود در افتاد و پاسخ داد: «بلی، والله إنا نُحِبُّ يَا رَبَّنَا أَنْ تَغْفِرَ لَنَا»: چرا سوگند به الله که دوست داریم ما را بیامری ای پروردگار! و در مقابل سوگند قبلی، سوگندی جدید و آراسته به آموزه‌ای آسمانی یاد کرد که هیچگاه از کمک به مسطح دریغ نورزد؛ ابوبکر به برکت بلندنظری مؤمنانه، هم به فضیلت صدق با خالق نائل آمد و هم به آرایه‌ی شفقت بر مخلوق!

در منطق تجارت مؤمنانه، دنیا مکانی برای گردآوری توشه‌ی آخرت و برآوردن خوشنودی یزدان است نه فرصتی برای تنعم و رقابت‌های دنیوی؛ مؤمن هوشیار در موارد تعارض‌آمیز، به سود رستگاری اخروی از دنیا و منازعات دنیوی چشم

و هنری در قرآن



سرویس دین و دعوت پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح

۱. هنر (سخن‌وری و موسیقی):
- ۱,۱. سخن‌وری (فصاحت و بلاغت):

سخن‌وری یعنی این که بهترین و مناسب‌ترین کلمه، در بهترین ترکیب به گونه‌ای ارائه شود، که معانی را در مناسب‌ترین شیوه و حالت ممکن، متناسب با حال مخاطب و وضعیت موجود ارائه دهد.

مصادف با ظهور اسلام زبان عربی در اوج شیوایی، رسایی و قوت ادبی بود. قوی‌ترین شعرای عرب در آن برهه از زمان حضور داشتند. پس از آن دوره کسی نیامده است که سخنی به رسایی و شیوایی شعرای آن دوره بر زبان آورد. امروزه تأثیر رسانه‌های گروهی (رادیو، تلویزیون، سینما، تئاتر، روزنامه، کتاب، نقاشی و...) برای بیان حقایق و یا واژگونه نشان دادن حقایق بر کسی پوشیده نیست. بر این اساس تمامی رسالت رسانه‌های جمعی در آن زمان بر دوش سخن‌وران و ادیبان و شعراء آن عصر بود. گاهی حتی وجود یک شاعر در یک قبیله‌ی ضعیف، ضامن بقای آن قبیله بوده و نبودن یک شاعر در قبیله‌ای بزرگ، آن‌را علی‌رغم وجود جنگ‌آوران کارآزموده، در تأمین امنیت، در سخت‌ترین شرایط ممکن قرار می‌داد.

در آن عصر شعرا هر ساله در بازار «عَكاظ» گرد می‌آمدند و اشعار خود را می‌خواندند و برترینشان برگزیده می‌شدند که معلمات سبعة بارزترین نمونه‌های آن هستند. معلمات، هفت قصیده از قوی‌ترین اشعار عرب از جهت فصاحت و بلاغت بودند که آن‌ها را به عنوان قوی‌ترین اشعار به دیوار کعبه آویخته بودند.[۱]

در این چنین زمانی که زبان عربی در اوج منزلت خود بود و سران و مدعیان بلاغت و سخن‌وری حضور داشتند قرآن پا به عرصه‌ی وجود نهاد و عرب و تمامی جهانیان را تا واپسین روز حیات هستی به مبارزه طلبید که - اگر در ادعای خود مبنی بر این که پیامبر، خودش قرآن را آورده است، راست می‌گویید- نمونه‌ای هم چون آن را بیآورید.

«وَأِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» [۲] یعنی: اگر درباره‌ی آن چه بر بنده‌ی خود نازل کرده‌ایم، دچار شک و دلی هستید، سوره‌ای همانند آن را بسازید (و ارائه دهید) و گواهان خود را به‌جز خدا (که بر صدق قرآن گواهی می‌دهد) فرا خوانید (تا بر صدق چیزی که آورده‌اید و همسان قرآنش می‌دانید، شهادت دهند) اگر راستگو و درست کارید.

همین که اعراب به کشتار و اذیت و آزار مسلمانان پرداختند، حکایت از آن دارد که در مبارزه‌ی فکری و یا به تعبیری دیگر مبارزه‌ی سخنوری و ادبی شکست خوردند. زیرا قرآن تنها زیبایی

ظاهری نداشت، بلکه فکر و عقیده هم بود. با آمدنش افکار و عقاید دگرگون شد و همراه با آن، ساختارهای اجتماعی و نظام جامعه از جوانب سیاسی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی و... فرو پاشید. منافع سردمداران و بزرگان قوم و استعمارگران آن جامعه به خطر افتاد. پس آن‌ها چرا در وهله‌ی اول نخواستند با آوردن یک سوره‌ی کوچک همانند سوره‌ی کوثر یا اخلاص از دست این مسلمانان انقلابی و شوریده علیه اجتماع‌شان خود را خلاص کنند؟ آیا همین که نتوانستند چنین کاری را بکنند خود دلیل بر عجز آن‌ها در برابر قرآن نیست؟

تمامی آن‌ها که خود از متخصصین و کارشناسان این حرفه و به اصطلاح اهل فن و این‌کاره بودند، شگفت‌زده شدند که مگر ممکن است، کلمات را به این زیبایی انتخاب کرد و با این قوت در کنار هم چید و مؤثرترین و شیرین‌ترین سخنان را ساخت و قوی‌ترین اثر را در قلب شنونده برجای گذاشت. در طول تاریخ بسیاری از بزرگان سخن‌وری در میان عرب و غیر آن‌ها اقدام به هم‌آوردی با قرآن نمودند و سرانجام خسته و کوفته و وامانده و

جامانده قرآن را سحر نامیدند و پیامبر را ساحر! فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ [۳] یعنی: آن‌گاه گفت این (قرآن) چیزی جز جادوی منقول از پیشینیان نمی‌باشد. «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» [۴] یعنی: در شگفتند از این‌که بیم دهنده‌ای از خودشان به سوی‌شان آمده است و کافران می‌گویند: این (محمد) جادوگر بسیار دروغ‌گویی است.

- ۱,۲. موسیقی قرآن:

تناسب و سازگاری کلمات در به تصویر کشیدن معانی و نیز تناسب و سازگاری آیات در به تصویر کشیدن صحنه‌ها، به هم‌راه آهنگ و موسیقی، متناسب با آن معانی و صحنه‌ها، یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن است.

علاوه بر فصاحت و بلاغت، قرآن، آهنگ و موسیقی دل‌نشین و عجیبی هم دارد. زیبایی‌های لفظی، ساختار موزون کلمه‌ها و جمله‌ها، رسایی در معنا با وجود ایجاز و اختصار و بسیاری از ویژگی‌های هنرمندانه‌ی ادبی قرآن کریم بی‌مانند و تکرار نشدنی است. با این که بیش‌تر سوره‌های این کتاب، به‌خصوص سوره‌های بلند، در زمان‌های مختلف و گاه طولانی نازل شده‌اند، از چنان فصاحت و بلاغتی برخوردارند که در آن‌ها جای هیچ یک از کلمات را نمی‌توان تغییر داد و لفظی را به جای لفظی دیگر نمی‌توان نشاناند. به آیه‌ی کوتاه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» توجه کنیم که چه زیبا بیان شده است و چه آهنگ آرام‌بخشی را با خود به ذهن تلاوت‌کننده منتقل می‌کند. همین زیبایی و شیرینی بیان، موزون بودن کلمه‌ها و رسایی تعبیرات، در طول تاریخ سبب نفوذ خارق‌العاده‌ی این کتاب آسمانی در افکار شده و به اعماق دل‌ها نفوذ کرده است. از این طریق، خیلی از دشمنان اسلام منقلب شده‌اند. درست به همین خاطر بود که در اوایل بعثت سران مکه افرادی را مأمور کرده بودند که نگذارند مردم به خانه‌ی پیامبر- صلی الله علیه وسلم- بروند و آیات قرآن را بشنوند؛ زیرا می‌دانستند که این آیات، هر شنونده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد.[۵]

برای فهم بیشتر این بُعد از ابعاد اعجاز قرآن به ذکر نمونه‌هایی از موسیقی کلمات و جمله‌ها می‌پردازیم. خداوند در آیه‌ی ۱۸۵ سوره‌ی آل‌عمران تصویر خارج شدن از آتش جهنم و داخل شدن به بهشت را چنین بیان می‌کند: «فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ» [۶] یعنی: و هر که از آتش دوزخ بدور گردد و به بهشت برده شود، واقعا سعادت را فراچنگ آورده و نجات پیدا کرده است.

پاکباده طبع راسخ

در فرهنگ زبان عربی کلمه‌ای غیر از کلمه‌ی «زحزح» وجود ندارد که بتواند صحنه‌ی دور کردن و به کنار کشانیدن را با همه‌ی صدهایی که در چنین صحنه‌ای وجود دارد همراه با فریاد وحشتناک آن دیگری که از شعله‌ی آتش می‌گذرد و این یکی که آن صدا را می‌شنود و خودش را در نزدیکی دوزخ می‌نگرد، به تصویر بکشد.

در آیه‌ای دیگر عذاب جهنمیان را چنین بیان می‌کند:

«وَيَسْمَعُ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ * يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ» [۷] یعنی:و (در آن) از خونابه نوشانده می‌شود* آن را (به‌ناچار و با رنج بسیار) جرعه جرعه می‌نوشد، و به هیچ وجه گوارایش نمی‌یابد.

در واژه‌ی «يَتَجَرَّعُهُ» سنگینی و کندی خاصی را احساس می‌کنی که حتی تصور آن صحنه برایت پر از کراهت و ناخوشایندی است.

سوره‌ی «ناس» بحث پناه بردن از وسوسه‌های شیطان به خداوند است. با این وصف می‌بینیم که حتی الفاظ این سوره نیز با تکرار حرف «س» مفهوم وسوسه را در خود تداعی می‌کند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»

ارجاعات و منابع

[۱] – البته فصاحت و بلاغت ادبیات عرب را تنها کسانی می‌فهمند که آشنا به زبان عربی بوده و بر آن تسلط دارند. در این‌جا نمونه‌ی کوچکی را از این دقت و مهارت در تشخیص و سنجش سخنان می‌آوریم. حسان بن ثابت در بازار عُکاظ، دوبیتی خود را بر «خنساء» شاعره‌ی شهیر عرب، چنین خواند:
لَنَا الْجَنَنَاتُ الْغَرِ يَمَلَعْنَ بِالضَّحَى وَ اسِيفُنَا يَقْطُرْنَ مِنْ نَجْدِهِ دِمَا وَلِذَنَابِي الْعَنْقَاءُ وَ ابْنِي مَحْرَقٌ فَأَكْرَمُ بِنَا خَالًا، وَ أَكْرَمُ بِنَا ابْنَا «خنساء» با ذوق و درک نقاد خود فوراً به عیوب آن پی برد، عیوبی که جز افراد دارای ذوق سرشار و اندیشه‌ی درست در مورد فکر مستقیم لفظ و معنی آن را درک نمی‌کنند. وی به «حسان» گفت: «افتخار خود را ناچیز کردی و در هشت جا، زبون ساختی» «حسان» گفت: چگونه؟ «خنساء» گفت: «جَنَنَات» کمتر از ۱۰ است و اگر می‌گفتی «جفان» افراد بیشتری را شامل می‌شد. گفتی «غَرّ» به معنی سفیدی در پیشانی و اگر

می‌گفتی «بیض» دامنه‌اش گسترده‌تر بود. گفتی «یملعن»، اما اگر «یشرقن» به‌کار می‌بردی، دوام آن بیشتر بود. کلمه‌ی «الضحی» را آوردی و چنان‌چه می‌گفتی «بالدجی» در مدح بلیغ‌تر بود، زیرا مهمان بیشتر در شب می‌آید. گفتی «اسیافنا» و اگر می‌گفتی «سیوفنا» نشانه‌ی تعداد بیشتری بود. گفتی «یقطرن» که نشانه‌ی کشتار کم‌تری است و اگر «یجرین» به کار می‌بردی از خون‌ریزی بیشتر حکایت می‌کرد و گفتی «دما» در حالی‌که «دماء» بیشتر از دم است. و بالاخره به اولاد خود فخر ورزیدی و به کسانی‌که تو را زاینده‌اند اشاره نکردی». معجزه‌ی بزرگ: محمد ابوزهره.

[۲] – قرآن کریم، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳. و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنَّ عَلٰی اَنْ يَأْتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ كَانْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» قرآن کریم، سوره‌ی الاسراء، آیه‌ی ۸۸. یعنی «بگو اگر همه‌ی مردمان و جملگی پریان گرد آیند و متفق شوند بر این که هم‌چون این قرآن را (با این شیوه‌های دلربا و معانی زیبا بسازند و) بیاورند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند و ارائه دهند، هر چند هم برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند (چرا که قرآن کلامِ بزدان و معجزه‌ی جاویدان آفریدگار است و هر‌گر از معلومات محدود آفریدگان چنین چیزی ساخته نیست)....»

[۳] – قرآن کریم، سوره‌ی المذثر، آیه‌ی ۲۴.

[۴] – قرآن کریم، سوره‌ی ص، آیه‌ی ۴.

[۵]– تاریخ وقایع جالب و خواندنی را از صدر اسلام در این مورد برایمان نقل می‌کند:

ابن اسحاق از محمد بن شهاب زهری روایت می‌نماید که گفت: اباسفیان بن حرب و ابوجهل بن هشام مخزومی و اخنس بن شریق زهری، پنهانی و بدون اطلاع هم‌دیگر، برای گوش دادن به قرآن به خانه‌ی پیامبر نزدیک شدند و هر کدام در گوشه‌ای خود را پنهان نموده و به استماع آیات قرآن مشغول بود. تا نزدیکی‌های صبح به قرآن گوش دادند چون می‌خواستند برگردند، در راه به هم رسیدند و هم‌دیگر را سرزنش و ملامت کردند. اما قرار گذاشتند که دیگر این کار را تکرار نکنند زیرا اگر جاهلان و ابلهان این کار را ببینند، از آن‌ها تقلید کرده و به قرآن گوش می‌دهند و بالاخره مسلمان می‌شوند. اما در شب دوم نیز باز هم هر سه نفر مخفیانه آمده بودند و به قرآن گوش می‌دادند و دوباره در راه به هم رسیدند و هم‌دیگر را سرزنش کردند و شب سوم نیز این اتفاق روی داد، تا بالاخره برای حفظ آبروی خود قرار گذاشتند که این کار را تکرار نکنند. نمونه‌های زیادی وجود دارند که در صدر اسلام افراد زیادی با شنیدن قرآن فوراً متقلب شده‌اند.

[۶] – قرآن کریم، سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۸۵.

[۷] – قرآن کریم، سوره‌ی ابراهیم، آیات۱۶و۱۷.



تقوا و پرهیزگاری

حاج ملک محمد ملازمی

قال الله تعالى في محكم تنزیله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْتَرْزُ نَفْسٌ مَا قَدَمْتُ لَعْدَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»

تقوا یک فضیلت اخلاقی است در اسلام که به وسیله‌ی آن هر آنسانی می‌تواند ارتباطش را با پروردگار و سایر انسانها تحکیم بخشد. کلمه‌ی تقوا درآیات قرآن جهت رشد اخلاقی و اجتماعی هر فرد برای پرهیز و دوری از آنچه:

الف: غضب و خشم خدا را بر می‌انگیزد.

ب: و آنچه موجب ضرر و زیان برای خود شخص می‌شود.

ج: و یا ضرر و زیان برای دیگران می‌شود بکار رفته است.

در حقیقت برای این است که انسان نفس خویش را قرنطینه نموده و در محفظه‌ای قرار دهد آن‌طوری که از عذاب خدا ترس و بیم داشته باشد، تا مستحق عذاب الهی نشود نفس خویش را از مخالفت با اوامر خداوندی محفوظ دارد و چون به عظمت خدا و صفات قدرت و کمال او پی ببرد و ایمان داشته باشد به رحمتش امیدوار و از غضبش در امان می‌ماند. لذا اعمالی که انجام می‌دهد؛ اولاً؛ خالصانه باشد ثانیاً؛ نفس خود را از هر نوع فساد و بدی برای رضایت خدا دور داشته نه تنها به خود بلکه به دیگران ضرر و زیان نرساند. پس می‌توانیم بگوئیم متقی کسی است که مطیع فرمان خدا بوده و تمام طاعات و عباداتش برای اوست، طبعاً از گناه و شرک و ظلم و انحراف دور شده

مطابق با قوانین و شریعت اسلامی رفتار می‌کند. در اصل تقوا یعنی حفظ و نگهداری نفس از هر چیز مودی و مضر و کار ناپسندیده که مانع رسیدن انسان به کمال می‌شود و اینجاست که خداوند می‌فرماید:

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَآوَانَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (سوره بقره آیه ۱۷۷)

در این آیه ضمن بیان ۵ رکن از ارکان ایمان و ۶ مورد از فضایل اخلاقی که برای اهل تقوا بیان شده است ضمن توجه به موارد فوق آیات دیگری در رابطه با بیان تقوا در قرآن نیز آمده است از جمله:

۱. تقوا در عدل و دادگستری «اغْدُلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (مائده:۸) به عدالت رفتار کنید چون به تقوا نزدیکتر است.

۲. عفو و گذشت نیز جزء تقواست؛ «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (بقره:۲۳۷)اگر گذشت کنید به تقوا نزدیکتر است.

۳. استقامت و پایداری در مقابل دشمنان و مخالفان هم جزیی از تقوا می‌باشد«فَمَا اسْتَعَامُوا لَكُمْ فَاسْتَعْتِمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه:۷) مادامی که دشمنان دین در مقابل شما پایداری و مقاومت می‌کنند شما هم باید استقامت به خرج دهید چون خداوند انسانهای متقی را دوست دارد.

ثمره و نتیجه‌ی تقوا برابر آنچه در قرآن آمده است:

۱. طبق آیه قبل دوستی و محبت خدا را حاصل می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»

۲. تقوا انسان را از خوف قیامت محفوظ داشته و در دنیا باعث پیروزی می‌شود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (یونس:۶۳–۶۴)

۳. ثواب بزرگ و نعمت پر بهای آخرت: «الَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتْ يُجَرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (آل عمران:۱۵)

۴. رسیدن به لطف و مرحمت خداوند: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» (اعراف:۱۵۶)

۵. تقوا کلید حل مشکلات و ناراحتی‌ها: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (طلاق:۲)

۶. تقوا باعث آسانی کارها می‌شود: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا» (طلاق:۴)

۷. تقوا موجب بخشش گناهان و پاداش بزرگ در آخرت می‌شود: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا» (طلاق:۵)

۸. تقوا سبب جلب تأییدات و کمکهای الهی می‌شود: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (اعراف:۱۲۸)

۹. تقوا موجب روشنی قلب و درک حقیقت و بصیرت می‌شود: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ» (انفال:۲۹) فرقان یعنی تشخیص حق و باطل گویا مانند نوری در وجود انسان قرار می‌گیرد که شخص به‌وسیله‌ی آن حق را از باطل تشخیص داده و راه نجات را حاصل می‌کند.

۱۰. بهترین توشه در دنیا و آخرت تقواست: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ» (بقره:۱۹۷) توشه برگیرید که به تحقیق بهترین توشه تقواست. از مجموعه‌ی موارد فوق چنین برداشت می‌شود که هر شخص در همه‌ی امور خویش مانند گفتار و کردار در معاملات و معاشرت، در محل کار و کسب، در پنهان و پیدا و در خلوت و جلوت خدا را در نظر داشته تقوا را رعایت نماید و چنانچه بشر امروزی ارزش تقوا را آنچنان که می‌بایست بدان عمل می‌کرد تمام جوامع بشری از کلیه‌ی فساد و فتنه در امان بوده و زندگی پر از آرامش و امنیت را حاصل می‌نمودند و آنچه از فساد و فتنه‌ها و اختلافاتی که امروزه دامنگیر اکثریت جوامع بشری بخصوص جامعه‌ی اسلامی شده است در اثر عدم رعایت تقوا می‌باشد و در پایان همه‌ی صاحبان عقل و خرد را به مفهوم این آیه‌ی مبارک از سوره‌ی طلاق آیه‌ی ۱۰ متوجه ساخته و گوشزد می‌نماییم: «اتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا».

خانواده و ترغیب فرزندان به اقامه‌ی نماز

رسول مرتضی

مقدمه:

قرآن کتاب بصیرتهاست و با تمسک به آن می‌توان به مقاصد عالیهِی انسانی رسید. در قرآن شفای دردهای سینه‌های ما نهفته است. قرآن کلید حل مشکلات ماست. اعتصام به حبل الله، یعنی راه یافتن راههای درست زندگی کردن بر اساس آموزه‌های کتاب و سنت. در عصر ما بیش از هر دوره‌ی دیگر مردم نیازمند فهم معانی بلند قرآن و دریافت سنن الهی از این سرچشمه‌ی لایزال می‌باشند.

یکی از معانی مهجور نگاه داشتن قرآن، غفلت از کارهایی است که این کتاب آسمانی برای سعادت انسان ترسیم کرده است. لازمه‌ی اقبال به قرآن، افزودن به قرائت و آشنایی با معانی، تدبر دراین کتاب سرشار از حکمت است. ما حصل این تدبر، آگاهی از حکمت‌های الهی و شناخت راه و رسم مسلمان زیستن است. خشت‌های خانواده‌ی قرآنی مزین به مودت و رحمت است. درچنین خانه‌ای اگر چراغ ذکر الهی روشن شود، فرزندانی موحد

پرورش می‌یابند. در

این مقاله به اصولی

استنباط شده از

قرآن مجید برای

ترغیب فرزندان

به اقامه‌ی نماز در

محیط خانه اشاره

شده است.

۱-اصل راستگویی و صدق:

شرط اول و قدم نخست در پرورش شخصیت دینی فرزندان، رعایت صدق و راست گویی با آنان درمحیط خانواده است. کودکان و نوجوانان با ساز و کارهای ذهنی خود حرف و عمل والدین را با هم تطبیق می‌دهند. اگر بین این دو، اختلاف فاحشی یافتند، بعد از مدتی بی‌اعتماد می‌شوند و به رغم رعایت برخی از ظواهر، ممکن است راه دیگری در پیش گیرند. خداوند می‌فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» سخنان پاک به سوی او بالا می‌روند و عمل صالح به آنها رفعت و برتری می‌بخشند. « (فاطر: ۱۰)

از ایسن رو پدر و مادر در محیط خانواده باید با سخنان پاک،

پاکباده طبع راسخ

فرزندان را به معنویت فراخوانند و از روشهای نادرست و آمیخته با ناراستی اجتناب کنند. در خانوادهایی که متناسب با شرایط اجتماعی، بزرگ‌ترها تظاهر به دینداری و تشرع اضافی می‌کنند، ولی در خلوت رفتارهای دیگری دارند، کوچک‌ترها دچار تضاد و آشفتگی می‌شوند.

۲- اصل انگیزه‌آفرینی و تحسین:

هرچند در تعلیم و تربیت دینی گاهی ممکن است سختگیری هم به عنوان راه علاج تجویز شود، ولی قاعده در روشنگری و تشویق و ایجاد انگیزه برای اصلاح رفتارها و تحکیم ارزشها در شخصیت فرزندان است. در برخی از خانواده‌ها جای قاعده و استثنا عوض می‌شود.

خداوند که فعال مایشاء است چگونه ما را از تاریکی‌ها به سوی روشنی‌ها هدایت می‌کند؟ قرآن در این زمینه می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يُضِلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» خدا کسی است که با ملائکه بر شما درود می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی درآورد و نسبت به مؤمنان مهربان است. «(احزاب: ۴۳)

این آیه نشان می‌دهد که سرلوحه‌ی هدایت و رشد انسان‌ها رحمت و مهربانی و درود است. رسول خدا(ص) که معلم بزرگ بشر است در لسان قرآن شاهد، مبشر، نذیر، دعوت کننده به سوی خدا به اذن الله و چراغ تابناک است. پدر و مادر آن‌جا که نقش تربیتی پیدا می‌کنند باید در سایه‌ی این و یژگی‌ها ی خداوند و پیامبر(ص) وارد عمل شوند.

۳- اصل آموزش از کودکی:

فرزندان در معیت والدین از کودکی و به تدریج باید با فرهنگ نماز آشنا شوند و به سجود و رکوع روند. موکول کردن این مهم به دوره‌های بعد، توأم با دشواری خواهد بود.

لقمان حکیم در کودکی، فرزندش را درمی‌یابد و به او تعلیم می‌دهد. در سوره‌ی لقمان می‌خوانیم: «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» ای پسر عزیزم! نماز را چنان که شاید بخوان، و به کار نیک دست‌ور بده و از کار بد نهی کن. «(لقمان: ۱۷) پدر و مادر باید در ایجاد بصیرت دینی در فرزندان و روشن نگاه داشتن چراغ فطرت آنان اهتمام کنند و با بیان آیات الهی و تحولات طبیعی، ذهن و ضمیر کودک را به حقایق آشنا سازند. اگر کودک و نوجوان با همت پدر و مادر و مربی بینش توحیدی پیدا کند و با خالق مهربان خود آشنا شود، مُمهیای اقامه‌ی نماز می‌گردد و از باب حق‌شناسی سر تعظیم در برابر هستی‌بخش فرود می‌آورد.

۴- اصل بیان فلسفه‌ی نماز برای فرزندان:

قرآن مجید در برخی از آیات، از فلسفه‌ی نماز را روشن می‌کند. «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ ... : مسلماً از گناهان بزرگ و از کارهای ناپسند باز می‌دارد، و قطعاً ذکر خدا و یاد الله و الاثر و بزرگ‌تر است ...» (عنکبوت: ۴۵) فرزندان به حکم فطرت پاکشان از آلودگی‌ها و منکرات نفرت دارند و دوستدار پاکی‌ها و نیکی‌ها می‌باشند. با روشهای علمی می‌توان فلسفه‌ی نماز را بازگو و زمینه‌ی ادای نماز را برای بچه‌ها فراهم آورد. البته کار به همین آسانی نیست و نیاز به پشتکار و استعانت از خداوند دارد. فرزندان در هنگام رویارویی با سختی‌ها، اگر از نماز استعانت کنند و نماز را مشکل‌گشا بدانند، کمتر دچار آسیب‌های روانی و احساس شکست می‌گردند.

خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از شکیبایی و نماز کمک بگیرید خدا با شکیبایان است. «(بقره: ۱۵۳) پس یکی از حکمت‌های ادای نماز مزین شدن به صفت استقامت و

استعانت از ذکر خداوند در دشواری‌ها و سختی‌هاست.

بچه‌ها باید بیاموزند که خدا در همین نزدیکی‌هاست. خدا با آنهاست و فاصله‌ای بین آنها و خدا وجود ندارد و هر وقت اراده کنند به خدا دسترسی دارند و می‌توانند با همان صفا و صمیمیت کودکانه با پروردگار خود درد دل کنند و از او چیزی بخواهند و خداوند هم به حرف آن‌ها بها می‌دهد و راه‌ها را باز می‌کند. این مفاهیم را خداوند با بیان حکیمانه‌ی خود این‌گونه روشن می‌سازد: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» و هنگامی که بندگام از تو درباره‌ی من بپرسند من نزدیکم و دعای دعا کننده مرا بخواند، پاسخ می‌گویم پس آنان هم دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا آنان راه یابند. «(بقره: ۱۸۶)

بچه‌ها وقتی با کمک پدر و مادر و مربی خود یاد بگیرند که اگر فرمان خدا را استجابت کنند خدا دعای آنان را اجابت می‌کند، با عزم قوی‌تر به خدا روی می‌آورند و به او پناه می‌برند.

۵- اصل آشنا کردن فرزندان با سرمستی و شادکامی زودگذر از خدا بی‌خبران:

شاید فرزندان ما بپرسند چرا فلان خانواده که اهل نماز و عبادت خدا نیستند از همه‌ی نعمت‌ها برخوردارند؟ گاهی اوقات این سؤال را در درباره‌ی برخی از دولت‌ها و ملل متمدن و برخوردار از رفاه هم می‌پرسند و ای بسا به نتایج انحرافی هم برسند. مربی و پدر و مادر باید با بصیرت قرآنی، حکمت آفرینش را برای فرزندان تعریف کنند تا آنان با رازها و قواعد عالم هستی و علل رشد و انحطاط جوامع به تدریج آشنا شوند. اگر بچه‌ها بدانند که فرصتها و نعمت‌ها برای امتحان است و این سرمایه‌ها، ابدی و جاودان نیستند و جاودانگی با ایمان و عمل صالح امکان‌پذیر است، دچار تصورات واهی نمی‌گردند و با روشن بینی، امور را بررسی و تجزیه و تحلیل می‌کنند. خداوند حکیم می‌فرماید: « فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ» هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر شده بودند درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا آن‌گاه که بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند. (انعام: ۴۴)

آری ممکن است کسانی که حکمت‌ها و آیات خداوند و اوامر و نواهی خداوندگار هستی را فراموش کنند، در مسیر زندگی دنیا از مواهب خدادادی بهره‌مند گردند و به سرمستی روی آورند، اما برخلاف تصور آن‌ها این نعمت‌ها پایدار نیست و ناگهان همه چیز بر باد می‌رود و سرمستان دچار یأس و ناامیدی می‌شوند. پس فرزندان باید با روش نیکو، با قواعد حاکم بر جوامع آشنا شوند و بدانند که دوری از عزت نمی‌آورد و کسانی که خدا را فراموش می‌کنند با اراده‌ی الهی دچار خود فراموشی می‌شوند و این پدیده‌ها سرآغاز انحطاط است. از منظر قرآن مجید اعراض از ذکر الهی مساوی با ضنک معیشت، یعنی سختی‌ها و مشقات زندگی است. درست بر خلاف تصور برخی که معتقدند غفلت از خدا، سرمستی و شادکامی به بار می‌آورد و از خدا بی‌خبران نیک بخت‌ترند. فراموش کردن یاد خداوند عامل غوطه‌ور شدن در شهوت و پیروی از هواهای نفسانی و افتادن در منجلاب گناه است. پس باید بینش فرزندان را در محیط خانه اصلاح کنیم. کودکان و نوجوانان در فضای خانواده باید با مفاهیم توحید و شرک آشنا شوند و عبادت خداوند را کلید در یکتاپرستی بانند. آنان و قتی یاد بگیرند که نماز خواندن به سود خودشان است و نماز اسباب عروج آنان را فراهم می‌آورد، بار رغبت به این

فریضه‌ی الهی و قرء‌العین رسول الله(ص) روی می‌آورند.

۶- اصل حفظ اهلیت فرزندان:

فرزندان و قتی اهل باشند و تعلق به خانواده را مهم بدانند، از خط هدایتی والدین بهره‌مند می‌شوند. اما هرگاه ناهل شوند و از مدار خانواده خارج شدند و منطق دینی حاکم بر خانواده را به تمسخر گرفتند، طبق سنت الهی سقوط می‌کنند. در کنار «نان حلال» و «شیر پاک و بی غل و غش» تعلیم و تربیت صحیح، اهمیت بسزایی دارد. در داستان حضرت نوح(ع) می‌خوانیم و قتی طوفان اتفاق افتاد نوح از خدا خواست که فرزندش را نجات بدهد و گفت: «وَيَادَي نُوْحٌ رَبِّهٖ فَقَالَ رَبِّ إِنِّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» و نوح پروردگارش را ندا داد و گفت پروردگارا پسر من از خانواده من است و البته وعده تو نیز راست و درست است و تو داورترین داورانی. «(هود: ۴۵) اما از آنجا که فرزند نوح ناهل بود و از فرمان پدر سرپیچی کرد و در کشتی سوار نشد، به تصور اینکه بالای کوه می‌رود و از طوفان ایمن می‌ماند، خداوند اسباب نجات پسر نوح را فراهم نکرد و به نوح فرمود: « قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» او از اهل تو نیست و با تو اهلیت ندارد، و اعمال وی صالح و نیکو نیستند. «

پس هنر والدین، اهتمام برای حفظ اهلیت فرزندان است و این خود مستلزم برنامه‌ریزی در تنظیم روابط اجتماعی فرزندان و تعلیم قرآن و حکمت و نیز پاک نگه‌داشتن چشم و دامن آنان از معاصی و بالاخره روشن کردن چراغ ذکر خدا در دل آنان می‌باشد که پشتوانه‌ای متین برای حفظ اهلیت کودکان و نوجوانان خواهد بود. و قتی اهلیت به قوت خود باقی است فرمان به برپایی نماز، اثر دارد.

۷- اصل رعایت پشتکار: کار هدایت و راهنمایی اساساً مستلزم ناامید نشدن و استمرار در تذکر و ارشاد است. طبیعت انسان به سمت سهل انگاری تمایل دارد. ایجاد عزم و اراده برای اقامه‌ی نماز در فرزندان نیاز به تدبیر و پرکاری دارد. یکی از دلایل بی‌انگیزه بودن برخی از نوجوانان، غیر مفید قلمداد کردن این فریضه است. این قبیل افراد می‌گویند: «ما تلاش می‌کنیم انسانهای خوبی باشیم، چه نیازی به خواندن نماز است؟» همین افراد در روایی با نامایمات دست تضرع به سوی خدا بلند می‌کنند و از او مدد می‌خواهند، که البته کار درستی هم به حساب می‌آید. اما باید به آنها قواعد و اصول زندگی را آموخت. خداوند می‌فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (بقره: ۱۵۲) یاد خدا و شکر او، مقدمه‌ی دریافت امدادهای الهی و گذر از دشواری‌هاست. خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و پا به پای اهریمن راه نیافتید. بی گمان او دشمن آشکار شما است. او تنها شما را به سوی زشتکاری و کناهکاری فرمان می‌دهد، این که آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت دهید. «(بقره: ۱۶۸-۱۶۹) پدر و مادر باید در محیط خانواده، فرزندان را با ادبیات قرآن و گفتمان قرآنی آشنا کنند و خطرهای شیاطین و شیطان را به فرزندان بیاموزند. نوجوانان و جوانان اگر بدانند در فضای آفرینش نیروی مخرب‌ی به نام شیطان در کمین ایمان آنان نشسته است و از راه و سوسه سعی در تخریب عقایدشان دارد، در خویشتن داری و صیانت از دین خود جدی‌تر می‌شوند. برخی برای آسان‌تر کردن کار تعلیم و تربیت به بچه‌ها می‌گویند: «شیطان افسانه است» اما باید دانست که شیطان وجود دارد و دام می‌گستراند و رفقای بد، ابزار فریب شیطان‌اند. یکی از تعهدات انسان در عهد اُلسُت، التزام به اجتناب از شیطان‌پرستی است. نماز نخواندن مقدمه‌ی عبادت

شیطان است. خداوند می‌فرماید: « أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» ای آدمی‌زادگان! مگر من به شما سفارش ننمودم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شما است؟ «(یس: ۶۰) از این رو، پدر و مادر باید در جهت برپاداشتن نماز با رعایت موازین تربیتی در محیط خانه پافشاری کنند و نوجوانان را حافظ نماز و محافظ آیین پرستش خدای یگانه بار آورند. خداوند می‌فرماید: « حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» در انجام نمازها و نماز میانه محافظت و رزید و فروتنانه برای خدا بپا خیزید. «(بقره: ۲۳۸) حفاظت از نماز و اقامه‌ی آن در زمان معین و ترجیحاً در مسجد و همراه با جماعت، گامی در جهت نفی سلطه‌ی شیطان است. یکی دیگر از دلایل سستی در ادای نماز، دشواری آن برای افراد غیر خاشع در برابر خداست، خداوند می‌فرماید: « وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» و از شکیبایی و نماز یاری جویند، و نماز سخت دشوار و گران است مگر برای فروتنان. «(بقره: ۴۵) انسان غیر خاشع در برابر خدا به سادگی سر تعظیم فرود نمی‌آورد و پیشانی بر خاک نمی‌گذارد. بیان آیات

الهی و آموزش صحیح تعلیم دین و ایجاد فرصت تفکر در جهان آفرینش برای فرزندان خشوع به ارمغان می‌آورد و پدر و مادر با ذکر عظمت خداوند و معرفی کیهان و اسرار خلقت می‌توانند

فرزندان را خداشناس بار بیاورند. و آموزش صحیح تعلیم دین و ایجاد فرصت تفکر در جهان آفرینش برای فرزندان خشوع به ارمغان می‌آورد و پدر و مادر با ذکر عظمت خداوند و معرفی کیهان و اسرار خلقت می‌توانند فرزندان را خداشناس بار بیاورند. به همرمداومت بر اقامه‌نماز و فرهنگ سازی در محیط خانواده نیاز به استقامت دارد. خداوند به پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: « فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» بنابراین، همان‌گونه که فرمان یافته‌ای استقامت کن همراه کسانی که با تو برگشته‌اند و تجاوز نکنید. «(هود: ۱۱۲) پدر و مادر باید عوامل بازدارنده را بشناسد و متناسب با آن‌ها به صورت مستمر و غیر دستوری و فرمایشی، فرزند را به عبادت توأم با معرفت ترغیب کنند. آیه‌ی شریفه‌ی: « وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» خانواده خود را به گزاردن نماز دست‌ور بده. «(طه: ۱۳۲) به ما می‌آموزد که کار مستمر و پشتکار لازمه‌ی نماز خوان بار آوردن فرزندان است. فرزندان با نگاه به میزان پابندی و الدین به تعلیم دینی به آنان تأسی می‌کنند و اگر خدای نکرده پدر و مادری آنچه را که می‌گویند بدان عمل نکنند، نباید انتظار تحول اساسی در فرزندان خود داشته باشند.

۸- اصل رعایت آموزش‌های بصیرت محور در محیط خانواده: سوق دادن انسانها به سوی نور که کار انبیاست بر مبنای بصیرت امکان‌پذیر است. در برخی از خانه‌ها، فرمانروایی غلط و جود دارد. در بعضی دیگر از خانه‌ها سلسه مراتبی وجود ندارد و هر کسی با رویه‌ای عمل می‌کند در خانواده‌ی متعادل، تعلیم دینی مبهم، خشن و سخت گیرانه نیست، بلکه آموزش‌ها بصیرت محور است. یعنی پدر و مادر با دلیل و بیان حقایق و روشنگری، مسیر رشد فرزندان را هموار می‌کنند. و الدین باید روشنایی را بشناسد تا فرزند را به و دای نور رهنمون باشند. افروختن چراغ بصیرت، هنر



انبیای عظام در طول تاریخ و شیوه‌ی مصلحان و مربیان کارآمد است. خداوند می‌فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي: بگو: این راه من است که من با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم» (یوسف: ۱۰۸) در آموزش‌های بصیرت محور، به دانایی فرزندان بها داده می‌شود و دانایی، زیر بنای توانایی آنان در انجام مناسک دینی است و این امر اختصاص به نماز ندارد بلکه در همه‌ی عبادت، سرمایه گذاری روی معرفت و بصیرت فرزندان اهمیت دارد. در آموزش بصیرت محور، پدر و مادر در یک فضای دوستانه به فرزند تعلیم می‌دهند که همه‌ی هستی به ستایش خداوند ایستاده است: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است.» (جمعه: ۱) و انسان

کم‌تر از سایر موجودات نیست و نباید از آنها در حمد و تسبیح الهی عقب بیافتد.

فرزند بصیر و قتی بداند: «وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ: و رعد و فرشتگان از هیبت و عظمت یزدان، حمد و ثنای خدا را می‌گویند. « حتی رعد و برق هم پا به پای فرشتگان خدا را حمد می‌کند، گرایش به پرستش خدا در او زنده می‌شود و خود را جزئی از کاروان هستی و موظف به حمد خدا می‌یابد. فرزند بصیر و قتی بداند که یاد خدا بهترین دل آرام است، درمیدان‌های زندگی خود را در زیر سایه سر این آیه‌ی شریفه حبس می‌کند که می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: آن کسانی که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند. « (رعد: ۲۸) و در هنگام سختی‌ها به خدا پناه می‌برد و با یاد او آرام می‌گیرد. فرزند بصیر و قتی می‌داند عبادت خدا مساوی با نفی سلطه‌ی شیطان براوست، به پرستش خدا افتخار می‌کند و در نماز، افق روشن رستگاری را مشاهده می‌کند و به عظمت این آیه پی می‌برد که می‌فرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ: بی‌گمان تو هیچ‌گونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری، مگر آن کمراهانی که به دنبال تو راه بیافتند. « (حجر: ۴۲) پدر و مادر باید در دعوت به انجام مناسک دینی و ترغیب فرزندان به عبادت، و قتی با مقاومت آنان مواجه می‌شوند، دچار بی‌حوصلگی و پرخاشگری نشوند. کار سازندگی معنوی اساسا باید با نرمش و آرامش باشد. خداوند به رسول گرامی خود می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه‌ی هر چه نیکوتر و بهتر گفتگو کن. « (نحل: ۱۲۵) حکمت و موعظه حسنه، ابزار تربیتی پدر و مادر و مربیان در ساختن شخصیت معنوی فرزندان است. و اگر کار به مجادله کشید، بهترین روش برای جدال باید انتخاب شود. جدال احسن در دعوت به راه خدا کارساز است. و البته در محیط خانواده، سازندگی معنوی در پرتو تکریم شخصیت فرزندان صورت می‌گیرد و جایگاه ارشادی و معنوی پدر و مادر از تعرض مصون می‌ماند.

در آموزش‌های بصیرت‌محور، پدر و مادر و فرزند در یک فرآیند تربیتی و با تفاهم در مسیری روشن و تکاملی حرکت می‌کنند. و فرزند در اندیشه‌ی تقابل نیست. در آموزش‌های بصیرت محور،

فرزند به شخصیت و کرامت ذاتی خود پی می‌برد و در می‌یابد که در جهان آفرینش مسئولیت دارد و باید به عنوان بنده‌ی خدا بار خود را به دوش می‌گیرد و در عالم تکلیف نمی‌تواند از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند. زیرا می‌داند که: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى: و هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. « (انعام: ۱۶۴) چنین فرزند از جهان‌بینی توحیدی برخوردار است و در حد فهم خود روابط اجزای عالم هستی را با هم می‌شناسد و در پرتو این شناخت و بصیرت راه یکتاپرستی را می‌پیماید. درک آمیخته با تفکرو توانایی دردرست دیدن و درست اندیشیدن، جلوی لغزشها را می‌گیرد و دینداری فرزندان را از حالت تصنعی و نمایش مصون نگاه می‌دارد.

ممکن است ابتدا ادای نماز توسط فرزندان برای تأمین رضایت والدین باشد، اما با آموزش‌های بصیرت محور و تعمیق آموخته‌ها، راه برای تفکر و رشد دایره‌ی فهم آنان باز می‌شود و فرزندان فراتر از اولیا، خدا را بر کار خود ناظر می‌بینند و دست به هر کاری نمی‌زنند ولی می‌دانند که باید در روز قیامت حساب پس بدهند؛ آنگونه که خداوند حکیم می‌فرماید: «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ: همان کسانی که از پروردگارشان در غیب و نهان می‌ترسند و از قیامت در هول و هراس به سر می‌برند. « (انبیاء: ۴۹) در آموزش‌های دینی بصیرت محور، تلاش پدرومادربراین است تا فرزندان را ازدرجریان حکمت‌های جهان آفرینش قرار دهند.

آموزش‌های بصیرت محور، از صفات بیوت صالحه است، خانه‌هایی که رنگ و بوی کعبه دارند و همچون مساجد، خاستگاه نغمه‌های ملکوتی‌اند و پدران و مادرانی در آنها زندگی می‌کنند که تجارت و داد و ستد، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز باز نمی‌دارد، آنگونه که در سوره‌ی مبارکه نور می‌خوانیم: «فِي بُيُوتٍ أَذُنَ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكُرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعَ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ: در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده است برافراشته شوند و در آنها نام خدا برده شود در آنها سحرگاهان و شامگاهان به تقدیس و تنزیه یزدان می‌پردازند. مردانی هستند که هیچ داد و ستد و خرید و فروشی ایشان را از یاد خداوند و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات باز نمی‌داند، و از روزی که در آن دل‌ها و دیدگان دیگرگون شود، بیمناکند. « (نور: ۳۶-۳۷) در آموزش‌های بصیرت محور، خانه‌ها، صیغه‌ی مساجد را می‌گیرند و کانون ذکر خداوند می‌شوند. این همرنگی در تضاد با خواست‌های فرزندان نیست و بُعد تحمیلی ندارد. آهنگ خانه، نشانی ازآهنگ مسجد دارد و اسباب انبساط خاطر و رشد فرزندان را به ارمغان می‌آورد. طبعاً در این خانه‌ها پدر و مادر تربیتی اتخاذ می‌کنند که فرزندان بدون اجبار و از سر شوق روی به عبادت معبود محبوب بیاورند و دل‌های کوچک آنها، کانون مهر خداوند بزرگ باشد. رنگ آمیزی معنوی خانه‌های توصیف شده، هنر پدران و مادرانی که در کار دین بصیرت دارند و گام‌های تربیتی را با حساب برمی‌دارند و می‌دانند که تعلیم و تربیت از جهاتی مثل کشاورزی دارای مراحل کاشت، داشت و برداشت است و قدم به قدم باید حرکت کنند تا به مقاصد پاک خود نایل آیند. هدیه‌ی بزرگ پیامبران برای امت‌ها، بصیرت‌های کارساز بوده است و آموزش‌های بصیرت محور بارقه‌ای از خورشید بصائر انبیای الهی است و خوشا به حال پدران و مادرانی که از این دریای جان، خود و فرزندان خویش را سیراب و شاداب می‌کنند. امروز خانواده‌های ما برای موفقیت در تعلیم و تربیت دینی فرزندان‌شان بیش از هر چیز نیازمند بصیرت هستند.



مجدی الهالی

مترجم: مجتبی دروزی
مقدمه: خداوند عزوجل به واسطه‌ی ارسال بهترین پیامش به سوی آدمیان، این امت را مورد تکریم و عزت قرار داد که از سوی او در بردارنده‌ی هر آن چیزی است که زندگی سعادت‌مندانه و پر از امنیت این جهانی و نعمت‌های پایدار آن جهانی را مشمول آدمیان می‌گرداند. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبِشْفَاءٍ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» (یونس: ۵۷)

«ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی (جهت رهنمود زندگی) و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌ها است (همچون کفر و نفاق و کینه و ستم و دشمنی با حق و حقیقت) آمده است (که قرآن نام دارد) و هدایت و رحمت برای مؤمنان است ...»[۱]

هنگامی که گروهی از جنیان این پیام را شنیدند ارزش عظیم آن را دریافته و هدف از نزولش را درک کردند، بدین خاطر به سرعت به سوی قومشان رفتند تا آنان را از آن‌چه آگاهی یافتند، اطلاع دهند... به ایشان چه گفتند؟

«قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِيَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ* يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِبَيْعِهِ يُغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ*وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعِجِرٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (احقاف: ۳۲-۳۰)

«اینان گفتند: ای قوم ما! ما به کتابی گوش فرا دادیم که بعد از موسی فرستاده شده است و کتاب‌های پیش از خود را تصدیق می‌کند (و هماهنگ با کتاب‌های آسمانی پیشین است)، و به سوی حق رهنمود می‌کند و به راه راست راه می‌نماید. ای قوم ما! سخنان فراخواننده الهی را بپذیرید، و به او ایمان بیاورید، تا خدا گناهانتان را بیامرزد و شما را در پناه خویش (محفوظ و مصون از عذاب سخت آخرت) دارد. هر کس هم سخنان فراخواننده الهی را نپذیرد، نمی‌تواند خدای را از دستیابی به

بازگشت به قرآن، چرا و چگونه؟ (بخش نخست)

امتنان به منصفی ظهور رسیده است. در راستای تطبیق همان قاعده واقعیت حال مسلمین نشان‌دهنده‌ی آن است که علی‌رغم سرگرم بودن مسلمین به حفظ و تلاوت قرآن آثار و نتایج مثبت این مشغولیت به صورت واضح رخ ننموده و این بیانگر حلقه‌ای گمشده در روابط ما با قرآن است، جدای از حفظ و تلاوت باید کار دیگری نیز انجام دهیم.

بسیار کوتاه و موجز باید بگویم: نیازمند بازگشتی حقیقی به قرآن هستیم باید وارد جو و فضا و کارخانه‌ی انسان‌سازیش گردیم، تا ماشین‌های آن شکلی دوباره به ما ببخشد، و هر آن‌چه را در وجودمان است از نو بسازد و وعده‌ی تحلف ناپذیر خداوند تحقق یابد و آثار و تباهی و عذاب و بدبختی را از ما دور گرداند.

خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱)

«خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی و.. بالعکس نمی‌کشد) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند.»

این کتاب «بازگشت به قرآن، چرا و چگونه؟» به این موضوع می‌پردازد، در فصل اول با سخن در خصوص هدف اصلی از نزول قرآن آغاز می‌گردد، در فصل دوم جوانب هدایت قرآن مطرح می‌شود، فصل با سخن در خصوص هدف اصلی از نزول قرآن آغاز می‌گردد،

در فصل دوم جوانب هدایت قرآن مطرح می‌شود، فصل سوم به پاسخ در خصوص سؤالات گروهی در مورد کیفیت تغییر قرآنی پرداخته، فصل چهارم با این عنوان بیان شده که «قرآن، نسل اول، نسل‌های بعدی» تا بیانگر نمونه‌هایی از اولین فارغ‌التحصیلان مدرسه قرآن باشد هم‌چنین بیان‌گر سرآغاز در همجواریت قرار گرفتن تدریجی قرآن تا زمان حال است. عنوان فصل پنجم «نیاز ما به قرآن» می‌باشد و عنوان فصل ششم «موانع بازگشت» است و به دنبال آن در فصل هفتم وسایل عملی جهت بازگشت به قرآن بیان شده و عنوان فصل از این قرار است «چگونه به سوی قرآن بازگردیم» اما فصل هشتم که آخرین فصل نیز است عنوانش چنین است «یاری‌گرها در راه بازگشت».

از خداوند می‌طلبیم تا مسیر را برایمان سهل نموده و ما را در بیان سخن به‌جا و عمل درست موفق گرداند.

«رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (بقره: ۱۲۷)

«ای پروردگار ما! (این عمل را) از ما بپذیر، بی‌گمان تو شنوا و دانا (به گفتار و نیات ما) هستی...»



کیومرث یوسفی

دل چه پەلەن لێ ناگەڕێن
بە یەك بەگەین و تێك
بگەین. «هزار»

با نگاهی به گذشته‌ی جنبش‌های «کردی» متوجه می‌شویم که شخصیت‌های نمونه و اسلامگرا همچون: شیخ عبدالله نه‌ری، شیخ عبدالسلام،

محمود، قاضی محمد و ملامصطفی و دیگران ۴ به خاطر دفاع از حق ملت و برچیدن ظلم و ستم به پاخاسته و رهبری این جنبش‌ها را بر عهده گرفته‌اند؛ زیرا معتقد بودند که گرایش‌های قومی و وطنی آنان چیزی جز تأیید و احساس افتخار به آیه‌های خدا و هدایت تکوینی خداوند نیست؛ چون خدمت کردن به ملت و فرزندان ملت، مورد تأکید دین اسلام بوده و یکی از تعالیم تشریعی آن می‌باشد.

اما به دنبال این جنبش‌ها، حرکت‌های قومی و مادیگرایی که دارای مرجعیت‌های مختلف و فلسفه‌ها و نظریات مارکسیستی و کمونیستی و لیبرالی بودند به وجود آمدند و مسئله‌ی قومیت کرد بیش از پیش پیچیده‌تر شد و آن حرکت قومی از جنبش ملی خود خارج شده و به جریان حزبی منجر گردید و پرچم انقلاب و مبارزه را همراه با تفرقه و پراکندگی و بی‌نظمی و با مرجعیت‌های مختلف به پیش بردند و قدرتهای حاکمه جرأت یافتند تا با بهانه‌های واهی به ایجاد حوادث ناگوار و بهره‌برداری به نفع خود اقدام نمایند. و این بود سرآغاز پیدایش تفکری که معتقد بود اسلام، فرهنگ و تمدن ملی و ارزش‌های آن را نابود می‌کند و به یکسان‌سازی ملیت‌ها - از نظر فرهنگی و ارزش‌های ملی - می‌پردازد و تفکر ملیت‌خواهی و اسلام‌خواهی هیچ ارتباطی با هم ندارند و تمام تلاش خود را برای در مقابل هم قرار دادن تفکر ملیت‌خواهی با تفکر اسلام‌گرایی به کار گرفتند و البته عملکرد حکومت‌های حاکم - که به نام اسلام بزرگترین جنایت‌ها را بر مردم کرد تحمیل کردند جنایت حلبچه و انفال و... و بعضی دوستان نادان که مسلمان بودن را مصادف با عرب شدن می‌پنداشتند به این پندار ناروا دامن زد، غافل از اینکه «اسلام شیوه‌های گوناگون زندگی انسان را که در جوامع مختلف وجود داشت به رسمیت شناخت و در صدد از میان برداشتن آنها بر نیامد و در آنها فقط تا آن اندازه دخالت کرد که موجب همسویی آنها با سلوک دینی و اخلاق اسلامی شد.»

به نظر قرآن، استعدادها و موفقیت انسان برای کشف شیوه‌های زندگی یکی از آیات تدبیر و عنایت الهی در جهان است. قرآن، انسان را جانشین روی زمین، آباد کننده‌ی آن، استخدام کننده‌ی جانداران دیگر و به وجود آورنده‌ی تمدن و فرهنگ شناسانده است.

قرآن با این شناسایی در واقع این مطلب را اعلام کرده «که هدایت الهی تنها از طریق انبیاء به انسان نمی‌رسد؛ بلکه راهبایی‌های نوع انسان برای کشف شیوه‌های زندگی نیز خود هدایت الهی است.» قرآن خود قبلاً اعلام کرده بود که نیامده تا بر فرهنگ و تمدن انسان خط سرخ بطلان بکشد؛ بلکه آمده تا به آنچه هست جهت نوبنی در مسیر توحید بدهد.

پ ۱- انسان جانشین خداوند است بر روی زمین:

از دیدگاه اسلام، انسان جانشین خداوند است بر روی زمین و وظیفه‌اش عمران و آبادانی آن است. برای انجام این مهم خداوند

تمام نیازمندیهایش را فراهم نموده است.

از لوازم جانشینی این است که انسان آزاد باشد و حقوقش رعایت شود و موانع رشد و ترقی او برطرف گردد تا امکانات و استعدادهایش را در بارور نمودن تمدن بشری و رسیدن به آرامش و سعادت به کار گیرد.

- اما ملتی که زیر بار ظلم و ستم قامتش خمیده شده است و تمام حقوق انسانی‌اش پایمال شده و مورد وحشیانه‌ترین نسل کشی‌ها قرار گرفته و تمام تلاش‌ها در جهت از بین بردن شناسنامه و هویت اوست و لحظه به لحظه زندگیش را سرکوب و خفقان و کوچ اجباری و ... فرا گرفته چگونه می‌تواند وظیفه‌ی جانشینی خداوند را به جای آورد؟

اسلام بر اساس «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» هر نوع بی‌حرمتی و تحقیری را نسبت به انسان ممنوع می‌داند، هرچند به نام ظل خدا و ... هم انجام بگیرد.

۲- اختلاف زبان و رنگ از نشانه‌های خداست:

وجود اقوام و ملل مختلف مشیت و خواست خداوندی است. آنجا که می‌فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَأْنِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ» (روم: ۲۲)

«و از زمره نشانه‌های (دال بر قدرت) خدا آفرینش آسمانها و مختلف بودن زبانها و رنگهای شما است، بی‌گمان در این (نشانه‌ها) دلائلی برای فرزندگان و دانشوران.»

یعنی خلق اقوام و ملل مختلف که هر یک ویژگیهای ملی و فرهنگی خود را دارا هستند تا بدین وسیله قابل شناسایی باشند، خواست خداوند است. در واقع قرآن بر وجود ملیتهای مختلف و ویژگیهای متفاوت آنها مهر تأیید می‌نهد.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات: ۱۳)

«ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریدهایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هر کسی با تفاوت و ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود و در پیکره‌ی جامعه‌ی انسانی نقشی جداگانه داشته باشد) بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خداوند متقی‌ترین شما است. خداوند مسلماً آگاه و از هر چیزی باخبر است.»

پروردگار، اقوام و ملت‌های مختلف را با رنگ‌ها و زبان‌های متفاوت در مکان‌های جغرافیایی مختلف خلق کرده تا با همزیستی و همکاری با هم به عمران و آبادانی زمین پرداخته و حقوق و آزادیهای یکدیگر را محترم بشمارند.

واژه‌ی «لِتَعَارَفُوا» همزیستی مسالمت‌آمیز را خاطر‌نشان می‌سازد.

- تفاهم و شناخت یکدیگر و همکاری بین دو ملت نابرابر یکی حاکم و دیگری محکوم مفهومی ندارد. در واقع سیاست زمین سوخته و نسل‌کشی یک ملت و سرزمینش خلاف اصل «لِتَعَارَفُوا» است.

۳- مساوی بودن اقوام و ملل مختلف از نظر اسلام:

از دیدگاه اسلام تمام اقوام و ملت‌های مختلف مساویند و تنها تفاوت آنها در میزان «تقوا» است. بدیهی است که تقوا هم در دنیا ملاک تبعیض یا برتری دنیوی انسان‌ها نیست. اساساً شناخت متقی و کرامت او تنها به وسیله خدا صورت می‌گیرد، چنانکه خداوند می‌فرماید:

«فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ» (نجم: ۳۲)

«از پاک بودن خود سخن مگویید؛ زیرا تنها او پرهیزکاران را می‌شناسد.»

در اندیشه‌ی اسلام «ملت برگزیده خداوند» وجود ندارد؛ زیرا اسلام دینی کامل و شامل است و نورش همه‌ی جهانیان و هستی

و مخلوقات را در برمی‌گیرد:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۱۰۷)

«(ای پیغمبر) ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم.» و در واقع بین کسانی که به آن التزام دارند و به آن پایبند هستند هیچ برتری وجود ندارد مگر به تقوا و عمل صالح؛ زیرا در اصل خداوند پاک و منزّه انسان را در زمینه‌ی هدایت تشریعی مورد بازخواست و به او پاداش می‌دهد، اما هیچگاه انسان را به خاطر هدایت تکوینی مورد بازخواست قرار نمی‌دهد؛ چون خود انسان هیچ دخالتی در اینکه به چه قومی یا سرزمینی منتسب است، ندارد.

۴- مخالفت شدید اسلام با ظلم و ستم و غصب زمین و خاک:

اگر بگوییم جوهره‌ی اسلام تلاش است برای ریشه‌کنی ظلم و ستم در تمام اشکال آن، سخن به گراف نگفته‌ایم.

در تاریخ بشری هیچ فکر و اندیشه‌ای به اندازه اسلام مخالف ظلم و ستمگری نبوده و نخواهد بود، به طوری که وقتی به قرآن نظری بیفکنیم مات و مبهوت می‌شویم که چگونه گروهی خود را مسلمان می‌نامند و در مقابل ظلم و ستم سکوت می‌کنند و هیچ جبهه‌گیری ندارند یا اصلاً در جامعه‌ی اسلامی چگونه جا

برای ظلم و ستم باقی است؟

«إِنِّي حَرَمْتُ الظَّلْمَ عَلَىٰ نَفْسِي وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا»

«آی بندگانم، من ظلم را بر خود حرام نمودهام و آن را نیز در میان شما آدمیان حرام گردانیدم.»

در اسلام، بر حکومت واجب است که دو هدف محوری و اساسی زندگی یعنی «برخورداری از زندگی متناسب» و «امنیت» را برای تک‌تک افراد جامعه فراهم نماید تا در سایه‌ی زندگی سالم و مناسب و امنیت فراهم شده، انسان‌ها با اندیشه‌ای آسوده به فرمانبرداری خداوند بپردازند:

«الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» (قریش: ۴)

«همان خدایی که پس از گرسنگی طعامشان داد و به دنبال ترس و ناامنی بر ایشان امنیت ایجاد نمود.»

- ملت کرد به خاطر تقسیم سرزمینش بر اساس منافع کشورهای استعمارگر مورد ظلم و ستم قرار گرفت. بر این اساس مسئله‌ی کرد، مسئله‌ی ملتی مسلمان و ستمدیده است و توجه جدی به مشکلاتش وظیفه‌ای اسلامی و خدایی می‌باشد. تلاش برای رفع ستم از این ملت و جبهه‌گیری در مقابل ظالمان به ملتش ممیزه ملت و جامعه‌ای اسلامی است:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ» (شوری: ۳۹)

«و کسانیند که اگر ستمی بدیشان شد، خویشتن را یاری می‌دهند (و زیر بار ظلم نمی‌روند).»

امروز ملت ما ستمدیده‌ترین ملت روی زمین است و قرآن تلاش و جهاد در راه رفع ستم از ستمدیدگان را جهادی خدایی می‌داند و آنهایی را که در مقابل ظلم و ستم سکوت پیشه کرده‌اند با شدیدترین وجه سرزنش می‌نماید آنجا که می‌فرماید:

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (نساء: ۷۵)

«چرا باید در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌های جنگید که فریاد بر می‌آورند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند خارج ساز و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور و از سوی خود یآوری برایمان قراربده.»

۵- حق بودن مسئله‌ی کرد:

مسئله‌ی رفع ستم از ملت‌ها و گسترش عدالت مسئله‌ای اساسی است تا جایی که هدف از ارسال رسل رفع ظلم و ستم بیان شده

است.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵)

«ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم و با آنان کتابهای (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسایی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند و ...»

همانطور که از آیه پیداست دادگری و عدالت در اسلام تنها برای مسلمانان نیست؛ بلکه شامل (الناس) مردم است.

زمانی که آفتاب اسلام از افق زندگی مردم دمید، آنان را به «عدالت» که محور رسالت پیامبران و ستونی است که آسمان‌ها و زمین بر آن استوارند، فراخواند. عدالتی که لازمه‌ی آن پشتیبانی از قشرهای ضعیف جامعه تا دستیابی به همه‌ی حقوق مادی و معنوی می‌باشد.

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه: ۸)

«خداوند شما را باز نمی‌دارد از اینکه نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند، خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

به همین دلیل خداوند ایمان داران را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ» (نساء: ۱۳۵)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دادگری پیشه سازید و در اقامه‌ی عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید...»

بدون شک هر انسان دادگر و آزاد‌های که خواستار برابری و گسترش عدالت باشد بی‌توجهی و زیر پا گذاشته شدن حقوق هیچ کس و ملت و نژادی را نخواهد پذیرفت.

۶- فراگیری و جهانی بودن اسلام:

فراگیری و جهانی بودن اسلام، اصل دیگری است که باید به آن توجه کرد. اسلام برنامه‌های خدایی است برای به سعادت رساندن تمام اقوام و ملت‌ها و به همین دلیل است که هر نقشه و راه و روشی و هر تلاش و قدرتی باعث عدم برخورداری ملتی از سعادت و آسایش و خوشبختی باشد هرچند بر خود نام اسلام نهد و لباس اسلام بپوشد ضد اصول اساسی اسلام عمل کرده است. اسلام بسان برنامه‌ای خدایی برای تمام انسان‌ها بوده و اهمیت زیادی به حقوق بشر چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی داده است. نصوص اسلامی بیان می‌کنند که حقوق بشر از نشانه‌های خداوند است و قابل مناقشه نیستند؛ زیرا از منظر اسلام حقوق انسانی بخششی از جانب پادشاهان و حاکمان یا معاهده‌ای منتشر شده از سوی حکومتی محلی یا سازمانی بین‌المللی نیست؛ بلکه حقوقی است که با توجه به ریشه‌های الهی آن مراعاتشان الزامی است و به هیچ وجه کنار نهادن و باطل نمودن آنها پذیرفتنی نیست و به هیچکس و هیچ ارگانی این اجازه داده نمی‌شود که آن را مورد تعرض قرار دهد و در مورد عمل به آن کوتاهی نماید.

«فَيُبَشِّرُ عِبَادَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (زمر: ۱۸-۱۷)

«مژده بده به بندگانم، آن کسانی که به همه سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آنها پیروی می‌کنند، آنان کسانی‌ند که خدا هدایتشان بخشیده است و ایشان واقعا خردمندند.»



دکتر محمدرفعی محمودیان

در بخش اول این مقاله پرسش‌های اساسی نوشته طرح شد و نظریه‌ی مارکس درباره‌ی پویایی و انسداد سرمایه داری مورد بررسی قرار گرفت. مارکس در سرمایه‌داری پویایی شگفت‌آوری می‌دید ولی بر آن باور بود که گرایش درونی آن و انقلابی‌گری پرولتاریا زمینه را برای نابودی‌اش فراهم می‌آورد.

در این بخش از مقاله من به نظریه‌های محافظه‌کار-لیبرالی خواهم پرداخت که ماندگاری سرمایه‌داری را صرف نظر و یا حتی علی‌رغم انسداد آن توضیح می‌دهند.

در ابتدا به نظریه‌ی ماکس وبر نگاهی خواهم داشت و سپس به درک پارسونز-هونت‌ی بنیاد هنجاری جامعه خواهم پرداخت.

الف- جهان تهی شده از معنا و آزادی: ماکس وبر در مورد دنیای مدرن

حکم اقتصادی-سیاسی مارکس پژواکی عجیب در تاریخ یافته و مورد تأیید هر چند غیر مستقیم برخی از جدی‌ترین مدافعین سرمایه‌داری قرار گرفته است. می‌دانیم که اقتصاددان لیبرال شومپیتر، در دو مورد نابودگرایی خلاق سرمایه‌داری و فروپاشی سرمایه‌داری و تحول تدریجی آن به سوسیالیسم کم و بیش موافق پژوهش و باور مارکس بود. اما شومپیتر نقشی برای پرولتاریا قائل نبود و پیدایش و تکوین سوسیالیسم را امری مربوط به اقتدار هر چه بیشتر مدیران در فرایند برنامه‌ریزی هر چه عقلایی‌تر تولید می‌دانست.

مهمتر از نظریه‌ی شومپیتر، نظریه‌ی ماکس وبر در مورد مدرنیته و فرایند عقلایی شدن کنش و تفکر انسان در این دوران است. وبر به هیچ وجه سرمایه‌داری را در سرایش فروپاشی نمی‌دید ولی فرایند بس بزرگتر و خطرناکتری را کشف کرد. دستگاه عظیم اقتصادی مدرن و دیوانسالاری، آزادی شور و انگیزه را از کنشگران اجتماعی می‌ستاند.

سرمایه‌داری نظام‌مند عقلایی دوران جدید زاده‌ی شور و اراده سوداگران پروتستان است. به باور وبر سوداگران پروتستان از سر اعتقاد دینی، برای شکوفای ساختن جهان زاده‌ی اراده‌ی الهی کار و سرمایه‌گذاری می‌کردند. آنها به سوداگری همچون یک مأموریت الهی می‌نگریستند. فعالیت نظام‌مند اقتصادی مأموریت واگذار شده

سرمایه‌داری و چالشگرانش: در انسداد یا در اوج سرزندگی-۲

به آنها از سوی خداوند بود و موفقیت در این زمینه نشانه‌ی فیض الهی، برگزیدگی در زمینه‌ی رستگاری بود. با رشد اقتصاد سرمایه‌داری و تکوین دستگاه بوروکراسی دیگر نه نیازی به این روحیه وجود دارد و نه جایی برای آن. دو دستگاه اقتصاد مدرن و بوروکراسی کار خود را بر مبنای نظم‌ی پیشاپیش شکل گرفته پیش می‌برند و انسانها در آن نقشی بیش از چرخ دنده یا پیچ و مهره ندارند.

وبر از مفهوم قفس آهنین برای توصیف شرایط کار و زندگی در نظم تکوین یافته‌ی مدرن استفاده می‌کند. انسان از آنجا که دیگر دارای آزادی (در زمینه‌ی انتخاب و تصمیم‌گیری) نیست و کنش‌هایش برایش بی معنا هستند در فقهی آهنین گرفتار می‌آید. رهایی از این قفس بر عکس آنچه مارکس در مورد تحول سرمایه‌داری به سوسیالیسم و کمونیسم می‌گوید، امری ناممکن است. فرایند عقلایی شدن و در همراهی با آن بوروکراتیک شدن هر چه بیشتر عرصه‌های کار جمعی قفس را آفریده‌اند و میله‌های آن را مدام محکم‌تر ساخته‌اند. نابودی عقلانیت و بوروکراسی نیز بمتابۀ نابودی بخش مهمی از دستاوردهای بشر است. قفس آهنین سرنوشت محتوم بشریت در دوران مدرن است. جهان جدید برای چرخش امور(ش) دیگر نه فقط نیازی به شور و انگیزه افراد ندارد که آن را عنصری نا مطلوب برای کارکرد بهینه‌ی امور می‌داند. انسانها نیز دیگر دیر گاهی است که از سر انگیزه و شور دست بکاری نمی‌زنند. نیازی بدان نیز وجود ندارد. مهم عقلایی ساختن مناسبات بین انسانها و کارآتر ساختن نهادهای سازمانده مناسبات آنها است.

وبر دارای دیدگاهی متفاوت با مارکس است. او را جامعه شناس بورژوا و بدیل اصلی مارکسیسم در عرصه‌ی علوم اجتماعی و بررسی‌های اجتماعی و سیاسی دانسته‌اند. ولی او در مورد به اتمام رسیدن پویایی جامعه مدرن و نظم اقتصادی و سیاسی جامعه‌ی بورژوایی هم نظر مارکس است. او نیز نظم جدید اقتصادی و سیاسی را، در عقلانیت و سازمانیافتگی همه جانبه‌ی خود، نابود کننده‌ی آزادی و پایان دهنده‌ی سرزندگی انسان می‌داند. او ولی در تفاوت با مارکس این امر را سرنوشت محتوم جهان مدرن می‌داند. به باور او رهایی از سلطه‌ی مؤسسات عظیم مالی و صنعتی و دستگاه گسترده‌ی و پیچیده‌ی بوروکراسی نا ممکن است و هیچ کنشگر و نیروئی، دیگر، نمی‌تواند و نیاز نیز ندارد که به پویایی و سرزندگی سوداگران پروتستان دست یابد.

اینجا شاید ما بخشی از پاسخ به پرسش‌های خود را داشته باشیم. ماندگاری سرمایه‌داری و لختی کنشگران سیاسی و اجتماعی شاید بخاطر همین مسئله‌ای است که وبر آن را مطرح ساخته است. قدرت، عقلانیت و کارآیی نظم اقتصادی و سیاسی مدرن بیش از آن است که کسی بتواند آن را به چالش کشد. همزمان در مقابل آنها بدیلی وجود ندارد. از یکسو سرمایه‌داری و بوروکراسی هنوز با تمام ایستایی و پیچیدگی، با تمام درد و رنج و بی‌معنایی که بر انسانها تحمیل می‌کنند باز در زمینه‌ی تولید کالا و خدمات و تضمین نظم عمومی نظام‌هایی کارآ هستند؛ و از سوی دیگر بدیلی جدی و مطرح

در مقابل آنها وجود ندارد، سوسیالیسم همانگونه که وبر خود بر آن تأکید دارد حتی در بهترین حالت باید به یک دستگاه گسترده‌ی بوروکراسی برای اداره امور تکیه کند. آینده‌ی جامعه مدرن نه رهایی که قفس آهنینی قدرتمند تر است و اگر سرنوشت این است، چه بهتر که کاری نکرد که وضعیت بدتری را بیافریند، وضعیتی همچون آنچه که در شوروی با شکل‌گیری سرمایه‌داری دولتی و دستگاه بوروکراتیک جهنمی استالینی بوقوع پیوست.

ولی همان گونه که وبر نیز بدان اشاره کرده جهان از معنا و کنش از آزادی تهی شده است. در این جهان چگونه می‌توان به کار و زندگی ادامه دارد؟ کار و مصرف، هر دو، بیش از پیش زندگی ما در خود بلعیده‌اند ولی تا بهمان حد نیز از معنا تهی شده‌اند. کار می‌کنیم تا درآمد داشته باشیم، تا وقت اضافی خود را بسوزانیم، تا از مصاحبت دیگرانی خسته کننده رهایی یابیم و تا به شأن اجتماعی و مقام اجتماعی والا تری دست یابیم. کار در خود دیگر برایمان هیچ اهمیت و معنایی ندارد. چون کار بی معنا است، زندگی را با مصرف پر می‌کنیم، مصرف کالاهای موجود در بازار. ولی مصرف به همان بی‌معنایی کار است. هیچ هدف و ارزشی آن را هدایت نمی‌کند. مصرف می‌کنیم تا فضای لخت و خالی زندگی را پر کنیم. کار درآمد در اختیارمان می‌گذارد و در آمد را خرج خرید کالاهای موجود در بازار می‌کنیم و لحظه‌های عمر خود را با مصرف آنها سپری می‌کنیم. حتی زمان تفریح خود را اختصاص به برنامه‌های خریده شده‌ی رسانه‌های همگانی‌ای می‌دهیم. خوشگذرانی، تفریح و بازیگوشی خودسازماندهی شده (چه فردی و چه جمعی) بیش از پیش به حاشیه‌ی زندگی شخصی و جمعی رانده شده‌اند. انسانها یا مشغول کار هستند یا مصرف.

ولی شاید نباید از مصرف چنین برداشتی داشته باشیم. می‌توان اندیشید که مصرف اصلاً به بی‌معنایی کار نیست. مصرف امروز بیشتر همانند کار صنعتگران دوران پیشا-سرمایه‌داری عرصه‌ی بروز آفرینندگی و حس زیبایشناختی انسان است. انسانها آزاد هستند تا آنچه که خود می‌پسندند و می‌خواهند مصرف کنند. آنها همچنین آزاد هستند تا آنگونه که خود می‌خواهند کالاهای موجود در بازار را مصرف کنند. مصرف امروز عرصه‌ی تصمیم‌گیری و کنش شورمندانه‌ی انسانها است. بوسیله‌ی مصرف انسانها جهان را آنگونه که خود می‌خواهد سامان می‌دهند و آن را قابل سکونت می‌سازند. جهان در خود بی معنا است. در دورانی که عقلانیت و سکولاریسم بر اذهان تسلط پیدا کرده دیگر نمی‌توان آن را بوسیله‌ی جادو، باور به دستگاه‌های ایدئولوژیک و مناسک دینی معانمند ساخت. در این شرایط مصرف اهمیت پیدا می‌کند. با مصرف می‌توان به جهان آرایش و ساختار مورد نظر خود را بخشید. مصرف فقط بلعیدن یا نابود ساختن اشیاء نیست کاربرد هدفمند آنها و امکانات در دسترس در جهت بر ساختن دنیای خاص خود نیز هست.

چنین ادعایی می‌توان در مورد مصرف داشت و چه بسا که برخی نیز آن را آنگونه تجربه کنند، ولی هیچ نشانی از آن وجود ندارد که شور آفرینندگی و زیبایشناختی انسانها را برانگیخته باشد. در گستره‌ی زندگی جمعی هیچ نشانی از آنکه مصرف زمینه‌ی سرزندگی و آفرینندگی گنشگران را فراهم آورده باشد به چشم نمی‌خورد، بلکه بر عکس جنبش‌های اجتماعی و فرهنگی در گستره‌ی فاصله‌گیری و مبارزه با مصرف‌گرایی شکل گرفته‌اند. در زمینه‌ی زندگی شخصی نیز مصرف هنوز برای انبوه توده‌ها بیش از آن با محدودیت و انقیاد توأم است که زمینه‌ی بروز آفرینندگی و حس زیبایشناختی را فراهم آورد. برای مصرف باید کار کرد، خسته شد و جان و تن خویش را به سرمایه فروخت. کالای مصرفی نیز به بازار تعلق دارد و بازار انتخاب انسانها را شکل و سامان می‌دهد. زیبایی کالای مصرفی امری از پیش تعیین شده بوسیله‌ی بازار است. بدون شک برخی با بهره‌مندی از امکانات

و منابعی کلان از امکان آزادی فوق‌العاده‌ای در گستره‌ی مصرف برخوردار هستند. ولی از یکسو آنها سخت در نظام اقتصادی و فرهنگی حاکم بر جهان ادغام شده‌اند و از سوی دیگر بخاطر وضعیت اجتماعی خود به دنبال پروراندن ذوق و سلیقه‌ای خاص خود نیستند. مصرف بیشتر اسارت در قفس آهنین وبری را به همراه می‌آورد تا آزادی و شور آفرینندگی را.

ب- مشروعیت فرضی سرمایه‌داری: درک پارسونز-هونت‌ی از بنیاد هنجاری جامعه

توضیح وبری استحکام و ماندگاری نظم در یک زمینه کم می‌آورد. پدیده‌ی استحکام نظام و بی‌معنایی کنش، این مسئله را توضیح نمی‌دهد که چرا انبوه توده‌ها یا دست کم بخش‌هایی از آنها هنوز با شور و شوق در فرایند تولید (یا کار) و مصرف شرکت می‌جویند. شاید برای گروه‌های تازه وارد به عرصه‌های بازار و تولید، استثمار مستقیم، بینش مادی، شکوه مصرف و دقت و قانونمدی بوروکراسی، در مقایسه با نظم سنتی، جذاب باشد ولی برای انبوه مردمان که سده‌ها و دهه‌ها سرمایه‌داری و بوروکراسی را تجربه کرده‌اند، فرایند تولید و مصرف دارای چه جذابیتی می‌تواند باشد؟ در این مورد می‌توان از بحث‌های دورکهایم و پارسونز بخصوص به شکلی که به تازگی از سوی اکسل هونت (Axel Honneth) نظریه‌پردازی شده است بهره جست.

هونت امروز در جهان بعنوان یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان مقوله‌ی بازشناسی (Anerkennung / recognition) مطرح است. او نظریه‌ی هگل در مورد بازشناسی را به اتکا د روانشناسی اجتماعی هربرت مید مورد بازسازی قرار داده است. بازشناسی امروز بیشتر معنای ارجگذاری هویت فرهنگی انسانها و به رسمیت شناختن گروه‌های قومی و دینی پیدا کرده است. هونت اما چنین درکی از بازشناسی را بسیار تنگ و محدود ارزیابی می‌کند. او تمامی زندگی اجتماعی انسان را گستره‌ی کارکرد بازشناسی می‌شمرد ولی با استفاده از نوشته‌های هگل سه عرصه‌ی اصلی آن را عشق، حقوق و همبستگی (اجتماعی) می‌داند. عشق همانا دوست داشته شدن در روابط نزدیک، عضویت در جمع خانوادگی و برخورداری از مراقبت و توجه است؛ حقوق به معنای برابری حقوقی، برخورداری همسان (با دیگران) از حقوق مدنی و سیاسی و عضویت کامل در یک جامعه‌ی سیاسی است؛ و همبستگی اجتماعی عضویت کامل در جامعه و به رسمیت شناخته شدن بعنوان عضو فعال و تأثیرگذار یک اجتماع است. هونت افراد و گروه‌های اجتماعی را درگیر مبارزه‌ی برای بازشناسی دانسته و آن را بُعدی جدا ناپذیر از هر مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی می‌شمرد. بخشی از نظریه‌ی هونت که برای ما مهم است دریافت او از بنیاد ارزشی بازشناسی است. او با بازاندیشی نظریه‌های دورکهایم و پارسونز، نظام ارزشی-هنجاری جامعه را نه فقط بنیاد الگوی بازشناسی بلکه به همین دلیل بنیاد نظام توزیع امکانات و منابع در جامعه می‌داند. سهم هر کس از امکانات و منابع موجود در جامعه در نهایت از ارجی نشأت می‌گیرد که جامعه برای کار و مقام آن فرد قائل است. دستمزد پائین برخی حرفه‌ها به آن خاطر است که نظام ارزشی جامعه برای آن حرفه اهمیت و ارزشی قائل نیست. ناعدالتی عملاً ریشه در بازناشناسی یا محرومیت از بازشناسی دارد. جامعه برای گروهی از انسانها، یک طبقه یا یک حرفه ارجی قائل نشده آنها را محکوم به محرومیت یا بهره‌مندی کمتری از منابع و امکانات می‌سازد. چنین گروه یا طبقه‌ای در صورتی که بخواهد به مقامی همسان دیگران و هم‌شان جایگاه اجتماعی خود دست یابد باید به مبارزه با نظام ارزشی جامعه یا برداشت خاص انسانها از آن برخیزد. به این خاطر نیز جنبش‌های سیاسی و اجتماعی گروه‌های محروم و ستمدیده‌ی همواره جنبش‌هایی ارزشی و اخلاقی هستند.

حال می‌توان بر مبنای نظریه‌ی هونت این فرضیه را طرح کرد که

انسانها شیوه‌ی موجود تولید و مصرف را از نظر هنجاری و ارزشی برحق می‌دانند و به آن خاطر با آن سازگاری نشان می‌دهند. این ادعا را می‌توان داشت که انسانها بر آن باورند که شیوه‌ی تولید و الگوی مصرفی جهان معاصر ناعدالتی خاصی را بر کسی تحمیل نمی‌کند؛ و اگر سختی و مشکلاتی برای برخی پیش می‌آید یا بخاطر عدم کارکرد درست بخشهایی از نظم موجود است یا بخاطر رفتار نادرست خود آن افراد. در جهان سرمایه‌داری و، در سازگاری با آن، در دستگاه ارزشی جامعه‌ی مدرن، مقوله‌ی موفقیت از اهمیتی خاص برخوردار است. انسانها همه در تلاش هستند تا موفق باشند. باور عمومی بر آن است که امکانات و منابع مادی و همچنین امکانات اجتماعی بر مبنای موفقیت افراد توزیع می‌شود و انسانها همه می‌توانند با بهره‌گیری از امکاناتی که کم و بیش برای همه در جامعه وجود دارد به موفقیت دست یابند. در دوران مدرن به شکلهای گوناگون می‌توان موفق بود: در کار، تحصیل، اندوختن ثروت، ورزش و روابط اجتماعی. درک عمومی آن است که فرد می‌تواند خود یکی از این حوزه‌ها را بر گزیند و اگر او تلاش لازم را در یک حوزه معین بخرج دهد با موفقیت روبرو می‌شود. این درک همچنین عمومیت پیدا کرده که هر کس بر مبنای موفقیتش به منابع و امکانات مادی و از آن راه به مقام و شأن اجتماعی معینی دست می‌یابد. بطور نمونه درک عمومی آن است که کسی که بخوبی (به اتکاء تلاش فردی و تیزهوشی) درس بخواند در مدرسه و دانشگاه موفق خواهد بود؛ سپس کار خوبی با درآمدی مناسب بدست خواهد آورد؛ بر مبنای تحصیلات و کار به مقام اجتماعی معینی با احترام و عزت کافی دست خواهد یافت؛ و از نظر عاطفی و اجتماعی خود را انسانی سرزنده احساس کند. همه‌ی ما می‌دانیم که در این رابطه وابستگی‌های طبقاتی فرد و حتی شانس نقش مهمی در کسب موفقیت و تبدیل موفقیت به امکانات مادی و اجتماعی ایفا می‌کنند. فرد برخاسته از طبقه‌ی متوسط با خانواده‌ای برخوردار از تحصیلات دانشگاهی خود بخود از توان و مهارت بیشتری در زمینه‌ی آموزشی برخوردار است و ثروت مادی نیز معمولاً در خانواده بوسیله‌ی ارث باقی می‌ماند. بعلاوه در عرصه‌ی ثروت اندوزی و همچنین تبدیل دارایی آموزشی و اجتماعی به امکانات مادی، هرج و مرج بر جامعه‌ی سرمایه‌داری حاکم است و برخی اوقات شانس بیش از تلاش و توانمندی موفقیت را بهه‌ی همراه می‌آورد. برخی اوقات موفقیت در سرمایه‌گذاری در بازار بورس یا کار بیشتر وابسته به شانس است تا تلاش، مهارت یا توانمندی. ولی معمولاً تأثیر ساختار طبقاتی و شانس بر موفقیت محدود ارزیابی می‌شود. باور عمومی آن است که جز در مواردی استثنایی یا برای بخشهایی خاص از جامعه، پیشینه‌ی خانوادگی نقشی مهم در تضمین موفقیت انسانها ایفا نمی‌کند.

در دفاع از فرضیه‌ی بالا می‌توان نگاهی به دو باور مهم دوران مدرن، فردگرایی و حقوق‌مداری داشت. فردگرایی وضعیت و مقام فرد را برخاسته از رویکرد و تلاشهای خود او معرفی می‌کند. در این راستا ناعدالتی بیش از آنکه امری مربوط به نظام اجتماعی-اقتصادی و در مورد جهان امروز سرمایه‌داری دانسته شود امری مربوط به شکل‌گیری و ساختار روانی شخصیت یا هویت فردی انسان دانسته می‌شود. در باور عمومی انسانهای موفق انسانهایی هستند که توان عاطفی مقاومت در مقابل ناامیتمی‌ها و کوشش مداوم برای برگزشتن از موانع را دارند. ارتشی از روانشناسان، مبددکاران و روان‌درمانگران آماده هستند تا ضعفهای شخصی انسانها را به آنها نشان دهند و به آنها کمک کنند تا در جهت ترمیم این ضعفها بکوشند و بدینوسیله موفقیت خود را تضمین کنند. به این شکل، عدم موفقیت در گستره‌ی جامعه پیامد وضعیت فردی شخص و ساختار عاطفی ذهنیت او ارزیابی می‌شود. همزمان مشکلاتی که در جامعه وجود دارند، مشکلاتی حقوقی به شمار می‌آیند. ناعدالتی‌هایی که خصلت اجتماعی آنها را نمی‌توان به هیچ

وجه کتمان کرد به بی‌حقوقی یا بازشناخته نشدن حقوق افراد نسبت داده می‌شود. به این خاطر یکی از اصلی‌ترین جبهه‌های مبارزه برای بهبود بخشیدن به وضعیت انسانها در عرصه‌ی حقوقی رخ می‌دهد. مهمترین حکم اخلاقی و اجتماعی جامعه‌ی معاصر برابری حقوقی همه‌ی انسانها است. ولی برابری حقوقی بمعنای برابری عملی افراد نیست. برابری حقوقی برابری در امکان بهره‌مندی از امکانات است و نه برابری در بهره‌مندی از امکانات. اینکه در نهایت کسانی که از امکانات اولیه‌ی بیشتری (به شکل توانمندی، مهارت، ذهنیت، رویکرد و دارایی مادی) برخوردارند امکانات بیشتری را بدست می‌آورد امری مربوط به برابری حقوقی نیست. ولی بطور معمول در واکنش به هرگونه اعتراضی به نابرابری عملی پیشنهاد بررسی حقوقی نابرابری مطرح می‌شود. این امید همیشه وجود دارد یا این وعده همواره داده می‌شود که با ایجاد برابری حقوقی بیشتر از میزان نابرابری و ناعدالتی‌ها کاسته می‌شود.

در مجموع می‌توان در چارچوب نظریه‌ی بازشناسی هونت، پابرجایی نظام سرمایه‌داری را بر مبنای مشروعیت نظام ارزشی حاکم بر جهان مدرن توضیح داد. بر مبنای نظریه‌ی هونت می‌توان بحث کرد که انسانها نظام سرمایه داری را خاستگاه، ستم، استثمار و نابرابری یا در یک کلام بی‌عدالتی نمی‌دانند بلکه معتقدند که در این نظام راه موفقیت برای همه باز است و جامعه تلاش و توانمندی‌های فرد را به خوبی ارج می‌نهد. ناعدالتی‌ای نیز اگر در این نظام وجود دارد بیشتر برخاسته از ضعف افراد در جستجوی هدفهای خود و محدودیت ساختار حقوقی جامعه در ایجاد فرصتهای مساوی برای همگان است. به این دلیل می‌توان این حکم را صادر کرد که اگر کسانی شیفته و خواهان ایجاد تحول بنیادین در ساختار جامعه هستند باید به دنبال تغییر در نظام ارزشی حاکم بر اذهان افراد باشند. آنچه منتقدین آن را بصورت استثمار، ستم و سرکوب می‌بینند ممکن است اصلاً آنگونه به چشم توده‌های مردم نیاید. درد و رنج یا ستم و استثمار نه امری عینی که وابسته به آن است که انسانها شرایطی را چگونه احساس و تجربه‌ی می‌کنند و تا به چه حد خود یا شرایط اجتماعی حاکم بر زندگی خویش را عامل بوجودآورنده‌ی موفقیت خود می‌دانند. در درجه‌ی اول باید دیدگاه انسانها تغییر کند تا سپس داوریشان و در نهایت برخوردهایشان متحول شود.

بخشی از مشکلی که دیدگاهی متکی بر نظریه‌ی هونت و همچنین دورکهایم و پارسونز با آن روبرو است این است که نظام ارزشی را بصورت یک کلیت یگانه می‌بیند. هر گونه ادعایی در مورد تأثیرات نظام ارزشی بر داورى و کنش انسانها را در جهانی به شدت تفکیک یافته و چندانکه به سختی می‌توان پذیرفت. نه نظام ارزشی جامعه و نه معیارهای بازشناسی و ارجگذاری، هیچ کدام، یک کلیت یگانه را رقم نمی‌زنند. گروه‌های مختلف جامعه، هر یک به ارزشهایی وفادارند و معیارهایی برای ارجگذاری کنش و رویکرد انسانها دارند. شاید برخی گروه‌ها ناعدالتی‌ها را مربوط به ناکارآمدی نهادهای اجتماعی یا مشکلات حقوقی و نابرابری‌ها را برخاسته از میزان تلاش و جدیت انسانها در دستیابی به اهداف خود بدانند ولی اینرا بسختی می‌توان در مورد تمامی گروه‌های اجتماعی ابراز داشت. بخش دیگری از مشکل این دیدگاه آن است که برای کنشهای شخصی واکنشهای خود انگیزه و غیر سازمانیافته‌ی انسانها اهمیت خاصی قائل نمی‌شود و نظام ارزشی را اصلی‌ترین عامل بازدارنده یا برانگیزاننده‌ی انسانها به کنش می‌داند. انسان موجودی اجتماعی است ولی این بدان معنا نیست که تمامی کنشها و برخوردهایش را بر مبنای هنجارها یا ارزشهای اجتماعی پیش می‌برد و خود دارای هیچ دریافت خاصی از جهان و جامعه نیست. در شرایط معینی، انسانها، صرف نظر از آنکه هنجارها و ارزشها چه رفتاری را

توصیه می‌کنند، از سر احساس خشم یا شادی دست به حرکتی می‌زنند.

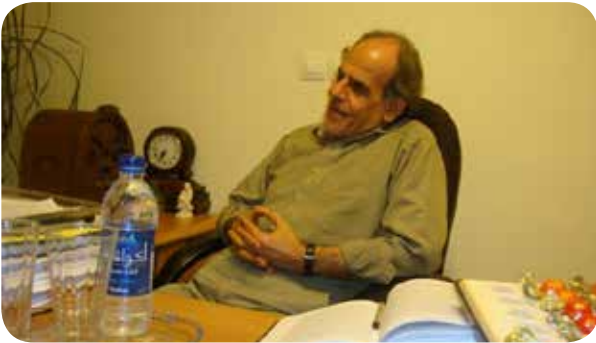
با این همه، دیدگاه مبتنی بر نظام ارزشی ابزار مهمی برای درک ارزیابی کنشگران اجتماعی از یک وضعیت اجتماعی در اختیار ما قرار می‌دهد. انسانها تا آن هنگام که وضعیت و نظامی را ناعادلانه یا غیر برحق ندانند با آن به مبارزه برنمی‌خیزند. احساس درد و رنج تا حدی شاید جسمی و روحی باشد ولی تا حد زیادی نیز از داورى اخلاقی و اجتماعی نشأت می‌گیرد. درد و رنج لازم برای رسیدن به هدفی والا را معمولاً درد و رنجی متفاوت با درد و رنج بیهوده یا تحمیل شده بما می‌دانیم. چه بسا که اولی را حتی خوشایند احساس کنیم ولی به دومی با خشم و نفرت می‌نگریم. استثمار و سرکوب مقوله‌های صرفاً اقتصادی یا روانی نبوده بلکه اجتماعی و اخلاقی هستند. سرمایه‌داری در درجه اول باید نظامی استثمار و متکی به دستگاه بوروکراسی سرکوب‌گری به شمار آید تا انسانها با آن به مبارزه برخیزند. در فقدان چنین ارزیابی‌ای فرد می‌تواند ستم وارد آمده به خود یا کسان دیگر را امری شخصی یا تصادفی و استثنایی دانسته در مقابل آن واکنش خاصی نشان ندهد.

پرسش‌های ما اما پاسخی در این دیدگاه نمی‌یابد. ما به نقطه‌ی آغاز باز می‌گردیم. پرسش اکنون این می‌شود که: چرا در جامعه نشانی از مبارزه‌ی ارزشی دامنه‌داری علیه نظام ارزشی مدافع سرمایه‌داری به چشم نمی‌خورد؟ چرا نیرو یا گروه اجتماعی‌ای کارزار ارزشی همه جانبه‌ای (و نه گهگاهی یا فقط در موقعیتهای بحرانی) به پیش نمی‌برد؟ ارزش‌های مدافع سرمایه‌داری مشخص هستند. فردیت، آزادی رقابت، موفقیت، انضباط، هدفمندی، عقلانیت و پاداش و جزای مادی در قبال تلاش هدفمند، همه، هم ارزشهای اساسی جهان مدرن و هم ارزشهای بنیادین سرمایه‌داری هستند. برخی اوقات اهمیت و ارج آنها مورد پرسش قرار می‌گیرد ولی کمتر نیرو یا حتی کسی درگیر کارزار فکری و فرهنگی با آنها است. حتی گاه نیروهای چپ و مارکسیست، اصلی‌ترین مخالفین چپ، مدافع این ارزشها هستند. عقلانیت و انضباط، در حوزه‌ی فعالیت سیاسی، کار حزبی و سازماندهی اجتماعی و اقتصادی ارزشهایی مهم حتی برای چپها هستند. فردیت امروز چنان ارزش مهم و والایی در جهان است که کمتر کسی جرأت نقد آن و حتی اندیشیدن به جنبه‌های منفی آن دارد. همه بر فردیت خود و آزادی‌های فردی خویش پای می‌فشارند. حتی چپها نیز در این مورد نقدی مهم و تحریک کننده ارائه نداده‌اند. آزادی رقابت شاید از ارج دیگر ارزشهای مطرح برای نظام سرمایه‌داری برخوردار نباشد ولی ثنولیرالها توانسته‌اند در چند دهه‌ی اخیر آن را بسان ارزش اساسی جامعه‌ی مدرن معرفی کنند.

به این خاطر پرسش هنوز آن است که چرا از مقاومت و کارزاری جدی علیه این ارزشها نشانی به چشم نمی‌خورد و چرا با جنبشی در معرفی و اشاعه‌ی ارزشهایی دیگرگونه روبرو نیستیم. من اکنون در ادامه‌ی مقاله به سه حوزه‌ی زندگی اجتماعی و فرهنگی، دموکراسی، هنر و جنبشهای اجتماعی می‌پردازم. این امید و باور همواره وجود داشته که این سه حوزه عرصه‌ی سرزندگی و ارزشهایی مستقل از پویایی یا انسداد نظام سرمایه‌داری و ارزشهای برخاسته از آن هستند. من کوشش خواهم کرد که نشان چگونه این امید و باور تا حدی زیادی امروز رنگ باخته است. در بخش پایانی مقاله به بررسی حوزه‌ای از زندگی اجتماعی، نمایش خود، نگاه خواهیم داشت که هر چند تا کنون به دقت پرداخته نشده است وعده‌ی سرزندگی و ارزشهای متفاوت می‌دهد.

ادامه دارد...

اقلیت و اکثریت، حقوق بشر و ایضاح پاره‌ای از ابهامات پروژهی عقلانیت و معنویت در گفتگو با استاد مصطفی ملکیان



مولود بهرامیان

اشاره: مصطفی ملکیان را حاجت به معرفی نیست، چرا که ارباب معرفت سالهاست با این نادره‌ی روزگار ما آشنایی دارند و می‌دانند که وی روشنفکری انسانمدار است که بیش از هر چیزی دغدغه‌ی انسان بما هو انسان و درد و رنجهای او را وجهی همّت خویش قرار داده است و کاستن از رنجها و آلام انسانی و تقریر حقیقت را به عنوان دو شاخصه‌ی مهم در سلوک عملی و اندیشگی خود در مقام عمل و نظر به منصفه‌ی ظهور رسانده است. در آخرین روزهای دیماه گذشته، در دفتر کارش، با چهره‌ای مصمم و دوست‌داشتنی ما را مورد استقبال گرم خویش قرار داد. در لحظات نخست دیدار، احساس غریبی به من دست داد، اما با شروع گفتگوی و فتح باب مباحثه، لحظه به لحظه با ملاحظه‌ی رفتار و گفتار سنجیده، اخلاقی و معنوی مردی که علیرغم اینکه با تنی رنجور و بیمار سخن می‌گفت، این حس غریب، جای خود را به مؤانستی همدلانه و صمیمانه می‌داد و انگار سالهاست که با ملکیان آن مرد نازنین رفیق‌ام. هرچند در بادی امر بنای نشر این گفتگوی صمیمانه‌ی را نداشتم، اما دگرخواهی و نوعدوستی مورد تأکید استاد، مشوق من در اقدام به انتشار این گفتگو بوده است؛ باشد که خلاق را مفید افتد. تذکار این نکته را مفید می‌دانم همچنانکه ملاحظه خواهید نمود، مصاحبه‌گر با دیدی انتقادی به آرا و نظرات استاد ملکیان نگریسته و در برابر هر مطالبه‌ی قبولی از سوی ایشان، مطالبه‌ی دلیل نموده است.

• جناب استاد، در بحث اقلیت و اکثریت، مبنای مشروعیت و ترجیح رأی اکثریت بر اقلیت از لحاظ اخلاقی در چیست؟ آیا به لحاظ اخلاقی امری روا و درست است که حقوق طبیعی اقلیت را تابع نظر اکثریت کرد؟

عرض کنم در یک سخنرانی مفصل که در کتاب «سنت و سکولاریسم» منتشر شده، من جواب این سؤال شما را داده‌ام و الآن هم همان جواب را عرض می‌کنم و مجدداً تکرار می‌کنم. به نظر خودم یکی از سخنان تازه‌تر و بدیعتر خودم همان جوابی بوده که در پاسخ به این سؤال داده‌ام. در آن سخنرانی من آمده‌ام کل عقاید بشری را تقسیم کرده‌ام به عقاید ساجکتیو و عقاید آبجکتیو و آبجکتیوها را هم به آبجکتیوهای بالقوه و آبجکتیوهای بالفعل تقسیم نموده‌ام و در آنجا گفته‌ام که اگر عقاید بشری بخواهند مبنای تصمیم‌گیری قرار بگیرند، و مثلاً به صورت قانون و یک ماده‌ی قانونی در بیایند، آن وقت، در

اینجا، عقاید ساجکتیو و عقاید آجکتیو بالقوه، باید به رأی عمومی گذاشته شوند. و عقاید آجکتیو بالفعل هرگز نباید به رأی عمومی گذاشته شوند. آجکتیوهای بالفعل هرگز نباید به رأی عمومی گذاشته شوند ولی آجکتیوهای بالقوه و ساجکتیوها باید به رأی عمومی گذارده شوند. و در آنجا باز گفته‌ام که اگر آجکتیوهای بالفعل را که نباید به رأی عمومی بگذاریم، به رأی عمومی بگذاریم و از آن طرف ساجکتیوها و آجکتیوهای بالقوه را که باید به رأی عمومی بگذاریم، اگر به رأی عمومی نگذاریم به «عدالت» خیانت کرده‌ایم و به‌عبارت دیگر، برای اینکه به حقیقت و به‌عبارت خیانت نکرده باشیم، باید آجکتیوهای بالفعل را به رأی عمومی نگذاریم و آجکتیوهای بالقوه و ساجکتیوها را به رأی عمومی بگذاریم. بر این اساس، این را گفته‌ام که وقتی می‌خواهیم چیزی را به رأی عمومی بگذاریم لازم است آجکتیو بالفعل نباشد. من خودم معقدم که گزاره‌های مربوط به حقوق طبیعی بشر، آجکتیو بالفعل‌اند و بنابراین نباید به رأی عمومی گذاشته شوند و بنابراین رأی اکثریت نمی‌تواند اینها را نقض کند. بدینگونه که اکثریتی بیایند و حقوق طبیعی بشر را به استناد اینکه ما اکثریتیم و واجد اکثریتیم، به زیان اقلیت، نقض و لگدمال کنند و از بین ببرند.

• فکر می‌کنم در آن سخنرانی‌ای که درباره‌ی سکولاریسم و حکومت دینی داشته‌اید و نهایتاً در کتاب سنت و سکولاریسم، منتشر شده، جهت تبیین و توصیف مسأله، بیشتر به آوردن مثالهایی از علوم تجربی پرداخته‌اید.

نه، به طور کلی گفته‌ام، حالا ممکن است مثالهایی که زده‌ام از علوم تجربی باشند، به نظر من آن سخنی که در آنجا گفته‌ام اگر پذیرفته شود، باعث می‌شود هیچ وقت نشود، حقوق طبیعی بشر را به اسم اینکه ما اکثریتیم، از اقلیت مضایقه بکنیم و اقلیت را به اعتبار اینکه ما می‌رویم رأی می‌دهیم و اکثریت هستیم، از حقوق طبیعی بشر محروم کنیم. به خاطر اینکه حقوق بشر جزو گزاره‌های آجکتیو بالفعل‌اند و اصلاً نباید درباره‌ی آنها به آرای مردم رجوع شود. این نکته‌ای بود که شما اشاره فرمودید. بنابراین ماحصل سخنم این است که هیچ وقت نمی‌شود حقوق طبیعی بشر را مضایقه کرد از او، به اعتبار اینکه ما اکثریتیم و رأی داده‌ایم و با رأیمان یک حق طبیعی بشر را از اقلیت دریغ و مضایقه بکنیم و بگیریم. بر اساس حرفی که من در آنجا زده‌ام این کار شدنی نیست. خب، این سخنرانی‌ای بوده که من داشته‌ام و بعد هم بر مبنای این سخنرانی

من در قُم، یک مناظره‌ی مفصلی با بعضی از روحانیان که به همین رأی بنده حمله می‌کردند، داشتم. و آنجا هم به گمان خودم بر مناظره‌کنندگان غلبه کردم، که یکی از آنان، دکتر حسین کچویان بود، یکی‌شان آقای دکتر محمدتقی سبحانی بود که یک روحانی است و آقای دیگری که نامش یادم نیست. من خیلی بر این نکته تأکید دارم و می‌توانم بگویم فلسفه‌ی سیاسی خودم را کاملاً بر همان تفکیک معرفت‌شناختی بین گزاره‌های آجکتیو و ساجکتیو و در میان آجکتیوها هم تفکیک آجکتیوهای بالفعل از آجکتیوهای بالقوه، مبتنی کرده‌ام و فکر می‌کنم که می‌توانم بقیه‌ی امور را بر اساس این تفکیک گزاره‌ها، بالمآل جواب دهم.

• جناب استاد شما چه دلیلی دارید که حقوق طبیعی بشر جزو امور آجکتیو بالفعل‌اند؟

به خاطر اینکه گزاره‌های دیگری که آجکتیو بالفعل‌اند، معنای آجکتیو بالفعل بودنشان این است که همه‌ی آدمیان، همه‌ی انسانها، یا این گزاره‌ها را می‌پذیرند یا اگر نمی‌پذیرند حتماً تصور موضوع یا تصور محمول را درست نکرده‌اند. اگر درست تصور بکنند، گزاره را می‌پذیرند. به تعبیری دیگری وقتی من می‌گویم هر چیزی که دارای رنگ است دارای شکل است، این را اگر کسی رنگ را تصور کند و شکل را هم تصور بکند، نمی‌تواند نپذیرد که هر چیزی که رنگ دارد حتماً شکل دارد. نمی‌تواند چیزی رنگ داشته باشد و شکل نداشته

باشد اعم از اینکه شکل منظم هندسی یا شکل نامنظم هندسی داشته باشد. من می‌گویم که این گزاره‌ها را همه‌ی انسانها می‌پذیرند. از جمله این گزاره‌های مربوط به حقوق طبیعی بشر است. منتها منظورم از حقوق طبیعی بشر، لزوماً چیزهایی نیست که در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر آمده است. من معتقدم اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر یک فهرست تمام و بسته نیست. ما با تطوری که در علوم و معارف بشری به دست می‌آید یعنی با تطوری که ما در شناخت از خودمان پیدا می‌کنیم، ممکن است بعضی از آن چیزهایی که در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر قلمداد کنیم، خب، من اعتقاد ندارم به اینکه اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر جمیع حقوق طبیعی بشر را استیفا و استقصا کرده باشد.. بنابراین نباید گفت که چیزی در حقوق بشر نیامده باشد و جزو حقوق طبیعی بشر قلمدادش کنیم. من می‌گویم حقّ طبیعی بشر یعنی حقی که اگر ما به تعبیر جان رالز (John Rawls)، در پرده‌ی بی‌خبری واقع شویم، به آن

اعتراف می‌کنیم. در پرده‌ی بی‌خبری واقع شویم از آنچه که درباره‌ی خودمان صدق می‌کند. یعنی رالز می‌گفت: وقتی شما می‌خواهید یک قانونی را در یک مجلسی به تصویب برسانید، اگر بخواهید این قانون عادلانه باشد، باید تصویب‌کنندگان یا تصویب ناکندگان این قانون، در پرده‌ی بیخبری از خودشان قرار گیرند. یعنی چه؟ یعنی اگر تصویب‌کننده باخبر است که من مرد هستم، آن وقت ممکن است قانون را به صورتی تصویب کند که به نفع مردان از آب در بیاید. اگر تصویب‌کننده خبر داشته باشد که زن است، ممکن است قانون را به صورتی تصویب کند که به نفع زنان از آب در بیاید. اما حالا شما در یک حالت آرمانی، فرض کنید که نماینده‌ی مجلس که می‌خواهد به نفع یا ضرر یک ماده‌ی قانونی قیام و قعود کند، این اصلاً در این لحظه که می‌خواهد قیام و قعود بکند، یادش برود که خودم مرد هستم یا زنم. خودم شهری هستم یا روستایی، خودم سنی‌ام یا شیعی‌ام، ثروتمند یا فقیرم!



هرچه به خودش مربوط می‌شود از یادش برود. و چون از یادش می‌رود نمی‌داند که آیا فردا این قانون که تصویب می‌کند به سود خودش تمام می‌شود یا به زیان خودش؟ چون خبر ندارد که مرد است یا زن است. بنابراین اینکه تصویب می‌کنم به نفع خودم تمام می‌شود یا به ضررم. نمی‌داند روستایی یا شهری است. و چون از هیچ چیز خودش باخبر نیست، آن وقت در آن‌صورت، فقط به چه رأی می‌دهد؟ به آن چیزی که وجدان اخلاقی خودش توصیه می‌کند. ما می‌دانید چرا به آنچه وجدان اخلاقی خودمان توصیه می‌کند رأی نمی‌دهیم؟ به خاطر اینکه از وضع خودمان باخبریم؛ می‌دانیم که کارفرما هستیم بنابراین قانون را جوری تصویب می‌کنیم که به سود کارفرمایان در بیاید. یا می‌دانیم که کارگریم، قانون را جوری تصویب می‌کنیم که به سود کارگران از آب در بیاید. برای اینکه من خبر ندارم که من کارفرمایم یا کارگر و هیچ ندانم، در آن صورت قانون را جوری تصویب می‌کنم که وجدان اخلاقی‌ام حکم می‌کند چون

خودم نمی‌دانم که اگر چه جور تصویب بکنم سودش تو جیب من می‌رود. چون نمی‌دانم پس من می‌مانم و پرده‌ی بیخبری، من می‌مانم و وجدان اخلاقی خودم. و این را جان رالز در یک مبحث دیگری بدان پرده‌ی بیخبری می‌گوید. وقتی چیزی جزو حقوق طبیعی بشر است، معنایش این است که اگر انسانی، خبر نداشته باشد که متدین است یا بی‌تدین، خبر نداشته باشد که مسلمان است یا غیر مسلمان، خبر نداشته باشد که زن است یا مرد است، خبر نداشته باشد که شهری یا روستایی است و خبر نداشته باشد که جزو اقلیت است یا جزو اکثریت است، و از هیچ چیز دیگری خبر نداشته باشد؛ حکم می‌کند که انسان این حق را دارد. من به اینها می‌گویم حقوق طبیعی و این حقوق طبیعی، را به این معنا می‌گویم حقوقی‌اند که آجکتیو بالفعل‌اند و هیچ بحث ساجکتیو و سلیقه‌ای در آنها وجود ندارد. چون ساجکتیوها یعنی ذوق و سلیقه‌ایها و آنها که ذوق و سلیقه‌ایند.

• استاد، چرا شما و سایر روشنفکران اعم از دینی و غیر دینی، کمتر به مسأله‌ی حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی پرداخته‌اید؟

اما سؤال شما در آنچه می‌فرمایید بیشتر به مقام عمل مربوط می‌شود. می‌گویید که چرا روشنفکران- که شاید روشنفکران دینی را می‌گویید یا شاید اعم از دینی و غیردینی می‌گویید چرا از حقوق اقلیتها دفاع نمی‌کنند؟ من واقعیت این است که نمی‌توانم از طرف روشنفکران دیگر حرف بزنم و بگویم که چرا آنان دفاع نمی‌کنند؟ اما اگر از خود من بپرسید که چرا تو دفاع نمی‌کنی و اینکه چرا من به این موضوع نپرداخته‌ام؛ به این جهت است که من به اصالت سیاست و نه اصالت اقتصاد. چون، به اصالت فرهنگ قایلیم؛ اصلاً معتقدم که من و کسانی مثل من، که به اصالت فرهنگ معتقدیم، باید به‌سراغ فرهنگ مردم برویم. فرهنگ مهم‌ترین مسأله‌ی کشور و علّة‌العلل مسائل و بلکه یگانه مسأله‌ی کشور است. بر همین مبناست که من به مسائل سیاسی و از جمله حقوق اقلیتها هم کم می‌پردازم. و گفتم که بقیه‌ی روشنفکران نمی‌دانم چرا به این مسأله نمی‌پردازند اما خود من اساساً به مسأله‌ی فرهنگی اهمیت می‌دهم. به مسائل سیاسی اصلاً وزنی به اندازه‌ی مسائل فرهنگی نمی‌دهم.

• بسیار خب، حال که شما به اصالت فرهنگ و توسعه‌ی فرهنگی قایلید، به نظر شما برای تغییر و تحول وضع فرهنگی جامعه به سوی وضعیت مطلوب، چه باید کرد؟

من همیشه گفته‌ام رژیم سیاسی میوه‌ای

است که بر فرهنگ یک جامعه رشد می‌کند. این رژیم، هر ویژگی‌ای داشته باشد، میوه‌ای است که بر درخت فرهنگ ما رشد کرده است. من می‌گویم باید سراغ فرهنگ برویم و چون سراغ فرهنگ باید برویم، همیشه توجهم به این است که به مردم بگویم: مردم! ۱- باورهای خودتان، ۲- احساسات، عواطف و هیجانات خودتان، ۳- خواسته‌های خودتان، ۴- گفته‌های خودتان و ۵- کرده‌های خودتان، این پنج تاست که این وضع (خواه مطلوب یا نامطلوب) را برای شما ایجاد کرده است. و این تحول باید از خانواده و مدرسه شروع شود، و در همه جا نشست پیدا کند، تا بعد -به تعبیر مارکس- حتی اگر رژیمها به حسب ظاهر هم بمانند، به حسب واقع، پژمرده شوند و کسی از آنها حرف‌شنوی نداشته‌باشد.

• جناب استاد به نظر شما، اکنون مشکل اساسی ما، از ناحیه‌ی مدیریتی چیست؟ همه‌ی ما از ناحیه‌ی سیاسی-مدیریتی دو مشکل اساسی داریم: ۱-کسانی کارهایی را برعهده گرفته‌اند که توان و دانش انجام‌دادن آن کار را ندارند. ۲-کسانی کارهایی را برعهده گرفته‌اند که دانایی و توانایی انجام‌دادنش را دارند اما خوب وجود دارد. این دو مشکل را من معلم هم دارم. اگر من معلم هم رفتم سر کلاس و شروع به تدریس نمودم که قدرت تدریس آن درس را ندارم، یا نه، کلاس رفتم و تدریسش را قبول کرده‌ام و قدرت تدریس آنرا دارم، ولی خوب تدریس نمی‌کنم، اهمالکار و تنبل هستم! در ایران چند درصد از ما این دو عیب را نداریم؟ اینکه اولاً فقط کارهایی را برعهده می‌گیریم که از عهده‌ی انجام‌دادنش برآییم؟ ثانیاً: کارهایی که از عهده‌ی انجام‌دادنش بر می‌آییم را واقعاً انجام می‌دهیم. کدامیک از ماست که این دو عیب را ندارد؟ همه‌ی ما این دو عیب را داریم. پس چرا باید بنالیم؟ باید این اشکال را به خودم هم معطوف بکنم. وقتی می‌بینم دانشجوی من همین جور است، برادر من همین جور است. خواهر من همین جور است. همسایه‌ی من همین جور است. پس چرا باید اعتراض کنیم؟ یعنی می‌خواهم بگویم رییس فلان اداره برود و من جایش را بگیرم که‌من هم، مثل او عمل کنم؟! شما در زندگیتان چه کسی را می‌شناسید که فقط کارهایی را قبول بکند که از عهده‌اش برنیاید و فقط آن کار را قبول کند. هر کار دیگری به او پیشنهاد شود -هرقدر هم این کار برایش ثروت بیاورد- آنرا قبول نکند و بگوید: خیر، این کار از عهده‌ام ساخته نیست و کاری که برعهده می‌گیرد درست انجام دهد. چه کسی اینگونه است؟ بلی،

من فکر می‌کنم مشکل فرهنگی را باید خیلی مهم‌تر از این گرفت که ما معمولاً تصور می‌کنیم.

• بنده در معیت عده‌ای از علاقه‌مندان مباحث فکری، کارگروهی را جهت بررسی مسائل روشنفکری و نواندیشی دینی تشکیل داده‌ایم و جلسات این کارگروه به صورت ماهیانه برگزار می‌شود و اکنون دو جلسه است که به تبیین، توصیف و بررسی تئوری قبض و بسط تئوریک شریعت (نظریه‌ی تکامل معرفت دینی) دکتر عبدالکریم سروش مشغولیم و به نظر می‌رسد دو نشست دیگر نیز همین مبحث به درازا بکشد، ظاهراً شما مکتوبی در نقد این تئوری دارید، اگر می‌شود به صورت گزیده، خلاصه‌ای از آنرا باز تقریر بفرمایید. ارزیابی شما از تئوری قبض و بسط دکتر سروش چیست؟

در باب نظریه تئوریک قبض و بسط شریعت من همانطور که شما اشاره کرده‌اید نظریه تئوریک قبض و بسط شریعت را نقد کرده‌ام. در سال ۱۳۶۷ این نظریه گفته شد و در سالهای ۶۸ و ۶۹ هم ادامه یافت. من به دعوت تعدادی از دوستان دانشجویم در دانشگاه تهران، بیرون از برنامه‌ی درسی رسمی دانشگاه تهران، این نظریه را در طول یک تابستان نقد کردم. و مجموعه‌ی نقدها هم، هم ضبط شد و هم بعداً به صورت یک نوشته‌ی مفصل نزدیک به ۸۰۰ صفحه‌ای شد. بعداً یکی از دوستان دانشجوی آمد همان نوشته‌ی ۸۰۰ صفحه‌ای را تلخیص و فشرده کرد، مکرراتش را حذف کرد و یک چیزی یکصد صفحه‌ای یا کمی بیشتر فراهم آورد. و من قبل از اینکه این نوشته‌ی یکصد صفحه‌ای به دست دیگران برسد، برای آقای دکتر سروش فرستادم. و بعد از مدتی هم خودم ایشان را دیدم و از ایشان پرسیدم که نقد را خوانده‌اید یا نه؟ و گفتند که نقد را خوانده‌اند. و حالا لطفی بود بر نظریه‌ی قبض و بسط. ولی من بنا به دلایلی هیچ وقت این را به صورت عمومی و به صورت کتاب در نیاوردم و منتشر نکردم. اما نسخی از این جزوه‌ی تقریباً صدصفحه‌ای بین دانشجویان دست به دست می‌گشت. و دو سه سال بعد از این تاریخ، بدون علم و اذن من خانمی در لبنان، این مقاله را به زبان عربی ترجمه کردند. بدون اینکه من خبر داشته باشم و علم داشته باشم و اجازه داده باشم. در دو شماره از مجله‌ای به نام «المنطلق»، که این مجله در بیروت چاپ می‌شد. در دو شماره از این مجله، این جزوه‌ی من به زبان عربی ترجمه شده است. مترجمش هم خانم دکتر دلال عباس است. ولی با اینکه اصل

فارسی‌اش هنوز منتشر نشده بود، به عربی ترجمه شد. این در باب اینکه شما گفتید که نقدی نوشته‌اید، نوشته‌ام بلکه نقدی بود که در سلسله‌درس‌هایی گفته بودم. یک طول تابستان را تمام، هفته‌ای پنج ساعت، درس می‌گفتم و کل نظریه را نقد کردم. ولی الآن واقعیت این است که اصلاً فرصت و فراغ بال ندارم که نقدهایی که بر آن نظریه دارم، عرض کنم واقعاً فرصتش را ندارم. می‌توانم بگویم که عمده‌ی نقدی که من بر آن نظریه داشتم، به دو رکن آن نظریه مربوط می‌شد. یکی اینکه ایشان دین را ثابت گرفته بودند و دوم اینکه معرفت دینی را متغیر گرفته بودند. من در واقع تقدم این بود که اولاً دین آنقدر، ثباتی که ایشان بدان می‌دهد هرگز ندارد و ثانیاً معرفت دینی هم آنقدر تغییری که ایشان به آن نسبت می‌دهد، هرگز ندارد. نه ثبات خود دین تا آن حد مبالغه‌آمیزی است که آقای دکتر سروش ادعا می‌کنند و نه تطوّر و تحول و بی‌ثباتی و تغیر دین آن مقدار است که دکتر سروش ادعا می‌کند. عمده‌ی نقدم در واقع این بود. منتها این را به صورت خیلی مفصل بسط دادم که چرا دین اینقدر که شما می‌فرمایید ثابت نیست و معرفت دینی هم آنقدر که شما می‌فرمایید متغیر نیست. نه ثبات این و نه تغیر این در این حد نیست که شما می‌فرمایید. و در واقع اکنون خیلی در تنگنا هستم که به صورت مفصل نقد را برایتان توضیح دهم.

• شما در بحث‌هایتان در زمینه‌ی پذیرش باورها بیشتر بر استدلال تأکید می‌کنید، و تأکیدتان بر این است که آدمی باید تعبد را کنار بگذارد و اهل استدلال و مطالبه‌ی دلیل باشد، و در این زمینه بیشتر بر قیاس نوع اول شکل اول استناد می‌کنید و یک صورتبندی استدلالی را برای باورها مطرح می‌کنید، آیا این رویکرد در زمینه‌ی پذیرش باورها، یک نوع عقلانیت حداکثری و به نوعی افراط‌گرایانه نیست؟ چگونه ایمان دینی را با نوعی استدلالی اندیشیدن می‌توان، جمع نمود؟

من در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها این مسأله را پیش کشیده‌ام، من گفته‌ام که گزاره‌ها به گزاره‌های خردپذیر، خردگریز و خردستیز تقسیم می‌شوند. خیلی واضح روشن کرده‌ام که به چه گزاره‌ای خردپذیر، خردگریز و خردستیز گفته می‌شود. بعد گفته‌ام که گزاره‌های خردپذیر را وظیفه‌ی ماست که قبول کنیم. گزاره‌های خردستیز را وظیفه‌ی ماست که رد کنیم و قبول نکنیم. می‌ماند ما و گزاره‌های خردگریز. گزاره‌های خردگریز یعنی گزاره‌هایی که نه به سودشان دلیل قانع‌کننده داریم و نه به زیانشان دلیل قانع‌کننده داریم. اگر این

گزاره‌ها بر عقل من عرضه شوند، عقل من نه به سود این گزاره‌ها دلیل قانع‌کننده‌ی بی‌برو برگرد دارد نه به زیان این گزاره‌ها. این گزاره‌ها در درون خودشان به دو دسته تقسیم می‌شوند: گزاره‌هایی که نه به سود خودشان و نه به سود نقیضشان دلیل نداریم ولی باز به سود یکی از آنها دلیل قویتری لااقل داریم. اینجا آن طرفی که به سودش دلیل لااقل قویتری داریم- اگرچه دلیل قانع‌کننده‌ی بی‌برو برگرد نداریم- ولی باز هم دلیل قانع‌کننده‌تری داریم به سود آن طرف، باید آنرا بپذیریم. و اما اگر گزاره‌های خردگریزی پیش آمدند که این گزاره‌ها دلیلی که به سودشان داریم و دلیلی که زیانشان داریم درست مانند دوتا انگشت دست هم‌ترازند، اینجا را ایمان می‌گوییم.

• مرادتان همان خلأ معرفتی است؟

بلی در این خلأ معرفتی ما ایمان می‌آوریم. یعنی فرض کنید و من مثال می‌زنم؛ گزاره‌ی «خدا وجود دارد» و نقیضش که «خدا وجود ندارد». اینها وضعشان اینجور باشد که درست مساوی هم باشند. وزن معرفتی‌شان درست مساوی هم باشد. نه آن بر این بچربد و نه این بر آن بچربد. هیچکدام بر دیگری نچربد. و بنا بر این، من باشم و عقل خودم، من باشم و ساحت معرفتی خودم، هیچ رُجحانی این بر آن ندارد، و هیچ رُجحانی آن بر این ندارد. درست مساوی مساوی‌اند این دوتا. اگر اینگونه باشد، باید دید که عقیده به کدام از این دو گزاره سلامت روانی بیشتری برایتان تأمین می‌کند. اگر «خدا وجود دارد» به شما سلامت روانی بیشتری می‌دهد، از این به بعد به گزاره‌ی «خدا وجود دارد» عقیده بورز. و اگر گزاره‌ی «خدا وجود ندارد» به شما سلامت روانی بیشتری می‌دهد، از این به بعد به گزاره‌ی «خدا وجود ندارد» عقیده بورز. اینجااست که من برای ایمان جا باز می‌کنم، اما فقط در گزاره‌های خردگریز، در گزاره‌های خردپذیر، جایی برای ایمان نیست. در گزاره‌های خردستیز نیز جایی برای ایمان نیست. فقط جای ایمان گزاره‌های خردگریز است. تازه در گزاره‌های خردگیر نیز گزاره‌هایی که خودشان و نقیضشان دقیقاً مساوی همند وگرنه یا خودشان کفه‌شان بر نقیضشان بچربد، یا نقیضشان کفه‌اش بر آن بچربد، آنجا باز جای ایمان نیست. اینجا هم کفه‌ای که سنگین‌تر است باید به آن عقیده بورزیم. ولی اگر واقعاً مساوی شدند اینجا، جای ایمان است. بنابراین من در نظریه‌ی عقلانیت و معنویت برای ایمان جا باز کرده‌ام. ولی فقط و فقط و فقط در گزاره‌های خردگریز، نه در خردستیزها و نه در خردپذیرها. در گزاره‌های خردگریز

هم گزاره‌هایی که خودشان و نقایضشان به لحاظ اپیستمیک صرف، به لحاظ معرفتی صرف، دقیقاً وزن مساوی داشته باشند. اما ایمانی که من می‌گویم باز با تعبد فرق می‌کند. من تعبد را به هیچ وجه در هیچ جا، نمی‌توانم قبول بکنم. هیچ جا به نظر من جا برای تعبد وجود ندارد. تعبد خلاف عقلانیت است. بنابراین تعبد را مطلقاً قبول ندارم. ایمان را قبول دارم نه تعبد را. و ایمان غیر از تعبد است. تعبد یعنی گزاره‌ای را قبول می‌کنم چون فلان کس این گزاره را گفته است.

• حالا، تعبد نسبت به هر کسی باشد؟

هر کسی می‌خواهد باشد. این را من نمی‌توانم بپذیرم. من فکر می‌کنم این خلاف عقلانیت است که انسان بگوید الف ب است. بعد بگویم به چه دلیل می‌گویی الف ب است؟ به چه دلیل معتقد شدی که الف ب است؟ بگوید: چون بودا، عیسی، موسی و ... گفته است که الف ب است. این را تعبد گویند که به نظر من خلاف عقلانیت است. عقل حکم نمی‌کند سخنی را فقط به جهت آنکه از دهان کسی جاری شده یا از قلم کسی جاری شده، بپذیریم. این تعبد را من به هیچ وجه، در هیچ موردی و هیچوقت قبول نمی‌کنم. اما ایمان را قبول می‌کنم. و ایمان غیر از تعبد است. ایمان را گفتم قبول دارم اما نه در گزاره‌های خردستیز و نه گزاره‌های خردپذیر، بلکه در گزاره‌های خردگریزی که خودشان و نقیضهایشان دقیقاً از لحاظ معرفتی وزن مساوی دارند. آنهم نه در خردگریزهایی که خودشان یا نقیضشان قویتر از طرف مقابلند.

• استاد، شما در جایی فرموده‌اید، «شک مؤلفه‌ی ایمان دینی است»، مُرادتان از این گزاره چیست؟

بلی، اینکه گفته‌ام در ایمان دینی شک هم هست به این معناست که ایمانی که در ادیان از ما خواسته‌اند، با شک سازگار است. به این معنا که اگر یک مؤمنی شک داشته باشد، دین نمی‌گوید که ایمانت عیب دارد. چون خود قرآن ایمان را همعان با شک آورده است.

• استاد، در متن قرآنی به عنوان مثال در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی حجرات داریم که «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» یعنی مؤمنان واقعی تنها کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده‌اند، و با مال و جان خویش در راه خدا به تلاش ایستاده‌اند و به جهاد برخاسته‌اند. آنان درست و راستگویند. اینجا با تأکید بیان کرده، که مؤمنان راستین دچار

ارتیاب، شک و تردید نمی‌شوند و حاصل این یقین، جهاد با مال و جان در راه خداست و آنان را صادق العمل والقول معرفی می‌کنند، ایمان دینی که لازم‌ه‌اش شک‌ورزی است، چگونه با نص محکمات دینی، قابل جمع است؟

دو نکته وجود دارد. اگر شما این آیه را ذکر کردی من هم این آیه از قرآن را ذکر می‌کنم که ابراهیم گفت: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُخَيِّ الْمَوْتَى؟» ابراهیم گفت که خدایا به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ بعد خدا در جواب چه گفت؟ «قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُ؟» مگر ایمان نداری؟ «قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي». گفت چرا، ایمان دارم اما هنوز اطمینان ندارم؛ یعنی شک دارم. پس ایمان با بی‌اطمینانی یا به عبارت دیگر با شک قابل جمع است. می‌خواهم بگویم شما اگر این آیه را می‌خوانید باید به این آیه هم توجه بکنید. چون اصلاً «ریب» با «شک» فرق می‌کند. در آیه‌ی ۱۵ حجرات گفته «لَمْ يَرْتَابُوا»، ارتیاب یا ریب در زبان عربی، با شک اپیستمیک که اکنون مراد ماست فرق می‌کند. محل بحث من شک بود نه ارتیاب و ریب. تفاوت شک با ارتیاب و ریب در این است که ارتیاب یعنی شک‌ورزی، یعنی آدمی به شک خودش دامن بدهد، پر و بال دهد. این با خود شک خیلی فرق می‌کند. ببینید یک وقت است که من شک دارم که آیا فلان کس، کتاب من پیشش است یا پیشش نیست. شک دارم، نمی‌دانم، این شک است. نمی‌دانم که آیا کتاب من پیش فلان رفیقم است یا نیست. و بنابراین اگر از من بپرسی که یقین داری کتاب نزد رفیقت است؟ می‌گویم نه، شک دارم. اما اگر آمدم و به این شک خودم مرتب پر و بال دادم و با خودم گفتم شاید، کتاب پیش او باشد، شاید هم پیشش باشد، یواش یواش من ورزیده‌ام در درون خودم، مطلب را بزرگ کرده‌ام. این مثل این است که انسان شبی تنها در خانه اگر کم‌کم به شکهای خودش دامن بزند، باید خودش را به بیرون بزند. ارتیاب یعنی به شک دامن زدن. دین نمی‌گوید که شما شک نداشته باشید، می‌گوید شکهای که دارید به آنها دامن نزنید. یعنی در نظر خودتان اگر اندیسمان‌اش (Agrandisman) نکنید. بزرگش نکنید. قوی‌ترش نکنید. وگرنه اگر ریب به معنای خود شک باشد، با آیات دیگری از قرآن منافات خواهد داشت و باید در متن مقدس رفع تعارض کرد.

دلیل بعدی این است که الی ماشاءالله قرآن وقتی راجع به مؤمنان سخن می‌گوید، راجع به‌ظن و اینها حرف می‌زند. می‌گوید: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهم مَلَأُوا رَبَّهم» (بقره: ۶۶) آنان شک دارند که پروردگارشان را

ملاقات می‌کنند.

• اینجا مفسران و شارحان قرآن، این ظن را به معنای یقین گرفته‌اند. خب چرا به معنای یقین گرفته‌اند؟ به چه دلیلی آنرا به معنای یقین گرفته‌اند؟ در زبان عربی که‌ظن به معنای یقین نیست. اینان می‌خواسته‌اند ایده‌ی کلامی خودشان را به قرآن تحمیل کرده‌اند، قرآن این را نمی‌گوید. می‌گوید: «يَظُنُّونَ أَنَّهم مَلَأُوا رَبَّهم»؛ خب اگر می‌خواست یقین بگوید مثل جاهای دیگر می‌گفت «يُوقِنُونَ»؛ «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» مگر در قرآن این آیه را نداریم؟ ولی اینجا گفته: «يَظُنُّونَ أَنَّهم مَلَأُوا رَبَّهم»، ظن دارند که ... یا مثال دیگر؛ «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (اسراء: ۷۹) شاید... در این شاید، شک وجود دارد. من می‌گویم این نوع آیات نشان‌دهنده‌ی قابل جمع بودن ایمان با شک است. اما اینکه شما می‌گویید که این ظن به معنای یقین است، من می‌گویم به چه دلیلی؟ بنا به کدام دلیل در زبان عربی و در کجای این زبان آمده است که‌ظن به معنای یقین است؟ شما باید که می‌خواهید یک چیزی را به زور به قرآن تحمیل کنید تا تئوری خودتان که ایمان با شک قابل جمع نیست، را بر قرآن تحمیل کنید و مجبور شوید در اینگونه آیات، ظن را به معنای یقین بگیرید. ولی ظن در زبان عربی هیچوقت به معنای یقین نیست.

• استاد شما در سخنرانی‌ها و نوشتارهایتان اشاره فرموده‌اید که «فهم سستی از دین قابل دفاع نیست» آیا این معنویی که شما مطرح نموده‌اید که نیاز انسان مدرن است، می‌تواند دغدغه‌های وجودی‌ای که آدمی دارد یا ما که در محیطی سستی بزرگ شده‌ایم و ارتباط شخص‌واری که با خدا برقرار می‌کنیم، آیا معنویت می‌تواند جای دین و خلأ ناشی از فقدان آنرا پر کند؟

ببینید معنویت نیامده که هر چیزی که دین به ما می‌دهد، به روش دیگری به ما بدهد. یعنی شما نباید از معنویت انتظار داشته باشید که خب دین به من ارتباط دوستانه‌ای داد با خدا، حالا تو هم به من همان را بده، در معنویت این نیست. ببینید شما نباید فکر کنید که دین یک مغازه‌ای است که N فقره‌جنس و کالا در آن وجود دارد. بعد حالا فکر کنید که معنویت هم یک مغازه‌ی دیگری است و بعد معنویت را الزام کنید که همه‌ی جنس‌هایی که در مغازه‌ی دین هست، در مغازه‌ی معنویت هم باید باشد. اصلاً و ابدا! اصلاً معنویت

نیامده است بگوید جنس‌هایی که دین به شما می‌داد من هم به شما می‌دهم. اگر این کار بکند، همان دین خواهد شد. بنابراین من اصلاً انتظار ندارم که معنویت نقش دین را ایفا کند. مثال خیلی ساده برای شما بزنم، ببینید: اگر دین خدا را یک موجود متشخص انسانوار تلقی می‌کند، که شما می‌توانید با او مناجات کنید، می‌توانید به درگاهش، گریه و دعا و توبه کنید، با او درد دل بکنید، نباید فکر کنید که معنویت همین را به شما می‌دهد. معنویت شاید بگوید اصلاً خدای متشخص انسانوار توهم است. می‌تواند این را بگوید. ممکن است بگوید اصلاً توهم شماست که فکر می‌کنید خدای متشخص انسانواری وجود دارد که می‌شود با او مناجات کرد، به درگاهش دعا کرد. ممکن است معنویت این را به شما بگوید. بنابراین این غلط است که بگویم ما معنویت را وقتی می‌پذیریم که‌هر متاع و کالایی که دین به ما می‌داده، معنویت هم همان را به ما بدهد. اگر اینگونه باشد، دین



همان معنویت می‌شود و معنویت هم همان دین می‌شود.

• شما خودتان اشاره کرده‌اید که معنویت همان «دین عقلانیت‌یافته و عقلانی‌شده یا فهم جدید انسان مدرن از دین است» خب این معنویت با این تعریف، چگونه با عقلانیت قابل تلفیق است؟ ظاهراً یک نوع اینهمانی در میان این دو دیده می‌شود.

اولاً دین عقلانی‌شده مال زمانی است که من هنوز بحث معنویت را پیش نکشیده بودم، آن وقت من از دین عقلانی‌شده و از عقلانی‌سازی دین حرف می‌زدم، الآن مطلقاً اینجور نمی‌گویم الآن از معنویت حرف می‌زنم نه از دین عقلانی‌شده. ولی در عین حال دین عقلانی‌شده را که آنزمان من می‌گفتم، و الآن دیگر نمی‌گویم، آنهم باز بدین معنا نیست که هرچیزی که در دین آمده است را می‌شود عقلانی کرد. عقلانی‌کردن دین به این معناست که خیلی از چیزها را از دین بیرون بریزیم چون عقلانی نیست، ما که نمی‌توانیم هر چیزی را در دین عقلانی کنیم! مگر

می‌شود هر چیزی را در دین عقلانی نمود؟ عقلانی کردن دین معنایش این است که یک بخش‌هایی از دین، از دین بیرون ریخته شود. چون غیر عقلانی است. مگر من می‌توانم هر جمله‌ای که در دین گفته شده است را عقلانی کنم؟ همچون چیزی اصلاً و ابداً امکان‌پذیر نیست. عقلانی کردن دین یک معنایش این است که یک مقدار از دین بیرون ریخته شود چون اصلاً عقلانی نیست و یک بخشی از دین را بپذیریم. وقتی کانت می‌گفت: دین در محدوده‌ی عقل تنها، راجع به مسیحیت خودشان می‌گفت. معنایش این نبود که هر چیزی که روحانیون مسیحی می‌گویند، من کانت عقلانی‌اش می‌کنم. اگر اینگونه بود که روحانیون دینی خیلی خوشحال می‌شدند، چون کانت هر چیزی که در دینشان بود عقلانی‌اش می‌کرد. نه، معنایش این بود که آنچه را در دین وجود دارد را با غریب عقلانیت می‌سنجم و با این کار خیلی‌هایش بیرون ریخته می‌شود. و با عقل، دین را پالایش می‌کنم. اما من الآن اصلاً در مقطعی نیستم که دم از دین عقلانیت‌یافته یا عقلانی‌شده بزنم، من الآن از معنویت حرف می‌زنم. آن مال زمانی بود که من -به اصطلاح- روشنفکر دینی به حساب می‌آمدم.

• **استاد، معنویت مدنظر شما به نوعی فروکاستن دین سنتی به برخی از عناصر اخلاقی مانند، عدالت، ایثار و محبت نیست؟**

معنویت مورد نظر من اصلاً کاری به دین ندارد.

• **پس چرا فرموده‌اید که معنویت، «گوهر ادیان تاریخی» است؟**

به خاطر اینکه می‌خواهم بگویم ادیان هم اگر بخواهند پایدار باشند، باید این را تأمین کنند. یعنی وقتی من می‌گویم معنویت گوهر ادیان است، یعنی اگر دین می‌خواهد بماند، باید این معنویت را تأمین بکند. به تعبیر دیگری من نمی‌خواهم بگویم معنویت باید خودش را با دین آدایه کند. من می‌گویم دین باید خودش را با معنویت آدایه کند. ما در پروژه‌ی عقلانیت و معنویت نیامده‌ایم مجیز دین را بگوییم. نیامده‌ایم چالپوسی دین را بکنیم. نیامده‌ایم بگوییم ای دین ما آمده‌ایم در خدمت تو! عکس این است. دین اگر بخواهد، باز بشر را ارضا بکند، باید معنوی شود. اگر نخواهد بشر را ارضا کند که هیچی.

• **پس این معنویت مدنظر شما چیست؟** اگر بخواهم از تعبیر فروکاستن استفاده کنم می‌گویم، معنویت فروکاستن دین به اخلاق است به علاوه‌ی روان‌شناسی، به علاوه‌ی یک مابعدالطبیعه‌ی بسیار بسیار سبک و لطیف. فقط هم اخلاق نیست، در معنوبیتی

که مراد من است، اگر فقط اخلاق بود آن وقت می‌گفتید که ملکیان یک نظام اخلاقی جدیدی آورده است، چرا می‌گوییم یک نظام معنوی؟ معنویت فقط اخلاق نیست. یعنی یک انسان معنوی، فقط یک انسان اخلاقی نیست. فرض کنید اگر یک آدمی باشد، که در تمام عمرش از لحاظ اخلاقی با صداقت عمل می‌کند، با تواضع، احسان و عدالت پیش می‌رود ولی افسرده است و آرامش درون ندارد، ناامید است. آدمی که اهل تواضع، صداقت، تواضع و امثال ذلک است و در عین حال از آرامش درونی، شادی درون و امید درونی بی‌بهره است و زندگی‌اش بی‌معناست و از خودش رضایت باطن ندارد، این آدم از لحاظ اخلاقی بودن هیچ کم ندارد، اخلاقی است اما معنوی نیست. اگر معنویت فقط در اخلاق منحصر می‌شد، من به همچون آدمی هم اخلاقی و هم معنوی می‌گفتم. نه، این آدم اخلاقی است اما اصلاً معنوی نیست. چون معنویت فقط فضایل اخلاقی را در خود داشتن نیست. سلامت روانی داشتن هم هست. یعنی آدم معنوی فقط کسی نیست که اهل صداقت، تواضع، احسان و عدالت است. نه، کسی هم است که علاوه بر آنها- که به اخلاق مربوط می‌شوند- در درون خودش آرامش هم دارد. شاد و امیدوار هم هست. رضایت باطن هم دارد، زندگی هم برایش معنا دارد. بنابراین معنویت فقط منحصر در اخلاق نمی‌شود. معنویت، اخلاق است به علاوه‌ی روان‌شناسی اما به علاوه‌ی یک ماوراء الطبیعه‌ی خیلی سبک و لطیف.

• **و منظورتان از ماوراء الطبیعه‌ی خیلی سبک و لطیف چیست؟**

برای یک انسان معنوی چون هیچ دلیلی اقامه نشده است که جهان هستی منحصر در عالم طبیعت باشد، جهان هستی منحصر در عالم طبیعت نیست.

• **یعنی انسان معنوی، اعتقاد به نوعی غیب پیدا می‌کند؟**

غیب هم نگویم یعنی یک چیزی که با قوانین فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی قابل استکشاف نیست. به تعبیر دیگر، فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی به من در شناخت جهان کمک می‌کنند، اما در شناخت بخشی از جهان و نه همه‌ی جهان. جهان هستی به لحاظ آنتولوژیکی، بسیار بسیار وسیع‌تر از آن است که قوانین فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی بر ما عرضه می‌کنند.

• **از اینکه این فرصت را در اختیار ما قرار دادید بسیار متشکرم.**

بنده هم تشکر می‌کنم موفق باشید.



شعبه‌ی سی‌ام: امانت‌داری و وفای به عهد و پیمان

یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد اهل ایمان وفاداری و امانت‌داری است. انسان مؤمن باید امین و حافظ بر عهد و پیمانهایش با خدا و بندگان او باشد. برای اینکه انسان اهل امانت و وفا لازم است ابتدا جایگاه و منزلت امانت و وفاداری را بشناسد و سپس با اهل وفا معاشرت نماید تا در نتیجه اهل وفا گردد. لازم به یادآوری است که اهل وفا شدن مستلزم اهل صدق و صفا بودن است و این نیز حکمی نیست جز اینکه به فرموده‌ی قرآن با صادقان و اهل صفا باشد.

شعبه‌ی سی و یکم: سلامت قلبی
تنها عامل نافع و نجات‌بخش انسان در روز قیامت صاحب قلب سلیم شدن می‌باشد. قلب سلیم قلبی است که به خداوند حسن ظن دارد و به رحمتش امیدوار و از عذابش ترسان است. خدا و پیامبرش را دوست دارد. علیه اهل ایمان جاسوسی نمی‌کند، به کسی حسد نمی‌ورزد، کسی را غیبت نمی‌کند. هدف غایی او خشنود و کسب رضایت خداوند است (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) [شعرا/۸۹-۸۸]. مصاحبت با صاحب‌دلانی که از سلامتی قلبی برخوردار گشته‌اند گامی مؤثر در کسب سلامت قلب می‌باشد.

شعبه‌ی سی و دوم: هجرت
تنها یک حادثه تاریخی نبوده که زمانش به سرآمده باشد بلکه یک تحول شخصیتی در انسان از لحاظ فکری، اخلاقی و ایمانی و روحی است. هجرت مانند هاجر شدن است که به خاطر دوست از جان و جهان می‌گذرد تا به جانان برسد و در تمام ابعاد زندگی هجرت حرکتی مستمر و جاری است.

شعبه‌ی سی و سوم: نصرت
که محصول طبیعی هجرت است و کسی استحقاق آن را می‌یابد که مهاجر شده باشد. یعنی برای رسیدن به نصرت که نماد خوبی‌هاست باید از خوشی‌ها هجرت نمود (لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون) را جامه‌ی عمل ببوشاند. آینده‌ی غیب نما را ببینی ترک خودی کن و خدا را ببین



دکتر محمدرفع محمودیان

در بخش‌های اول و دوم مقاله نظریه‌ها مطرح در مورد پویایی و انسداد سرمایه‌داری بررسی شد. در آن رابطه تا حدی به وضعیت امروزی سرمایه‌داری، پروتاریا و مصرف توجه شد. این بخش از مقاله نگاهی خواهد داشت به حوزه‌هایی که چالشگر اقتدار و سلطه‌ی سرمایه‌داری دانسته شده‌اند. این حوزه‌ها عبارت هستند از: دموکراسی، هنر و جنبش‌های نوین اجتماعی. پرسش آن است که آیا این حوزه‌ها از سرزندگی و موضوعیت به چالش خواندن سرمایه‌داری برخوردار هستند یا خیر.

الف- دموکراسی

از وبر به بعد و به خصوص در آثار هابرماس دموکراسی بسان حاشیه‌ای و همچنین پادزهری در مقابل بستاری (بسته بودن) و ایستایی سرمایه‌داری معرفی شده است. اگر در عرصه‌ی نظام اقتصادی مدرن یعنی سرمایه‌داری و اداره‌ی امور یعنی بوروکراسی، فرد نمی‌تواند در فرایند تصمیم‌گیری‌ها نقشی داشته باشد، این امر در عرصه‌ی دموکراسی ممکن است.

وبر دموکراسی را عرصه‌ای مهم برای پیدایش سرزندگی و تأثیرگذاری می‌داند. وبر درکی توده‌ای و مشارکتی از دموکراسی نداشت. او همچنین دموکراسی را گستره‌ی سرزندگی و فعالیت توده‌های وسیع مردم نمی‌دانست. درک او کاملاً نخبه‌گرا بود. در دیدگاه او دموکراسی در رقابت احزاب برای کسب بیشترین آرا مادیت می‌یابد. احزاب برای این کار نیاز به رهبرانی فرهمند دارند، رهبرانی که با نشان دادن مهارت خود در رهبری حزب، معرفی گفتاری و نمایشی برنامه‌ی حزب و رهبری جامعه در وضعیتهای بحرانی فرهمندی خود را به اثبات می‌رسانند. بهترین الگو برای چنین رقابتی دموکراسی پارلمانی است. این دموکراسی زمینه را برای رقابت احزاب برای کسب بیشترین آراء و رقابت افراد برای در دست گرفتن رهبری احزاب فراهم می‌آورد. به هر رو، رقابت برای رهبری احزاب امری ممکن برای همه نیست و فقط برای تعداد معینی از افراد (دارای آشنایی و مهارت لازم در مورد کار حزبی) دارای موضوعیت است. ولی وبر همین میزان از گستردگی سرزندگی را کافی می‌دانست. مهم برای او نه مشارکت همگانی و

عرصه‌های سرزندگی در جهان مدرن؛ سرمایه‌داری و چالشگرانش: در انسداد یا در اوج سرزندگی - ۳

سرزندگی شهروندان که بهره‌مندی نظام سیاسی از افکار و نیروی جدید و سرزندگی نخبگان (یا افراد خواستار نخبه شدن) بود. وبر دموکراسی مشارکتی را امری نامطلوب می‌دانست. به باور او مشارکت توده‌ای هرج و مرج و پوپولیسم را به همراه می‌آورد. توده‌ها آگاهی و انضباط لازم را برای اتخاذ بهترین تصمیم‌ها ندارند و شور مشارکت غیر عقلانی‌ترین جنبه‌های رفتاری آنها را بر خواهد انگیزد. در مقایسه، وجود احزابی مقتدر و رقابت آنها زمینه را برای اتخاذ بهترین و عقلانی‌ترین تصمیم‌ها را فراهم می‌آورد.

الگوی مشارکتی دموکراسی از سوی مارکسیست‌ها، سوسیالیست‌ها و دیگر گروه‌های رادیکال بسان بدیلی در مقابل الگوی نخبه‌گرای دموکراسی و به منظور ایجاد گستره‌هایی برای سرزندگی انسان‌ها طرح شده است. بدون شک دموکراسی پارلمانی امکان تأثیرگذاری بر تصمیم‌های مهم سیاسی و اجتماعی را برای توده‌ها مهیا می‌سازد. در فرایند انتخابات، توده‌های کشانده شده به میدان جدل‌ها، درگیری‌ها و رقابت‌ها شور مشارکت در فرایند تعیین سیاست‌ها پیدا می‌کنند و با انتخاب خود مشخص می‌سازد کدامین سیاست و مشی بر جامعه اعمال شود. مجلس قانون‌گذاری یا مقام اجرایی انتخابی نیز با استفاده‌ی از شیوه‌ی باز تصمیم‌گیری به توده‌ها اجازه می‌دهد تا بر کارکرد آنها نظارت داشته باشند و در مقابل آن واکنش نشان دهند. به هر رو نقد مارکسیست‌ها و رادیکال‌ها به دموکراسی پارلمانی، حتی آنگاه که این دموکراسی از نخبه‌گرایی مورد نظر وبر فاصله می‌گیرد، صریح و مشخص است. توده‌ها در اصلی‌ترین عرصه‌ی زندگی خود، آنجا که هر روز حضور می‌یابند و تداوم زندگی خود را ممکن می‌سازند، در عرصه‌ی کار و تولید از هیچ گونه امکان تصمیم‌گیری برخوردار نیستند ولی در عرصه‌ی دیگری که هیچ اهمیت آن را ندارد، در عرصه‌ی سیاست، امکان تأثیرگذاری بر تصمیم‌ها دارند. ولی حتی در عرصه‌ی سیاست، دموکراسی به حضور تأثیرگذار توده‌ها در فرایند تصمیم‌گیری‌ها نمی‌انجامد. انتخابات به صورت ادواری، هر چند سال یکبار، برگزار می‌شود. احزابی که بیش از پیش بوروکراتیک اداره می‌شوند در فرایند انتخابات به رقابت با یکدیگر می‌پردازند و توده‌ها باید از میان آنها بدیلی را بگزینند. در نهایت نیز ضرورت‌های اقتصادی و نه برنامه‌های احزاب چارچوب سیاست‌های اجرایی را تعیین می‌کنند.

دموکراسی مشارکتی حرکتی، در درجه‌ی اول، برای گشودن پای توده‌ها به تمامی عرصه‌های تصمیم‌گیری‌های سیاسی است. مهم در این مورد مشارکت فعال توده‌ها در بحث‌های سیاسی و اجتماعی، مشارکت مداوم آنها در فرایند تصمیم‌گیری‌ها و علنی بودن تمامی تصمیم‌گیری‌ها، حتی تصمیم‌های خطرناک اجرایی است. در گام بعدی، دموکراسی مشارکتی به معنای گسترش دموکراسی یا حضور تأثیرگذار انسان‌ها در فرایند اجرای امور است. این به معنای باز پس راندن بوروکراسی و سپردن اداره‌ی امور به

دست خود مردم است. مردم نه تنها می‌توانند اداره‌ی امر بسیاری از حوزه‌های زندگی اجتماعی را به عهده گیرند بلکه همچنین می‌توانند بطور مستقیم در عرصه‌ی کارکرد نهادهای بوروکراتیک حاضر شوند و بجای آنها کارها را انجام دهند. در یک سطح بالاتر یا عمیقتر، دموکراسی مشارکتی با فراهم آمدن زمینه‌ی دخالت انسانها در کارکرد حوزه‌ی فعالیتهای اقتصادی تحقق پیدا می‌کند. در این سطح، کارکنان واحدهای تولیدی یا خدماتی نقشی فعال در اداره‌ی آن به عهده می‌گیرند و بدان وسیله در ساماندهی ساختار کلی اقتصاد جامعه دخالت می‌کنند.

مشکل اصلی دموکراسی مشارکتی بیش از آنکه محدودیت ساختاری باشد، محدودیت عملی است. مشکل این نیست که قدرت، از سرمایه و دولت گرفته تا بوروکراسی، تن به دخالت همه جانبه‌ی توده‌ها در فرایند تصمیم‌گیری‌ها و اجرای امور نمی‌دهد و در مقابل آن مدام مانع می‌آفریند. این امری عجیب یا پیش‌بینی ناشدنی نیست. مشکل آن است که توده‌ها رغبت و شوری نسبت به مشارکت فعال در فرایند تصمیم‌گیری‌ها نشان نمی‌دهند. گاه آنها وقت و حوصله آن را ندارند؛ گاه آنها احساس می‌کنند دانش لازم را ندارند؛ و گاه مسائل بیش از آن پیچیده و بزرگ به نظر می‌رسند که آنها فکر کنند می‌توانند با دخالت خود تأثیری در شیوه‌ی برخورد به آنها داشته باشند. در مجموع، عدم تحقق دموکراسی مشارکتی بیش از آنکه امری وابسته به جلوگیری مستقیم از حضور مستقیم توده‌ها در فرایند تصمیم‌گیری‌ها و اداره‌ی امور باشد امری وابسته به کمبود شور و علاقه‌ی خود توده‌ها است. در دنیای پیچیده و تو در توی امروز، انسانها در خود توان و دانش لازم را نمی‌بینند که در فرایند تصمیم‌گیری‌ها دخالت کنند؛ کمتر عاملی نیز در جهان وجود دارد که شور و شوق آنها را برای مشارکت فعال در فرایند تصمیم‌گیری‌ها برانگیزد. در این فرایندها جز از بحثها و برخوردهای خشک جدی فنی و گاه برخوردهایی یکسره بوروکراتیک و پایگانی (هیرارشیک) از مسئله‌ی دیگری خبری نیست.

به هر رو، در یک حوزه‌ی معین می‌توان بدون صرف هزینه‌ی زیاد ولی با دستاوردهایی قابل توجه به مشارکت همگانی دست یافت. بحث و تبادل نظر در عرصه‌هایی همچون رسانه‌های همگانی، قهوه‌خانه، جلسه‌های انجمنهای سیاسی و اتحادیه‌های صنفی و گردهمایی‌های باز سیاسی چنین حوزه‌ای است. مشارکت در این حوزه‌ی کارکرد دموکراسی نیازمند زحمتی خاص نیست. فرد هیچ لازم نیست پیشتر درک و شناخت مشخصی از امور مورد بحث داشته باشد، و در فرایند بحث یا پس از آن کار خاصی انجام دهد. آزادی او نیز بهیچوجه مورد حمله قرار نگرفته و خدشه دار نمی‌شود. هابرماس، کوهن و دیگر متفکرینی که این شکل از دموکراسی را بنام دموکراسی رایزنی نظریه‌پردازی کرده‌اند بر آن باورند که در حوزه‌ی گفتگو و بحث - آنگاه که از کرکردی درست برخوردار است - می‌توان هر نقطه نظری را طرح کرد و هر نقطه نظری را مورد نقد قرار داد و خود فرایند گفتگو و بحث به انسانها کمک می‌کند تا تمایلات و خواسته‌های خود را بهتر بشناسند و شور و جرأت بیان آنها را پیدا کنند. در اینکه موانع گوناگونی در مقابل حضور سرزنده‌ی مردم در حوزه‌ی بحث و تبادل نظر وجود دارد شکی نیست. کافی است تا متخصصین و سخنوران زبان به سخن بکشایند تا دیگر انسانها به حاشیه رانده شده به شنوندگی محض تبدیل شوند؛ گاه اصلاً آراء و افکار گروه‌های حاشیه‌ای یا سرکوب شده فاقد ارزش شنیده شدن و مورد توجه قرار گرفتن پنداشته می‌شود؛ و گاه نیز امکان حضور و امکانات لازم برای ابراز نظر از برخی افراد دریغ می‌شوند. ولی از آنجا که گفتگو امری موجود در زندگی همه‌ی انسانها است و همه از مهارت لازم برای سخن گفتن و بیان خواسته‌های خود

برخوردارند و با کمی تلاش می‌توانند دیگران را ترغیب به جدی گرفتن ندای خود سازند، امکان مشارکت همه در حوزه‌ی بحث و تبادل نظر وجود دارد. مهمتر از هر چیز آن است که حوزه‌ی بحث و تبادل نظر در کنار و نه در مرکز کانونهای اصلی کار و فعالیت زندگی مدرن قرار دارد. در کارخانه، فروشگاه و اداره کارها بر مبنای گفتگو و توافق نظر پیش نمی‌رود بلکه بر مبنای برنامه‌هایی استراتژیک مبتنی بر کارائی، سودآوری و هدفمندی ساماندهی می‌شوند.

با این همه، حتی در حوزه‌ی گفتگو و تبادل نظر نشانی از میزان مشارکت همگانی چشمگیری وجود ندارد. بیشتر اوقات متخصصان و سخنوران حرفه‌ای، کسانی مانند روزنامه‌نگاران و صاحب‌نظران، به دیگران، به انسان‌های کوچک و خیابان، مجال طرح افکار و آراء خود را نمی‌دهند. کسی نیز مردم کوچک و خیابان را به ابراز نظر دعوت نمی‌کند. آنها نیز مهارت لازم را برای بیان شیوا و جذاب آراء و افکار خود ندارد و چون شنوندگان را علاقمند به سخنان خود نمی‌یابد سرعت شور و شوق خود را برای شرکت در گفتگوها از دست می‌دهد. مسائل مورد بحث نیز گاه چنان پیچیده و فنی هستند که کمتر کسی از آنها برداشت دقیقی دارد. همزمان کار، مصرف و تفریحات جانبی که گاه باید به آنها روی آورد تا بتوان شور لازم را برای بازگشت هر روز پس از روز دیگر به کار به دست آورد، وقت و توانی برای انسان در زمینه‌ی توجه به و شرکت در بحثهای عمومی باقی نمی‌گذارد. در یک کلام، در حوزه‌ی دموکراسی رایزنی نیز نشان چندانی از سرزندگی و شور مشارکت به چشم نمی‌خورد.

بطور کلی، دموکراسی در آن شکلی که امروز پیدا کرده آن حوزه‌ای نیست که در مقابل سرمایه‌داری یا زندگی اقتصادی جامعه‌ی مدرن عرصه‌ای برای سرزندگی انسانها و پیدایش ارزشهای متفاوت فراهم آورد. توده‌ها در فرایند کارکرد آن شرکت می‌جویند، در انتخابات ادواری شرکت می‌جویند، گاه عضو احزاب می‌شوند و گاه در گردهمایی‌های انتخاباتی یا مبارزاتی حضور پیدا می‌کنند ولی بیشتر از آن کاری انجام نمی‌دهند. در عرصه‌ی بحثهای همگانی نیز حضور چندانی ندارند. عامل یا عواملی که بدانها شور و شوق لازم برای مشارکت در چنین بدهد وجود ندارند. دموکراسی بیشتر در سطح انتخابات ادواری هر چند سال یکبار، آنگاه که تبلیغات و مبارزات انتخاباتی بدان جلا و گرما می‌بخشند، برای مردم جذاب است، ولی امر شرکت در انتخابات چیزی بیش از چند دقیقه یا چند ساعت طول نمی‌کشد. در دوران میان انتخابات نیز مردم دموکراسی و جذابیتهای فرضی آن را یکسره بفراموشی می‌سپارند. به این دلیل از کارکرد آن، یا سرزندگی برخاسته از آن، چندان متأثر نمی‌شوند.

ب- هنر

هنر در دوران مدرن بسان یکی از مهمترین عرصه‌های سرزندگی و آفرینندگی معرفی شده است. ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین تجربه‌ی سرزندگی در دو قلمرو آفرینندگی اثر هنری (بسان هنرمند) و دریافت آن (بسان بیننده، شنونده و تماشاچی) رخ می‌دهد. در درکی که وامدار رمانتسیسم است، هنرمند با نبوغ خود به درکی دیگرگونه از جهان رسیده آن را بشکلی متفاوت و نو در اثر هنری بنمایش می‌گذارد. در هر اثر هنری جهانی یک، جهانی خاص درک هنرمند از هستی بر ساخته می‌شود. هنرمند بسان خداوندگار آفریننده‌ی یک جهان است. هنرمند نوگرا و تجربه‌گرای دوران مدرن از یکسو با حس و حساسیتی متفاوت (با دیگران و پیشینیان خود) به امور نگریسته، آن را دیگرگونه ادراک و تجربه می‌کند و از سوی دیگر با فرا افکندن درک خود در اثر هنری جهانی متفاوت، جهانی خاص خود، را بر می‌سازد. در این فرایند او به اوج آفرینندگی و سرزندگی دست می‌یابد، اوجی که برای

کمتر کس دیگری قابل دستیابی است. همزمان اثر هنری دریافت کننده‌ی خود را زیر و زیر می‌سازد. او را از روزمرگی، از دنیای امور تکراری و متعارف، از زیست بوم خود بر کنده به جهانی دیگر در می‌افکند. درک متعارف او از امور را در همان لحظه‌ی آغاز به چالش خوانده شده جهانی متفاوت در مقابل آن قرار داده می‌شود. اثر هنری مدرن تحریک آمیز است و جهان آرمانی متفاوتی، جهانی زیبا، خیالی و همگن را در مقابل جهان متعارف انسانها، جهان خسته‌کننده، چند پاره و پر از زنج و درد آنها، قرار می‌دهد. جهانی که بعلاوه در دیگرگونگی، یکتایی و نوبودگی رازوار جلوه کرده، کنجکاوی را برای شناخته شدن بر می‌انگیزد. ولی این فقط حس کنجکاوی انسان نیست که برانگیخته می‌شود، شور زندگی و تلاش انسان نیز برانگیخته می‌شود. اثر هنری انسجام درونی و دیگربودگی چندان لذت بخشی را بنمایش می‌گذارد که انسان برانگیخته می‌شود تا آن را در جهان زیست خود، در گستره‌ی جهان زندگی خود تجربه کند. به این خاطر نه فقط بهنگام ادراک و تجربه‌ی اثر هنری که حتی مدت زمانی پس از آن انسان سرزندگی و شوری خاص در خود احساس می‌کند. ولی اثر هنری بسان امر زیبا در سطحی عمیقتر نیز نماد و گستره‌ی وفوران سرزندگی است. فهم این نکته را ما مدیون متفکرین مدرسه‌ی فرانکفورت، کسانی مانند هورکهایمر، آدرنو و مارکوزه هستیم. در جهانی که در آن نه خود سامانی، نه زیبایی و نه حقیقت ممکن و قابل تجربه است، اثر هنری زمینه‌ی تجربه‌ی چنین اموری را، هر چند به گونه‌ای غیر واقعی و متناقض، فراهم می‌آورد. در دنیای پر از استثمار، زشتی و درد و رنج سرمایه‌داری، زیبایی وجود ندارد. در این جهان کسی نیز نمی‌تواند خودسامان عمل کند، سرمایه و بوروکراسی مجال آن را به کسی نمی‌دهند. از حقیقت نیز در این جهان خبری نیست. همه چیز دروغ است، دروغی که بسان حقیقت نمایش داده می‌شود. اثر هنری با زیبایی خود، برخاستن از خودسامانی هنرمند و بیانمندی شورانگیز، گستره‌ی یکسره‌ی متفاوتی را در جهان می‌گشاید. این اما در صورتی ممکن است که اثر هنری استقلال و دیگرگونگی خود را تا بیشترین حد ممکن حفظ کند و ارتباطی با جهان زندگی، با جامعه و زیست اجتماعی انسانها پیدا نکند. زیبایی، خودسامانی و بیان اصالت‌مند فقط در جهانی ترافرازانده، در جهانی آرمانی ممکن است. شاید چنین جهانی اصلاً ممکن هم نباشد. کافی است زیبایی در مجاورت و بستر کنش‌ها و برخوردهای این-جهانی ادراک و تجربه شود تا به زشتی و بی‌معنایی نهفته در آن آغشته شود؛ هنرمند همان گاه که می‌کوشد تا بسان انسانی اجتماعی وابسته به اجتماع، فرهنگ و ارزشهای زیباشناختی معینی کاری را آغاز کند خودسامانی خود را نه فقط به خطر انداخته که خدشه دار ساخته است. شکلا و شیوه‌های بیان امروز آنقدر جعلی و میان‌تهی ولی همزمان متفاوت و تحریک کننده هستند که کمتر احساسی را می‌توان به گونه‌ای اصیل بیان کرد. ولی مهم ممکن بودن چنین جهانی نیست، مهم تصور آن است. مهم آن است که جهانی به تصور درآید که یکسره متفاوت و آرمانی است. در دوران مدرن، هنر از دربار، صومعه، خانقاه و ایوان اعیان و اشراف به گستره‌ی زندگی توده‌ها راه یافته است. توده‌ها نه فقط می‌توانند در تالار موسیقی، موزه، کتابخانه و گالری آن را بشنوند، ببیند و بخوانند، بلکه از مجرای رسانه‌های همگانی و یا بوسیله‌ی خرید (نسخه‌ای از آن) به صورت پی در پی و مستقیم از آن لذت ببرند. هنر اکنون بیش از آن که به حوزه‌ای مستقل و مجزا از بقیه‌ی زندگی متعلق باشد، در فرایند روزمرگی زندگی ادغام شده است. همه جا، وقت و بی وقت، می‌توان از آن حظ برد. هنر همچنین پویایی هر چه بیشتری به دست آورده است. تجربه‌گرایی مدرنیسم به ویژگی بنیادین آن تبدیل شده است.

هنر امروز باید دریافت‌کننده‌ی حیرت زده‌ای بجای گذارد تا از موضوعیت برخوردار شود. امروز، زیبایی آن چندان در بازشناخته شدن اثر هنری مهم نیست که تحریک کنندگی و شگفتی‌آفرینی. زیبایی شاید بعد از شگفتی، در تأمل و آرامش پس از شگفتی، کشف و تجربه شود. همزمان هنرمند به استقلالی فوق‌العاده نسبت به نهادهای قدرت و فرهنگ جامعه رسیده است. هنرمند امروز می‌تواند، به اتکای بازار و نهادهای آموزشی، زندگی مستقلی را برای خود تدارک ببیند. او همچنین از نظر فرهنگی و حتی سیاسی مجاز است که انگاره‌ی دلخواه خود را از زندگی و جهان داشته باشد و آن انگاره را به هر شیوه‌ای که خود می‌پسندد بیان کند. از بقیه انتظار می‌رود که به هنجارهای سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه وفادار بمانند ولی چنین انتظاری از هنرمند وجود ندارد. او به گونه‌ای خاص پدیده‌ای استثنایی شمرده می‌شود.

با این همه، هنر بیش از پیش در جهان زندگی، در ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه ادغام شده است و دیگرگونگی و استقلال خود را از دست داده است. رسانه‌های همگانی و بازار آن را در دسترس همگان قرار داده، از عمق و معنا تهی ساخته‌اند. در و دیوار شهر پر از تبلیغاتی است که بر اساس کارهای هنر تولید شده‌اند، رسانه‌های همگانی، مستقیم و غیر مستقیم، کارهای هنری را به خوانندگان، شنوندگان و بینندگان خود عرضه می‌کنند و صنعت جدید امکان دسترسی کم و بیش همه را به آثار هنری با کمترین میزان تلاش فراهم آورده است. هنر دیگر امر متفاوت، امر ترافرازانده نیست، بلکه امری است پیش پا افتاده و متعارف. در این فرایند، زیبایی آن مورد توجه بیشتری قرار می‌گیرد. در گریز و خسته از زمختی و انسداد زندگی، انسانها زیبایی نهفته در هنر را می‌جویند. انسانها موسیقی گوش می‌کنند، نقاشی می‌بینند، به تئاتر و سینما می‌روند و شعر می‌خوانند تا به لذت تجربه‌ی زیبایی دست یابند. ولی از آنجا که هنر در جهان پیرامون آنها به وفور یافت می‌شود، زیبایی اثر هنری دیگرگونگی و ترافرازندگی خود را از دست داده است. از یکسو جزئی متعارف و تکراری از زندگی روزمره است و از سوی دیگر خود را همه جا برخ می‌کشد. بازار حتی بر آن، چه در نسخه‌ی اصلی و چه در نسخه‌ی باز تکثیر شده‌ی آن قیمت می‌گذارد - بهایی که کم و بیش در وسع بیشتر انسانها قرار دارد. فهم اثر هنری دیگر بی نیاز به تفکر و بازاندیشی است. فن جدید و ارتشی از متخصصین نیز آماده‌اند تا در فرایند شکل‌گیری این فهم نقش ایفا کنند.

هنرمند نیز دیر گاهی است مقام ممتاز خود را در جامعه از دست داده است. او دیگر شخصیتی استثنایی نیست. صدها و هزاران نفر همانند او با هنر کار می‌کنند. با زدوه شدن مرز بین هنر عالی و هنر توده‌ای بر خیل هنرمندان بنحو شگفت‌آوری افزوده شده است. هنر امروز حرفه‌ای است همچون حرفه‌های دیگر و تا به همان حد وابسته به بازار کار، تولید و مصرف. هنرمند باید دستاورد کار خود را به بازار ارائه کند. بازشناسی او نیز بر مبنای مناسبات بازار صورت می‌گیرد. اگر بازار ارزش کارهای او را برسمیت نشناسد باید راه و حرفه‌ی دیگری را برای تأمین معیشت خود در پیش گیرد. او می‌تواند مقام ممتازی را دست آورد. توجه بازار، منتقدین و رسانه‌های همگانی را به خود جلب کند. ولی در این مقام او شهرت و هویتی پر هیاهو در سطح سیاستمداران و ورزشکاران پیدا می‌کند. ولی همزمان او به مقام نازل و سطحی هنرمند، خواننده و هنرپیشه سقوط می‌کند. در پی جلب توجه بازار و افکار عمومی او مجبور است هم به ذوق عمومی توجه نشان دهد و هم پی در پی به نوآوری دست زند. هنرمند دیگر بمثابه‌ی هنرمند، کاشف و بر سازنده‌ی جهانی دیگر، جهانی متفاوت با جهان واقع، نیست. آنگاه که هزاران جهان (متفاوت) را

می‌توان برساخت دیگر تمایز آن جهان با جهان واقع معنای خود را از دست می‌دهد. در پس‌زمینه‌ی پیشرفت دانش و فن‌آوری و پیدایش جهان مجازی، در جهان امروز می‌توان اندیشید که همه چیز و حتی بر ساختن جهان(ی دیگر) امری بغایت ساده است. در مجموع، کار هنری با از دست دادن موقعیت استثنایی و رازواره‌اش، ویژگی خود در زمینه‌ی برانگیختن سرزندگی انسانها را از دست داده است. عواملی همچون فن، بازار، تخصص عمومیت یافته و تحولات اجتماعی آن را به پدیده‌ای متعارف، همه جا حاضر و به سهولت قابل درک تبدیل کرده‌اند. دیگربودگی و سرافرازندگی از آن بازپس گرفته شده‌اند. همزمان هنر بوسیله‌ی خزیدن به کنجی دور از هیاهوها و نگاه‌ها از خودسامانی، رازوارگی و بستاری خود دفاع می‌کند ولی در این موقعیت ارتباط خود را با توده‌ها، با کنش اجتماعی انسانها، از دست می‌دهد. سرمایه‌داری زدودن تقدس و رازوارگی از جهان را به هنر نیز گسترش داده است و آن را در بازار و زیست روزمره‌ی توده‌ها ادغام کرده است. هنر متفاوت نیز باید در تبعیدگاه به زندگی ادامه دهد.

پ- جنبش‌های نوین اجتماعی

در چند دهه‌ی اخیر خواست‌ها و اهداف سیاسی و اجتماعی نوینی از سوی جنبش‌های اجتماعی مطرح شده‌اند. این تحول برخی جامعه‌شناسان را برانگیخته تا از جنبش‌های نوین اجتماعی سخن بگویند. در این مقوله جنبش‌هایی همچون جنبش مربوط به مسائل محیط زیست، جنبش‌های هویتی و جنبش زنان جای می‌گیرند. گفته می‌شود که در مقایسه با جنبش‌های سنتی اجتماعی که معطوف به باز توزیع منابع و امکانات بودند، این جنبش‌ها برای دفاع از جهان زیست و سنت زنده‌ی فرهنگی در مقابل هجوم نظم سیاسی و اقتصادی شکل گرفته‌اند. برای جنبش‌های نوین ویژگی‌های دیگری نیز برشمرده شده‌اند. متحول ساختن ذهنیت انسانها در جهت بازشناسی و ارجگذاری مسائل و مشکلاتی نادیده گرفته شده، نقد هنجارهای اجتماعی و ساختار باز تشکیلاتی چنین ویژگی‌هایی هستند. بطور کلی جنبش‌های نوین اجتماعی جنبش‌هایی به شمار می‌آیند که بیش از آنکه در پی تحولی مستقیم و فوری در نظام اقتصادی و سیاسی باشند تحولی بنیادی‌تر در ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه و ذهنیت انسانها می‌جویند، و خود بسان یک جنبش دارای ساختار متفاوت با ساختار بوروکراتیک نظم موجود هستند. می‌توان پنداشت که چنین جنبش‌هایی عرصه‌ی فعالیت و سرزندگی انسانهایی هستند که بخاطر هویت و موقعیت خود به حاشیه و سکوت رانده شده‌اند. در یک کلمه، جنبش‌های نوین اجتماعی نوید سرزندگی انسانهایی را می‌دهند که سرمایه‌داری و بوروکراسی آنها را به سکوت و لختی کشانده است.

توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی صنعت و تجارت از یکسو و فرایند نوسازی و جهانی شدن از سوی دیگر شرایط نوینی را در جهان بوجود آورده است. نه فقط شیوه‌های زیست سنتی انسانها در معرض خطر فروپاشی قرار دارند که صرف زیست آنها، دنیای طبیعت و مناسبات بنیادین اجتماعی، با خطر نابودی روبرو است. فرهنگهای کهن و شیوه‌های تاریخی زیست انسانها در حال نابودی هستند؛ شهرنشینی بشکلی وحشتناک به زندگی ساده‌ی روستایی و حتی کشاورزی لطمه وارد آورده است؛ و طبیعت چنان آلوده و صدمه خورده است که بیم آن وجود دارد که در آینده‌ای نزدیک بنیادی برای زندگی بشری باقی نماند. هراس از آینده‌ای دهشتناک، از قرار گرفتن در جهانی با فرهنگ و محیط زیستی فروپاشیده، به ذهنیت و زندگی همه راه یافته است. اگر نه همه، بسیاری خود را مجبور یا متمایل بدان می‌بینند که دست به واکنش بزنند و کاری برای حفظ بنیاد زیست خود انجام دهند.

همزمان گروه‌های وسیع و نامتجانسی از مردم کنار هم قرار

گرفته‌اند. جامعه‌ی امروز جامعه‌ی چند فرهنگی است. جهانی شدن و مهاجرت باعث شده تا مردمانی با هویت‌های قومی، «نژادی»، دینی و منطقه‌ای گوناگون در کنار هم (در محله و شهر ، در محل کار و در جامعه) چیده شوند. این در حالی است که نه نظم اقتصادی و سیاسی و نه خود مردم تمایل و حوصله‌ی بازشناسی تمایزها را دارند. برای نظم همه قرار است کار کنند، مالیات بپردازند، مصرف کنند و شهروندی فعال باشند. برای مردم نیز دیگری قرار است همسایه‌ای مرتب، همکاری زرتنگ، همشهری خوب و هم‌شهروندی شریف و درگیر باشد. تمایزهای هویتی برای کسی دارای موضوعیت خاصی نیست، شاید نهادها و افراد با ابراز آن مخالف نباشند ولی به استقبال آن نمی‌شتابند. ولی از جانبی دیگر، از نظر فرهنگی و ارزشی، انسانها ترغیب می‌شوند تا نه فقط هویت خاص فردی که همچنین هویت گروهی خاص خود را داشته باشند. اصل بر آن است که فرد سرفراز یا مفتخر به هویت دینی (یا نابوری به دین)، قومی، فرهنگی و بتازگی جنسی خود بوده و در جهت بیان آن و همبسته ماندن با همانندان خود بر بنیاد ابراز هویت بکوشد. **امروز باور عمومی بر آن است که فرد بدون هویت از هر نوع نشان زیست اجتماعی تهی شده و مرگ اجتماعی را گردن نهاده است. ابراز هویت اجتماعی نه فقط ابراز وجود که همچنین تجربه‌ی زیست اجتماعی به شمار می‌آید.**

گفتمان برابری حقوقی جهان را درنور دیده و بر ابراز وجود انسانها و در نتیجه ابراز هویت آنها اثر گذاشته است. گروه‌های سرکوب شده و ستم دیده، همه، به میدان حوزه‌های عمومی جامعه آمده، ارج و مقامی همسان دیگران می‌جویند. زنان یکی از چنین گروه‌هایی هستند. آنها اکنون برای بیش از یک سده است که به صورت مداوم برای رفع و حذف ستمها و بی‌حقوقی‌هایی که بر آنها اعمال شده و می‌شود مبارزه می‌کنند. در این زمینه دستاوردهای کمی نیز نداشته‌اند. حق رأی، دستمزد کم و بیش مساوی با مردان و مشارکت فعال در تمامی حوزه‌های زندگی اجتماعی فقط چند نمونه‌ی این دستاوردها هستند. با جنبش خود، زنان همه را، چه مردان و چه زنان، چه نهادهای قانون‌گذار و چه نهادهای اجتماعی، متوجه موقعیت خود ساخته‌اند و توانسته‌اند حرکت خویش و خواستهای خود را بسان جنبش و خواست‌هایی یکسره بر حق معرفی کنند. جنبش آنها گرایش فکری-ایدئولوژیک خود را چند بار تغییر داده، از لیبرالیسم به مارکسیسم و رادیکالیسم روی آورده و سپس گرایشی پس‌اساختارگرا و پسامدرنیستی پیدا کرده است، ولی همواره توانسته استحکام و انسجام خود را حفظ کند. در این مسیر، جنبش زنانی بسیاری را آگاه ساخته، برانگیخته و به میدان فعالیت و مبارزه کشانده است.

روی هم رفته، جنبش‌های اجتماعی گستره‌ی بازی را برای سرزندگی گروه‌های گوناگون اجتماعی گشوده‌اند. بخشی از توده‌ها با فعالیتها و مبارزات خود این گستره را می‌آفرینند ولی آنگاه که آن را می‌آفرینند برای دیگران، دیگرانی که شاید خودانگیخته فعال و سرزنده نیستند، امکان حضور در صحنه‌های گرم و پر شور و شر مبارزه را فراهم می‌آورند. جنبش‌های اجتماعی با گونه‌گونی و وسعت خود به توده‌ها اجازه می‌دهند که در هر زمینه و هر آنگونه که خود می‌پسندند دست به فعالیت و مبارزه بزنند. ولی به همین دلیل و همچنین به خاطر آنکه جنبش‌های اجتماعی پی در پی دچار افت و خیز می‌شود از اهمیت و جذابیت آنها می‌کاهد. جنبش‌های اجتماعی تمرکز فعالیت و مبارزه را از بین می‌برد و هر کس یا هر گروه را درگیر هدف و آرمان خاص خود می‌سازد. برخی اوقات ممکن است این هدف امر اساسی و مهمی باشد ولی برخی اوقات ممکن است هدف امری حاشیه‌ای باشد و در این صورت هیچ بعید نیست که جنبش بسرعت به هدف خود نائل آید. بطور کلی

جنبش‌های اجتماعی، متأثر از شرایط، به شدت دچار افت و خیز می‌شوند. گاه پرشور و تند به پیش می‌تازند و گاه دچار کندی و سردرگمی شده از جذب همراهانی جدید باز می‌مانند. برای توده‌ها (و نه برای فعالین اجتماعی و سیاسی) جنبش‌های اجتماعی بیشتر شکل یک پدیده‌ی تصادفی یا رخدادی را دارند. گاه وجود دارند و بسادگی می‌توان با حضور یافتن در عرصه‌ی آن مبارزه‌ای معین را پیش برد و گاه وجود ندارد و نمی‌توان آنها را نیز آفرید. این امر بزرگترین محدودیت جنبش‌های اجتماعی است. آنها را - درست همچون انقلاب - نمی‌توان هدفمند آفرید. آنها خود به راه می‌افتند، می‌شکفتند و سپس از بین می‌روند. تحولات اجتماعی و سیاسی آنها را می‌آفرینند و سپس شور فعالین و توده‌ها که خود ناشی از ارزیابی آنها از شرایط است شتاب و گسترش آن را تعیین می‌کنند.

در چند دهه‌ی اخیر جهان شاهد جنبش اجتماعی چشمگیری نبوده است. در دهه‌ی شصت میلادی دو جنبش گسترده‌ی دانشجویی و حقوق مدنی ساختار اجتماعی و سیاسی اروپا و آمریکا را متحول ساخت. هر دو جنبش دارای هدفهایی بس گسترده بودند و توانستند نیروهای زیادی را بسیج کنند. ولی حتی آنها نیز پی از یکدوره‌ی کوتاه درخشش، نشانی از خود بجای نگذاشته‌اند. در دو سه دهه‌ی اخیر، دانشجویان یکی از سر به زیرترین گروه‌های اجتماعی در اروپا و آمریکا بوده و دیگر حقوق مدنی از موضوعیت خاصی برخوردار نیست. دو جنبش زنان و محیط زیست در چند دهه‌ی اخیر نیز محدود به گروه‌ها و نیروهایی خاص بوده است. نشانی از آن وجود ندارد این جنبش‌ها توانسته باشند برای مدتی طولانی و به شکلی تأثیرگذار بخش‌هایی

از توده‌ها را درگیر خود سازند. این جنبش‌ها توانسته‌اند گهگاه برای مدت کوتاه بخشی از توده‌ها را پیرامون هدف و مسئله‌ای معین بسیج کنند ولی هیچگاه نتوانسته‌اند بخش مهمی از توده‌ها را پیرامون مسئله و اهدافی کم و بیش سراسری گردهم آورند. در این میان سرنوشت دو جنبش نوین اجتماعی، جنبش ابراز هویت و جنبش حفظ محیط زیست، حکایت از آن دارد که در جامعه‌ی به شدت پویای مدرن جنبش‌های اجتماعی به سرعت یا سرزندگی و خروش خود را از دست می‌دهند یا در نظم سیاسی و اقتصادی حاکم ادغام می‌شوند. جنبش ابراز هویت مدت زمانی پس از پیدایش با نقد تند رادیکال‌ها و کنشگران خواهان تحول در نظم حاکم جهانی روبرو شد. به ناگهان برای بسیاری مشخص شد که هویت هر انسان و هر گروه چند وجهی‌تر از آن است که بر یک جنبه از آن تأکید گذاشت و خواستار بازشناسی آن شد. اکنون مشخص شده است که باید جنبه‌های دیگر هویت را بزور به حاشیه راند تا بتوان جنبه‌ای را هویت اصلی انسان شمرد و برای بازشناسی آن مبارزه کرد. پیدایش و شکوفایی بنیادگرایی بسیاری را متوجه پیامدهای ناخواسته‌ی هویت‌گرایی ساخته است. جنبش حفظ محیط زیست سرنوشت دیگری پیدا کرده است. این جنبش شکل یک جنبش رسمی سیاسی و اجتماعی را یافته است. احزاب سبز یا سازمان‌هایی همچون صلح سبز در ساختار سیاسی جوامع اروپایی و حتی برخی جوامعه آسیایی ادغام شده‌اند. آنها اکنون به اتکاء تشکیلاتی بوروکراتیک با مذاکره و بند و بست فعالیتهای خود را پیش برده و اهداف خود را متحقق می‌سازند.

جوانان اخوانی را چگونه بشناسیم؟

قرار دارند که راهبان شب و چابک‌سواران روزاند.

وقت خود را صرف گفتگوهای بیهوده رسانه‌ای نمی‌کنند، به انتظار شبکه‌های ماهواره‌ای نمی‌نشینند، ایشان پرهیزگاران مخفی‌اند، هدفشان رضای الله تعالی و ورود به بهشت است؛ لذا عمل پنهانی را از عمل آشکار بیشتر دوست دارند، وقتی به آنان وظیفه‌ی سپرده شود، می‌بینی که با تمام جدیت و تلاش آن کار را پیگیری می‌کنند.

وقت بی‌کاری ندارند که به بحث و مباحثه‌های بی‌فایده و پرسشهای زیاد بی‌هدف ضایع سازند، بلکه خود را به کارهای حقیقی و حق مشغول می‌سازند تا به طرف باطل نلغزند، اولین مبارزه علیه نفسهایشان است که اگر در این پیکار پیروز شوند، علیه دشمنان بیرونی به راحتی پیروز می‌گردند.

بر عهد و پیمان‌شان ثابتند و هیچگاه از بیعتشان سرپیچی نمی‌کنند، خود را به همراهی آنانی که پروردگار را در بامداد

در خلال حلقات درسی بین همه‌ی دانش‌آموزان و دانشجویان نشر می‌کنند.

در کارگاه‌های آموزش سیاسی و فرهنگی شرکت نموده، کنفرانسها و سمینارهای علمی را مشارکت می‌کنند، مسابقات علمی- فرهنگی را راه اندازی کرده و کتابخانه‌ها و مراکز خدمات انسانی را تأسیس می‌نمایند تا شخصیت‌های فرهنگی و موفقی را به جامعه تقدیم کنند. در خدمات رضاکارانه برای نظافت و زیبایی و غرس درختان در روستاها و شهرشان سهم فعال دارند.

مسابقات ورزشی را برای خورندگان و بزرگان در میدانهای ورزشی هماهنگ می‌کنند.

سفرهای تربیتی- فرهنگی را راه‌اندازی می‌کنند تا جرأت روحی و فرهنگی جوانان افزایش یابد.

در حل مشکلات همشهریهایشان بی‌نهایت تلاش می‌ورزند.

مساجد را پر می‌سازند و در حالت رکوع، سجده، روزه‌داری و تلاوت قرآن کریم



خالد ابراهیم

مترجم: عبدالخالق احسان
امروزه همه‌ی دوستان و دشمنان، علاقه‌مند و کینه‌توز، متحیراند و می‌اندیشند و می‌پرسند که جوانان اخوانی کجا هستند؟ به چه کارهای مشغولند؟ و چگونه ایشان را شناسایی کنیم؟ بعد از تحقیق و موشکافی و جمع‌آوری دلایل، در مورد جوانان اخوان به این نتایج اساسی و مهم دست‌یافته و در می‌یابیم که آنان:

شب و روز را به منظور محو بیسوادی و رشد علم و دانش در تمام اطراف و اکناف عالم اسلامی سپری می‌کنند.

اسلام را که دین میانه و معتدل است،

و شامگاه یاد می‌کنند، ملزم می‌دانند؛ اگر صف جماعتشان کج شود به بهترین صورت راستش می‌نمایند.

محبت و دوستی به خاطر خداوند و برادری راستین، ایشان را گردهم جمع نموده که اگر یکی‌شان به اسکندریه عطسه زند، برادرش در اسوان یرحمک الله می‌گوید، به بزرگان احترام گذاشته و با کودکان مهربانند و حقوق علماء و مربیان‌شان را خوب ادا

می‌کنند.

به مسؤولان‌شان اعتماد دارند و در معروف از آنان اطاعت می‌کنند.

از شهرت‌طلبی بیزارند، به منصبها به دید تکلیف و ادای وظیفه می‌نگرند نه امتیاز، ریاست نزدشان حسرت و پیشیمانی است و کسی را که به منصب حریص باشد، انتخاب نمی‌نمایند.

از اختلاف، جدل، کبر و تعصب متنفرند،

آسیب‌شناسی تربیت امنیّت‌زدا (تربیت‌گلخانه‌ای)

دکتر عبدالعظیم کریمی

«امنیت‌دهی»، مانع «امنیت‌ورزی» است.

آن کس که از ناامنی نمی‌هراسد شایسته‌ی دست‌یابی به امنیت است. «تولستوی»

آسیب‌شناسی امنیت روانی در قلمرو تعلیم و تربیت آسیب‌زدا و بازکاوی روش‌ها و راهبردهای امنیت‌بخشی به کودکان، زمانی موضوعیت می‌یابد که آثار وارونه و نقیض‌نمای آن را در قالب الگوها و روش‌های تأمین امنیت بیرونی، یعنی امنیت‌دهی کاذب و ناپایدار، دریابیم.

«امنیت‌ورزی» مبتنی بر «رهیافت درونی»، معطوف به «بازتولید» سازوکارهایی است که فرد را در مقابله با ناامنی‌ها، نه حذف ناامنی‌ها، توانمند می‌سازد، نسبت میان پدیده‌های امنیت‌زدا با توانمندی احساس ایمنی به گونه‌ای است که هر قدر محیط ناامن‌تر و محرک‌های آن خطرزایی بیشتری داشته باشد (در صورت تناسب آن با ظرفیت و تحمّل فرد)، سازوکارهای امنیت‌ورزی و ایمن‌یابی از درون بیشتر و غنی‌تر می‌شود. همچون سیستم دفاعی ارگانیسمی که هر قدر تنوع میکروب‌ها و آلودگی‌های محیط بیشتر باشد، ارگانیسم را برای تقویت دفاعی به تحریک زیستی-عصبی و شیمیایی بیشتر بر می‌انگیزاند و آن را از مصونیت زیادتری برخوردار می‌گرداند. اما اگر ارگانیسم از ترس بیمار شدن، هیچ‌گونه واکنش دفاعی نشان ندهد، سیستم دفاعی آن روز به روز ضعیف‌تر و سست‌تر می‌شود. در واقع، قرنطینه کردن دائمی ارگانیسم، مانع به راه افتادن سازوکارهای ایمن‌یابی و مصونیت‌بخشی آن می‌شود.

بنابراین، باید بین «ناامنی» و «ایمنی» نسبت شایسته و بهینه‌ای برقرار شود تا با درآمیزی این دو «فرایند متضاد» بر اساس «نظریه‌ی انقطاطی» [۱] «اریک اریکسون»، به یک نتیجه یا متّز مثبت و سازنده‌ای رسید. در واقع اگر محیط کودک کاملاً ایمن و دور از هر گونه ناکامی و کمود باشد، وی از نظر قدرت سازگاری و کسب مهارت‌های زیستن دچار مشکل جدی خواهد شد. از سوی دیگر، چنان‌چه محیط کودک همواره در تب و تاب مشکلات و تراکم ناکامی‌ها و ناامنی‌های روانی، عاطفی و اجتماعی باشد، بهداشت روانی او به خطر می‌افتد. پس باید نسبت شایسته‌ای بین این دو قطب متضاد برقرار شود تا سنتز و محصول یگانه‌ی آن به اقتدار

هر یک از ایشان می‌گوید: نظر و دیدگاه من درست است و احتمال خطا در آن هست و دیدگاه مقابل خطا است و احتمال صحیح بودن را نیز دارد.

دیدگاه‌شان را مطابق ادبیاتی که تربیت شده‌اند، به آزادی کامل بیان می‌دارند و نظریات یکدیگر را به راحتی می‌شنوند تا در روشنایی بحث شورایی به نتیجه‌ی مطلوب برسند.



و مصونیت کودک بینجامد؛ هم‌چنان که در نظریه‌ی «اریکسون» چرخه‌ی تحوّل روانی-اجتماعی همیشه و همه جا و در تمامی مراحل متضمّن مواجهه با بحران‌های هر مرحله از رشد می‌باشد. او معتقد است که صعود از مرحله‌ی A به مرحله‌ی B، بدون گذار از بحران ناشی از دو قطب متضاد و حل تعارض بین دو منبع مثبت و منفی امکان‌پذیر نخواهد بود. به همین روال می‌توان گفت لازمه‌ی مصونیت‌بخشی و امنیت‌یابی درونی عبور از ناامنی‌ها و مواجهه‌ی سازنده با آن‌هاست. اما در تربیت حمایتی و گل‌خانه‌ای، «ممنوعیت» جای خود را به «مصونیت»، «امنیت‌تزریقی» جای خود را به «امنیت واکسینه‌شده» و «اجتناب از خطر» جای خود را به «استقبال از خطر» داده است. تا دیروز تعریف رایج و حاکم از «امنیت روانی» معطوف به حذف ناامنی‌های محیطی بود، اما امروزه معنا کردن ناامنی‌ها و تبدیل آن به تجربه‌های سازنده و مهارت‌های مقابله با آن‌ها، رهیافت نوینی برای برون‌رفت از این بحران‌های خطرناک است. تا دیروز کودک ایمن کسی بود که محیط او از هر گونه ناامنی و خطر تهی بود اما امروزه ایمن کسی است که بتواند در برابر ناامنی‌ها مهارت امنیت‌یابی داشته باشد. با این نوع قرائت از امنیت و ناامنی است که باید در بنیادهای نظری و عملی تعلیم و تربیت تجدید نظر کرد.

وظیفه‌ی والدین تنها حفظ و حمایت کودک برای حذف و نابودی خطر‌ها و مشکلات نیست، بلکه وظیفه‌ی آن‌ها ایجاد توانمندی در

کودک است تا او بتواند در برابر ناامنی‌ها احساس ایمنی کند. اگر چنین مهارتی در او ایجاد گردید، وی از «امنیت انگلی» به «امنیت خودبنیاد» و «مصون‌یافته» دست پیدا کرده است!

آن‌چه ما را ناامین می‌کند، نا اشیاء و حوادث و پدیده‌های اطراف، بلکه نوع بینش و اندیشه‌ی ناامنی و نگرش منفی ماست که توان کافی را برای معنادار کردن حوادث زندگی ندارد؛ و در نتیجه وجود ما نسبت به این پدیده‌ها ناامن می‌شود.

از نظر روان‌شناسی تحلیلی، امنیت روانی از آن کسی است که روان او روان‌تر از آن است که در برابر موانع بیرونی خم شود، و سازوکارهای دفاعی او محکم‌تر و غنی‌تر از آن است که در برابر نااملیات روزگار شکننده گردد.

مادام که خود را از بسته‌ها و وابستگی‌های ناپایدار بیرون آزاد نکرده‌ایم و مادام که از چتر سنگین تعلقات زودگذر خود را رها نکرده‌ایم، طعم امنیت واقعی را نخواهیم چشید، زیرا آزادی نسبت آشکار و معناداری با امنیت دارد. در واقع، انسان تا آزاد نشود، شهامت هویت‌طلبی و اعتماد به نفس را به خود نمی‌بیند.

حسن امنیت، با حسن «هویت» و حسن «اعتماد به نفس» درآمیخته و به هم بافته است. آن‌کس که در امنیت خویش متزلزل است، بیش از همه در هویت خود سرگردان است و هویت بدون امنیت نیز پایدار و قوام‌یافته نیست. برای یک زندگی آرام باید ترس از ناآرامی را کنار گذاشت و برای خلق یک احساس آسوده باید از آن‌چه می‌رنده و نگران‌کننده است، آزاد شد.

وقتی لایه‌های بیرونی امنیت «کاذب»، امنیت «تصنّعی» و امنیت «دگرساخته» را کنار می‌زنیم، با کانون دیگری از امنیت‌خواهی و آرامش طلبی مواجه می‌شویم که باید در رویارویی با این لایه‌ی عمقی، نوعی دیگری از «سازواری» را انتخاب کنیم. امنیت‌طلبی «از درون»، از بنیاد با امنیت‌خواهی «از بیرون» متفاوت می‌شود. بنابراین، پیش از آن‌که در پی استقرار و استحکام منابع بیرونی امنیت باشیم، باید به دنبال معنادر کردن ناامنی باشیم. احساس امنیت زمانی آسیب‌پذیر و لرزان می‌شود که اهرم‌ها و پایه‌های کانون امنیت را در امکانات و منابع عارضی که برخاسته از فرآورده‌های محیطی، نه فرایندهای ایمانی است، مستقر سازیم.

بازیابی امنیت مبتنی بر «اقتدار درونی»، نه قدرت بیرونی و ابزاری، متضمّن بازگشت به ریشه‌ها و هسته‌های بنیادین خویشتن است؛ بازگشت به درون‌مایه‌های فطری که سرچشمه‌ی همه‌ی فضایل اخلاقی و عزّت اقتدار آدمی است.

آن‌کس به اقتدار و استحکام بنیادین امنیت روانی دست می‌یابد که «خویشتن‌بانی» و «خویشتن‌گستری» را در قالب «شکیبایی جمیل»، جای‌گزین «خودباختگی» و تنگ‌نظری کرده و «امنیت‌ورزی خودبنیاد» را جای‌گزین «امنیت دیگربنیاد»، وابسته و انگلی نموده باشد.

بدین‌سان، دو مفهوم متفاوت و حتّی متناقض در مورد امنیت و آرامش وجود دارد. اوّل امنیتی که معطوف به منافع «خودخواهانه» و به دور از مسئولیت‌ها و دل‌نگرانی‌های جمعی و اجتماعی باشد و دوّم امنیت و آرامشی که معطوف به منافع «خیرخواهانه» و حسّاسیت و تعهد نسبت به سرنوشت دیگران باشد.

انسان، زمانی احساس امنیت می‌کند که دیگران را نیز در امنیت و آرامش ببیند و شاید بتوان گفت عمیق‌ترین احساس تنهایی برای انسان زمانی رخ می‌دهد که هدف اصلی او در زندگی، رسیدن به امنیت فردی بدون احساس مسئولیت نسبت به هموعان خود باشد.

اما به راستی امنیت باطنی چیست؟ چه کسی احساس آرامش

واقعی و امنیت درونی می‌کند؟ آن‌کس که از درون ناامن است، کدام عامل محیطی و بیرونی می‌تواند او را آرامش بخشد؟ و چرا آن‌کس که در قصرهای باشکوه و ایمن به سر می‌برد، از درون خود را برآشفته و مضطرب و ناامین احساس می‌کند؟ پاسخ این پرسش در رهیافت ایمان قلبی که همان امنیت پایدار و جاودانه است، نهفته می‌باشد. «لوتر» گفته بود

ایمان، آمادگی برای ورودی مطمئن و بی‌پروا به تاریکی آینده است [۲].

و به نظر می‌رسد شالوده‌ی امنیت درونی، ایمان واقعی و وجودی است.

شاید واژه‌ی «ایمان»، تعریفی دیگر از امنیت و ترجمانی دگرسان از آن‌چه در آموزه‌های رایج درباره‌ی آن مطرح شده است، باشد و شاید بتوان گفت کسی می‌تواند احساس ایمنی کند که توانایی کشف امنیت درونی در مقابله با ناامنی‌های بیرونی را داشته باشد؛ یعنی امنیت بیرونی را رها کند و امنیت درونی را با ایمان قلبی کشف نماید؛ این نوع امنیت پدیده‌ای درون‌زا و از جنس ایمان الهی است؛ همان‌گونه که «رودولف بولتمان» می‌گوید

ایمان، رهاکردن امنیت خصوصی آدمی و کسب آمادگی اوست تا فقط در جهان ماورای نادیدنی و در وجود خدا امنیت یابد. این امر بدان معناست که ایمان، همان امنیت است، در جایی که امنیتی وجود ندارد. [۳]

ایمن معنا را می‌توان در عباراتی کوتاه‌تر و مفهومی عمیق‌تر پیدا کرد؛ آن‌جا که حضرت علی (ع) می‌فرماید:

الایمان امان [۴]. ایمان، امان و امنیت است.

من خاف امن [۵]. کسی که بترسد، ایمنی یابد.

الخوف امان [۶]. ترس ایمنی است.

دژ محکم پایگاه انسان‌های عارف نه حفاظ‌های آهنین مادیف نه کاخ‌های مستحکم دنیوی و نه حصار‌ها و قلعه‌های بلند، که ایمان قلبی به خداوند است. این پوشش نفوذناپذیر و آسیب‌ناپذیر است کها نسان را از اضطراب، تزلزل و ناامنی رهایی می‌بخشد.

امنیت در نزد مؤمن، برخاسته از «طبیعت زندگی» و «زندگی طبیعی» اوست، یعنی او زندگی را آن‌گونه که خداوند آفریده است به دست می‌آورد و بر اساس مشیت و قانون خداوند گام برمی‌دارد. چنین انسانی از ظرفیت‌های فطری خود بهره می‌جوید و بر اساس «تسلیم»، «رضا» و «توکل» که بنیادهای شکل‌گیری «نفس مطمئن» است، به آن‌چه تقدیر حکم نموده، تن می‌دهد. این تن‌دادن به معنای انفعال وانجماد نیست بلکه در ذات آن جوشش و کوشش درونی نهفته است و موجب آرامش قلب می‌شود. پس به یک معنا می‌توان گفت امنیت همانا ایمان و حکمتی است که مؤمن در شناخت خداوند و انطباق با حکمت الهی به آن دست یافته است.

تنها «ایمان» است که زندگی جاودانه را در انسان تضمین می‌کند. ایمان، حصار محکمی در برابر ناامنی‌های بیرونی است. این حصار همچون دیوار نفوذناپذیر در اطراف بدن و روان نیست بلکه نوعی حصار نامرئی برای مصون‌سازی درونی است که فرد را در برابر ناامنی‌های بیرونی واکسینه می‌کند.

خطای بزرگ تعلیم و تربیت کنونی آن است که اولیا و مربیان تمام سعی و اهتمام خود را در حفاظت فیزیکی فرزندان صرف می‌کنند، بدین‌ترتیب که کودک قبل از آن‌که مجهز به مکانیسم‌های حفظ امنیت خویش شود، به حذف نامنی‌های بیرونی اقدام می‌کند. اولیا و مربیان پیش از آن‌که به کودک اجازه دهند که ریشه‌های

امنیت‌ورزی خویش را در خود بیابد، او را متوجّه تکیه‌گاه‌های بیرونی می‌کنند. به همین سبب است که کودک علی‌رغم محیطی آرام و برخوردار و برخلاف مراقبت‌های نظام‌دار، هم‌چنان از درون ناامن و مضطرب است و این اضطراب را در رفتارهای نابه‌هنجاری چون اختلالات روانی عاطفی از خود نشان می‌دهد.

در واقع، امنیت درختی است که ریشه‌اش از سرچشمه‌ی ایمان، توکل و تسلیم سیراب می‌شود و اگر این سرچشمه خشک و بی‌حاصل باشد، هر قدر حصارهای امنیت بیرونی قوی‌تر باشد نمی‌تواند ناامنی‌های درونی را درمان کند و شاید این حصارهای فیزیکی، خود لایه‌ای فریبنده و کاذب برای پوشش پوچی‌های درونی باشد.

برای قضاوت درباره‌ی هرکس، دست کم باید از راز نهان اندیشه‌ها، بدبختی‌ها و ناامنی‌های او باخبر شد. اگر این فرد، در بازیابی این رازها متوجّه انگیزه‌ها و سازوکارهای ریشه‌دار و عمقی خود شود، می‌توان گفت که او از نعمت امنیت پایدار برخوردار است، اما اگر احساس شد که فرد در تکیه‌گاه‌های خود به چیزهایی وابسته و متکی است که هر لحظه امکان فروپاشی آن می‌رود، کارکرد روانی او در باب امنیت‌خواهی و آرامش طلبی‌اش به گونه‌ای دیگر خواهد بود و نشان می‌دهد که امنیتی کاذب جای‌گزین امنیت واقعی شده است.

ما به همان اندازه که در حفظ، نگه‌داری و سلامت تن خود می‌کوشیم باید در آراستگی، مراقبت و بهداشت روان خود نیز بیندیشیم و به همان اندازه که در زینبندگی ظاهر خود می‌کوشیم باید از طریق زینت علم، ایمان، حلم و شکیبایی به زیبایی روان خود نیز بیندیشیم.

بدون ایمان، امنیت معنا ندارد و بدون امنیت، زندگی لذّت‌بخش نخواهد شد. آن‌چه زندگی را شیرین و جذاب می‌سازد، عمق و پایداری تلاشی است که امنیت را از دلِ ایمان به دست آورده است. به تعبیر «تولستوی»

آن‌کس که از ناامنی نمی‌ترسد، شایسته‌ی دست‌یابی به امنیت است! بدین‌سان می‌توان گفت آن‌کس که از مرگ نمی‌ترسد، شایسته‌ی جاودانگی و نامیرندگی است و به همین ترتیب می‌توان اذعان داشت که آن‌کس که از ترس نمی‌ترسد، می‌تواند شجاعت را تجربه کند. چه، به تعبیر «مونتنی»، فیلسوف بزرگ فرانسوی

ترسنده کسی است که از ترس بیش از موضوع ترس می‌ترسد[۷]. تفاوت بین خوف و ترس در همین نکته نهفته است. آن‌جا که ترس ریشه‌ی دنیوی دارد، آسیب‌زا و ناامن‌کننده است و آن‌جا که ترس از جنس خوف الهی و معطوف به آخرت است، خود منشأ و منبع امنیت می‌شود.

در واقع، آدمی دایره‌ی بسته‌ای نیست که کانون واحدی داشته باشد بلکه همچون بیضی، دارای دو نوع کانون است یکی کانون ترس و دیگری کانون خوف که بازتاب اولی ناامنی و بازتاب دومی امنیت است.

هنگامی که این دو کانون در یک جهت‌گیری معنایی و معنوی وحدت می‌یابند، ترس و خوف به لحاظ منشأ بروز آن، معطوف به مراقبت از خود و پرهیز از معصیت و گناه است؛ آن‌گاه که آدمی را به محل امن و کانون آسایش رهنمون می‌سازد.

زیستن در دنیای مدرن و پسامدرن امروزی، آن‌هم در محیطی آکنده از وقایع غیر قابل پیش‌بینی و متغیرهای نامرئی و ناموزون که لحظه به لحظه مسیر زندگی آدمی را در چرخه‌ی تحوّل و تطور شتاب‌آمیز قرار می‌دهد، زیستنی همراه با خطر و هراس و اضطراب دائمی است. به تعبیر «گیدنز»، جامعه‌شناس معاصر

لحظات سرنوشت‌ساز یا لااقل آن دسته از امکانات که به نظر شخص سرنوشت‌سازند، معمولاً بعضی خطرهای احتمالی را هم دربردارند. این لحظات سرنوشت‌ساز برای پيله‌های حفاظتی که امنیت وجودی فرد را تضمین می‌کند، تهدید بزرگی محسوب می‌شود[۸].

تهدید از آن‌جا آغاز می‌شود که تأمین تصنّعی امنیت به منزله‌ی پيله‌ی حفاظتی، کودک را در بر می‌گیرد؛ آن‌گاه به جای آن‌که «تجربه‌ی خطر کردن» منجر به «بازتولید امنیت» شود، این حفاظ‌های گل‌خانه‌ای است که امنیت را از منابع حمایتی تأمین می‌کند.

آن‌کس که زندگی را راحت و آسوده می‌پندارد از رنج و سختی آن در امان نیست و چون توقّع و انتظار خود را بر فقدان رنج بنا کرده است، از بنیاد با غم و اندوه و ناکامی فرساینده هم‌نشین می‌شود.

این معنا در خصوص فرایند تعلیم و تربیت آسیب‌زا و نوع اتخاذ شیوه‌های تربیتی اولیا و مربیان در ایجاد امنیت گل‌خانه‌ای فرزندان بسی قابل تأمل است.

والدینی که فرزندان خود را به نام محبّت و حمایت این چنین بار می‌آورند و آن‌ها را در حصار امنیتی کاذب نگه‌داری می‌کنند، با دست خود ریشه‌ی ناامنی، ترس و ناکامی را در فرزندان خود پایدار می‌سازند. فرزندان این گونه والدین، آسیب‌پذیر، زودرنج، ناکام، پرتوقع و مشکل‌زا هستند.

تنها زمانی که به سخت بودن زندگی تن دادیم، توان مقابله با کنش‌های درهم‌تنیده‌ی زندگی را به دست می‌آوریم. اگر بپذیریم که زندگی چالشی دردناک است، به محض چنین «دانش‌والایی» به «منش شادمانه[۹]» دست می‌یابیم. هنگامی که به درستی، رنج و درد زندگی را حس می‌کنیم، زندگی سخت و دردناک نیست.

معنا و مفهوم امنیت روانی فیزیکی و ابزاری، چه در خانه و چه در مدرسه، از کارکرد اصلی و درونی خود خارج شده است. نسلی که در چتر سنگین این‌گونه حمایت‌های انگلی بار می‌آید نه تنها احساس ایمنی و آرامش خودیافته‌ی دوران کودکی را از دست می‌دهد بلکه روز به روز بردامنه‌ی ناامنی‌ها، شکنندگی‌ها، ناکامی‌ها و زودرنجی‌های او افزوده می‌شود.

بنابراین، آسیب‌شناسی امنیت روانی از آن‌جا آغاز می‌شود که ریشه‌های بنیادین عوامل امنیت نه در محیط درونی و سازوکارهای روانی که در محیط بیرونی و امکانات فیزیکی فرد جست‌وجو می‌شود. آن‌چه انسان را از تعادل روانی خارج می‌سازد، چارچوب‌های متعادل‌ساز بیرونی نیست بلکه نوع تفکر و نگرش ذهنی انسان در معنابخشی به اشیا و مفاهیم ادراک شده است. به عبارتی دیگر، چارچوب‌های مفهوم امنیت، متضمّن پیش‌فرض‌ها در یک ارتباط ناهمسازگون، وحدتی یک‌پارچه می‌یابند؛ به نوعی که ضمن درآمیزی به اضطراب و رنج، آرامش و آسایش را به ارمغان می‌آورند. به همین خاطر است که

اضطراب را باید در ... امنیت‌خاطری که فرد به طور کلی برای خود دست و پا می‌کند، مورد شناسایی قرار داد. نه فقط به عنوان پدیده‌ای خاص که مرتبط با خطرهای احتمالی یا خطرات واقعی است.[۱۰]

بدون پذیرش خطرهای احتمالی نمی‌توان در برابر خطرهای واقعی مقاومت نمود. آن‌کس که احتمال خطر را می‌دهد، مکانیسم‌های دفاعی لازم را از قبل پیش‌بینی کرده است و در مواجهه با خطر، خود را نمی‌بازد و از تکانه‌های شدید آن برآشفته و مضطرب نمی‌شود.

همه‌ی افراد بر اساس امور گوناگون روزمره، چارچوب معینی برای تضمین امنیت وجودی خود دست و پا می‌کنند، اما این

تضمین با ظرفیت وجودی فرد برای پذیرش خطر نسبت مستقیمی دارد. شاید بتوان فرایند خطرپذیری و مقاومت را در مثیل مایه‌کوبی (واکسینه‌کردن) به شکل عینی‌تری توضیح داد. مایه‌کوبی چیزی جز ایجاد آمادگی احتمالی برای مقابله با خطرهای واقعی نیست. هر قدر این واکسیناسیون مناسب‌تر و از نظر برانگیختن مکانیسم‌های دفاعی قوی‌تر باشد، بدن برای مقابله مجهزتر و آماده‌تر می‌شود؛ البته مشروط بر آن‌که این مایه‌کوبی، خود همیشه در حد آماده‌سازی باشد و نه چیزی فراتر از آن و بیش از توان مقاومت فرد.

در آموزه‌های دینی به خصوص در نگاه مولای متقیان علی (ع)، ایمان و امنیت از یک زادگاه وجودی برمی‌خیزد؛ آن‌جا که حضرت علی (ع) خاستگاه امنیت را خوف و ترس از خداوند می‌داند.

اما این خوف، از دیدگاه روان‌شناختی چگونه حاصل می‌شود؟ چه چیزی موجب این احساس امنیت وجودی است که موجود انسانی منفرد را در نقل و انتقال‌ها، در بحران‌ها و در حال و هوای آکنده از خطرهای احتمالی قوّت قلب می‌بخشد و به پیش می‌برد؟

ایمان به خداوند با شناخت‌شناسی آدمی از هستی، زندگی و فلسفه‌ی وجودی او رابطه‌ی مستقیمی دارد. اگر شناخت آدمی از خداوند، محدود به انگاره‌های بشری و محدودیت‌های ذهنی خودمحورانه‌اش باشد، پیداست که در همان حد ظرفیت ایمان خویش، به امنیت محدود دست می‌یابد و همچون کودکی که در حال فهم از جهان هستی است، امنیت را نیز به همان میزان حس می‌کند. به گفته‌ی «وینیکات»

کودک همواره برلبه‌ی اضطرابی غیرقابل تصوّر قرار دارد. کودک نورسیده هنوز «هستی» نیست بلکه «هست‌شونده‌ای»[۱۱] است که باید در محیط پرورشی خاصی که مراقبانش فراهم می‌آورند به «هستی» فراخوانده شود. باید دید این «هست‌شونده» در پهنه‌ی وجود خویش چگونه امنیت را در تداوم هستی خود معنا می‌کند. این‌جاست که «اریکسون» نظریه‌ی دوقطبی مراحل رشد خودامنیت و عدم امنیت، اعتماد و عدم اعتماد، استقلال و تردید و... را به منزله‌ی چالش‌های سازنده و در عین حال بحران‌زای راه رشد عنوان می‌کند و تأکید دارد که لازمه‌ی رشد و تعالی آدمی مواجهه‌ی هوشمندانه با این بحران‌های خطرناست. حال باید به این پرسش‌ها پاسخ داد که آیا امنیت باید از بیرون وضع شود یا از درون کشف شود؟ آیا کودک زندگی می‌کند تا ایمن باشد یا ایمن می‌شود تا زندگی کند؟ به تعبیری دیگر زندگی برای مردن است یا مردن برای زندگی؟ آیا آموختن برای زیستن است یا زیستن برای آموختن و در نهایت بر اساس برداشتی از نمایش‌نامه‌ی خسیس «مولیر»، زیستن برای خوردن است یا خوردن برای زیستن؟ این‌جاست که معنای امنیت و هست‌شدن با معنای زندگی و زنده‌بودن، شکافی عمیق می‌یابد.

توصیف و تشریح امنیت روانی بر اساس ساختار روان‌شناختی فرد، در قلمرو بهداشت روانی ضرورتی انکارناپذیر محسوب می‌شود. روان‌شناسان مختلف از جمله روان‌تحلیل‌گران پیرو مکتب «فروید» توصیف امنیت را از دایره‌ی خودآگاهی خارج ساخته و به لایه‌های پنهان ناخودآگاه توسعه می‌دهند. اما باید دانست موجود انسانی بودن بدان‌معناست که عملاً در تمام حالات و زمان‌ها و به هر تفسیر و تعبیری که باشد، هم بداند که چه می‌کند و هم بداند که چرا چنین می‌کند؟ این یگانه کنش انسانی‌بودن رفتار انسان‌ها در شرایط مختلف زندگی فردی و اجتماعی است. کنش انسان نسبت به پدیده‌های ناامنی و وجود نایمن، هر چند متأثر از ساخت‌کارهای شناختی و عاطفی بعضاً ناخودآگاه است، اما در هنگام بالآآمدن به سطح هوشیاری، تغییر ماهیت داده و به

نحوی دیگر نمایان می‌شود. این تقلیل و تحویل نباید انسان را از ایمان آگاهانه نسبت جهان اطراف بازدارد. خودآگاهی عملی، لنگرگاه عاطفی و شناختی احساس امنیت وجودی است که در تمام فرهنگ‌ها خصیصه‌ی عمده‌ی بخشی وسیع از فعالیت‌های انسانی را تشکیل می‌دهد.

تعادل و پویایی این لنگرگاه عاطفی و شناختی نه در سازوکارهای از پیش تعیین‌شده‌ی محیط اطراف، که در شیوه‌ی انعکاس و نوع تفسیری است که آدمی از روی‌دادهای ناسازگارانه به عمل می‌آورد.

به استقبال خطرشناختن، در ذات خود، استقبال از امنیت را در بردارد. آن‌کس که از خطر نمی‌هراسد، از خطر در امان است و آن‌کس که به خطر خود کرده است، از آسیب خطر مصون است.

بین خطرکردن ارادی و خطرهایی که در قید و بندهای زندگی اجتماعی یا در الگوهای تعهدآور شیوه‌ی زندگی (محیط‌های آکنده از خطرهای نهادینه شده) تفاوتی پنهان وجود دارد. خطرهای اخیر، موقعیت‌هایی را فراهم می‌آورند که در متن آن‌ها افراد می‌توانند حتی در مورد چیزهایی که زیردست و پا ریخته‌اند و از جمله در مورد جای خود نیز خطر کنند.[۱۲] وقتی از خطرکردن ارادی سخن به میان می‌آید، سخن از نقش‌بازی و ایجاد تصنّعی خطر همچون صحنه‌سازی‌های نمایشی نظامیان نیست، بلکه منظور از آن، پذیرش آگاهانه و ارادی خطرهایی است که در موقعیت‌های طبیعی رخ می‌دهد و این پذیرش در حدّ تسلیم و انفعال متوقّف نمی‌شود بلکه به عنوان منابعی انرژی‌زا در پویایی وجود، از آن‌ها بهره گرفته می‌شود.

عامدانه به استقبال بعضی خطررها شناختن بخشی مهمی از حال و هوای زندگی خطرآگین را تشکیل می‌دهد. اگر چنین انگیزه‌هایی در کار باشد می‌توان از مفهوم «خطرهای پرورنده»[۱۳] سخن به میان آورد. اما در مورد پذیرش منفعلانه‌ی خطرهای نهفته در کارهای روزمره‌ی زندگی -لااقل در بخش وسیعی از زندگی مردم عادی- باید به نوع دیگری به تفسیر پرداخت.

لحظه‌های سرنوشت‌ساز برای مراحل رشد، نقطه‌ی عطفی است که ظرفیت‌های جدیدی را در گستره‌ی آفرینش و خلاقیت باز می‌گشاید. گویا آدمی از پوسته‌ی زندگی عادی و قالب‌های یک‌نواخت حیات دنیوی خارج می‌شود و تولدی دیگر می‌یابد.

شکوه و شکوفایی این زایش بالنده مرهون استقبال از لحظات سرنوشت‌ساز و پذیرش حادثه‌های تکان‌دهنده است!

البته، این همه زمانی میسر می‌شود که طبیعت آدمی و زندگی طبیعی او از اجتماعی شدن و آثار تصنّعی اسنان مصون بماند؛ به این معنا که انسانیت انسان باید در محیط انسانی فرصت شکوفایی یابد تا از دست کارهای ماشینی و مسخ‌شدگی‌های زندگی طبیعی در امان باشد، چرا که صنعتی شدن «طبیعت» در عصر جدید، آثار و عوارض وصف‌ناپذیر و بسیار مهمی از این نوع به بار می‌آورد. به قول «مک‌کین»

مداخله‌ی آدمیان در دنیای طبیعی چنان ژرف و گسترده بوده است که امروز ما می‌توانیم با قاطعیت بگوییم که دیگر چیزی به نام طبیعت وجود ندارد.

آن‌جا که طبیعت دست‌کاری می‌شود، انسان طبیعی تغییر ماهیت می‌دهد و محیط طبیعی از کنش‌وری طبیعی باز می‌ماند؛ دیگر نمی‌توان در قلمرو روان‌شناسی، مکانیسم‌های طبیعی امنیت‌خواهی را از وجود آدمی فراخواند. در این‌جاست که حمایت‌های گل‌خانه‌ای و امنیت‌های فیزیکی، خود منشأ اضطراب می‌شود و ترس و تهدید جای‌گزین امید و اطمینان می‌گردد



طبیعت اجتماعی شده کاملاً متفاوت از محیط طبیعی دنیای کهن است که جدا از رفتار و کردارهای آدمیان وجود داشت و فقط چشم‌اندازی برای فعالیت انسان‌ها محسوب می‌شد. در دنیای مدرن، طبیعت هنوز هم از خلال پدیده‌هایی که ما آن‌ها را فرایندهای طبیعی می‌دانیم جلوه‌گر می‌شود (باد، باران، گرما)، ولی دیگر آن پناهگاه آرام‌بخشی نیست که مردمان برجسته از کار طاقت‌فرسای روزانه در آغوش آن می‌آرمیدند یا در جست‌وجوی مفهوم جاودانگی و تداوم هستی در اندیشه‌ی این غرق می‌شدند.

هویت آدمی در ارتباط طبیعی با وجود خویش معنادار می‌شود. ثبات، پایداری، وحدت و یک‌پارچگی که در جریان پویا و سیال زندگی در حال فراز و فرود است، تنها در گستره‌ی پیوند خوردن با طبیعت دست‌نخورده معنادار می‌گردد. پناهگاه انسان‌های طبیعی بیش از آن‌چه در کاخ‌های و دالان‌های صنعتی باشد، در بستر ایمان و خوف نسبت به خالق هستی که خود پناهگاه و ملجأ همه‌ی بی‌پناهان است، تجلی می‌یابد. به تعبیر امام علی(ع)

چه بسا فرد خائفی که خوفش او را در سرمنزله آرامش و ایمنی مستقر می‌سازد.[۱۴]

«امنیت» و رابطه‌ی آن با «خوف» یکی از اعجاب‌انگیزترین و زیباترین مفاهیمی است که مولای متقیان در کلامی موجز در جای نهج‌البلایه بدان اشاره می‌کند و پرده از اسرار آن بر می‌دارد تا بندگان راستین خداوند در پناه ایمان و تقوا به آن دست یابند. او به ما می‌آموزد که چگونه در حصار خوف[۱۵] به کانون امنیت بازگردیم و چگونه در بستر امنیت خوف‌آور و خوف امنیت‌زا به پایایی آرامش خود کمک کنیم.

امنیت واقعی جز با پیروی از خوف آگاهانه، حاصل نمی‌شود و هر قدر خوف عظیم‌تر باشد امنیت پایدار می‌شود، چرا که ثمره‌ی خوف به تعبیر امام علی (ع) امنیت است (ثمره الخوف الامن). هر چند این عبارت در نخستین بازخورد از منظر نگاه عادی و عامیانه قدری ناهم‌ساز و ناهمگون جلوه‌گری کند اما با اندکی تأمل و تعمق در لایه‌های باطنی امنیت درونی، این تناقض به یک‌پارچگی و تعادل تبدیل می‌شود.

تمایل و کشش روح آدمی به سوی خطرکردن، خوف کردن و در عین حال هراسیدن از پرتگاه‌های سقوط، او را از سقوط باز می‌دارد و به تعالی و صعود سوق می‌دهد. به همین روال می‌توان گفت «امنیت دائمی» متضمن «خوف دائمی» از خداوند متعال است. و چه زیبا گفته است «تولستوی»، آن‌جا که آسایش و امنیت را در گرو همراه شدن با مشیت الهی قلمداد می‌کند.

آن‌چه در توان و نیروی من است، آن است که اگر اراده‌ی خدا را چنان که به من القا می‌شود به جا بیاورم، بدون شک روح من آسایش خواهد یافت.

در این عبارت گویا و زیبا، آسایش و آرامش واقعی متضمن تن دادن به تقدیر و اراده‌ی خداوند است. مولای متقیان علی (ع) این نکته را در عبارتی حکیمانه این‌گونه بیان کرده است.

اعلم الناس بالله ارضاهم بقضائه.[۱۶]

خداشناس ترین مردم، راضی‌ترین آن‌ها به قضای خداوند است. پایه‌های سلطنت امنیت و حاکمیت آرامش پایدار زمانی محقق می‌شود که دانایی، خردورزی، خویش‌تن‌داری، شکیبایی و امیدواری وجود آدمی را دربر گرفته باشد. گویا به همین سبب است که در آموزه‌های دینی نشانه‌های فرد خائف با صفات فوق همراه می‌شود. رابطه‌ی خوف و دانایی از جمله این موارد است؛ آن‌جا که امام علی(ع) می‌فرماید:

اعلمکم اخوفکم[۱۷] داناترین شما ترسنده‌ترین شماست.

علم الناس بالله سبحانه اخوفهم منه[۱۸] داناترین مردم به خداوند سبحان کسی است که از خدا بترسد.

اعلم الناس بالله اکثرهم خشیه له[۱۹]

خداشناس‌ترین مردم کسی است که از خدا بیشتر بترسد.

اما آیا به راستی تعلیم و تربیت کنونی با این آموزه‌های دینی ارتباط معناداری برقرار کرده است؟

رسالت تعلیم و تربیت در زمان ما این است که نسل حاضر را در عصر کنونی که آن‌را عصر اضطراب و انفجار اطلاعات و بی‌قراری روح و روان بشر نامیده‌اند از طریق آموزه‌های راستین پیشوایان بزرگ دین به درک معنای زندگی معنادار و درک حیات طیبیه سوق دهند. مادام که درک درست از زندگی نداشته باشیم، امکان لذت بردن از زندگی را نخواهیم داشت و مادام که درکی زیبا از جهان هستی، با تمام فراز و نشیب‌هایش، نداشته باشیم به استحکام و پایداری حیات والا دست نخواهیم یافت.

نسل کنونی، نسلی آسیب‌پذیر، زودرنج، مضطرب، افسرده، بی‌قرار، ناامن و لرزان است. نسلی است که در سراسر وجود خود احساس «بیگانگی»، «ناانسانی» و «ناامنی» می‌کند و این همه ناشی از دورشدن از آموزه‌هایی است که انسان را به مدار امنیت و آرامش هدایت می‌نماید.

نسل کنونی در عین تراکم امنیت ظاهری به تزلزل روحی دچار شده و در عین استحکام و استقرار امکانات مادی و رفاهی و محافظت‌های گل‌خانه‌ای، از درون ناامن، نابردار و ناخرسند است.

امنیت پایدار بدون «وجدانی آزاد»، اراده‌ی آگاه» و «قلبی تابناک» امکان‌پذیر نخواهد بود. آن‌چه آدمی را از گوهر آرامش و اکسیر خوش‌بختی دور کرده است جابه‌جایی و وارونگی در پنداشت و انگاشت از مفهوم امنیت است. به همین سبب است که هر قدر برای امنیت بخشیدن به روح و روان خود بیشتر کوشش می‌کنیم به ناامنی و اضطراب خود بیشتر می‌افزاییم.

«توهمات ما چیزهایی هستند که بیش از هر چیز دیگر به ما شبیه هستند. هر کس درباره‌ی چیز مجهولی، تخیلی هماهنگ با طبیعت خود دارد[۲۰]».

اگر طبیعت ما نسبت به زندگی آن‌گونه که هست، منطبق گردد و ذهن و اندیشه‌ی آدمی به درک درستی از واقعیت‌ها دست یابد، آن‌گاه «خوف» رنگ «امنیت» به خود می‌گیرد و تمامی روی‌دادهای «دردافزا»، «جان‌افزا» می‌شود.

در توهّم «امنیت‌دهی»، «شبه امنیت» جای‌گزین «امنیت واقعی» می‌شود؛ «خوف فرسایش‌گر»، جای‌گزین «خوف آرام‌بخش» می‌گردد؛ «نشاط سطحی» به جای «نشاط باطنی» می‌نشیند؛ «خوش‌بختی بیرونی»، «خوش‌بختی درونی» را واپس می‌زند و «تنبیه و تهدید بشری» جای‌گزین «خوف و ترس الهی» می‌شود.

در چنین فضایی از امنیت‌جویی و امنیت‌خواهی است که آرامش آدمی و تعادل جوهری انسان از هم می‌پاشد و او در این توهّم، در کشف گم‌شده‌ی خود ناکام می‌ماند؛

به قول مولوی

آن‌چه را گنجش توهم می‌کنی

زان توهم گنج را گم می‌کنی

اما آن‌کس که ایمان الهی را بستر امنیت‌خواهی خود قرار داده است از هیچ حادثه و تکانه‌ای ناامن نمی‌شود.

در زندگی، لحظاتی هست که روح و روان به هر حالت که قرار گیرد در حال آرامش و در برابر ضربه‌ها و حادثه‌ها، استوار و پایدار است. این لحظه، لحظه‌ای است که آدمی خود را به خدا سپرده

و به قضای الهی تن داده است، یعنی همان تفویض و توکل که گنجینه‌ی آرامش و آسایش است.

آن‌کس که توکل بر خداوند را سرمایه و گنجینه‌ی امنیت خود قرار داده است، دگرگونی‌های روزگار و ناگواری‌های زندگی نه‌تنها او را از پای درمنی آورد بلکه همه‌ی این ناگواری‌ها و دگرگونی‌ها خود به پله‌ها و پایگاه‌های ارتقا و تعالی آدمی تبدیل می‌شود. این تلخی‌ها و دشواری‌ها نه‌تنها انسان را به بن‌بست نمی‌کشاند و راه او را مسدود نمی‌کند، بلکه به «برون‌رفت» از بن‌بست‌های زندگی مدد می‌رساند.

ترک «امنیت دنیوی» مقدمه‌ی تحکیم «امنیت اخروی» است. «خروج» از امنیت کاذبی و سکون‌زا، «ورود» به امنیت واقعی و معنا ساز را آسان می‌سازد.

ترک لذائذ ناپایدار و شادی‌های عارضی، زمینه‌ی ظهور نشاط پایدار و شادی‌های معنوی را فراهم می‌کند و استعلا بر ترس‌های غیر خدایی و رهایی از تهدیدها و ناامنی‌های دنیوی روح و روان آدمی را مستعد پذیرش رحمت و امنیت الهی می‌سازد.

برون‌رفت از منافع «خودخواهانه» و «خودپسندانه»، رهیافتی مطمئن برای تقویت و گسترش نیک‌بختی و آرامش‌طلبی انسان است. تنها با قرار گرفتن در مدار «خوف الهی» و اتکا به «آموزه‌های متعالی» است که «خودمیان‌بینی» انسان به «خامیان‌بینی» تبدیل می‌شود و «شعور دینی» و «شوق ایمانی» موجب فزونی امنیت و آرامش روان می‌گردد.

شاید بتوان گفت امنیت راستین عبارت است از آرامش نامرئی و آسایش درونی که از نگاه بیرونی و از منظر کالبدنگران و قالب‌اندیشان قابل رؤیت نیست. به عبارتی، امنیت یک تنفس آسمانی و احساس متعالی از هوای آرام‌بخش و فضای دل‌انگیز بهشت است.

بهشت، خود نماد آرامش و آسایش جاودانه است. بهشت، خانه‌ی امن ایمان‌یافتگان و تقوایندگان است که امنیت را به برکت ایمان تجربه کرده‌اند.

امنیت و آرامش معنوی در انسان رو به تعالی و پایدار نمی‌شود، مگر زمانی که آفتاب امید و درخشش ایمان از پس خوف الهی بر آن تابیدن گیرد. تنها به مدد این درخشش و نورافزایی است که جلوه‌ی زیبای «نفس مطمئنه» از پس ناآرامی‌ها و ناامنی‌های روزگار خودنمایی می‌کند. خداوند مقرر داشته است که ایمان مؤمنان گنجینه‌ی امنیت‌خواهانی شود که خوف الهی را پیشه‌ی خود ساخته‌اند.

چه چیز ناگوارتر از آن است که آدمی در پهنای زندگی اخروی و در گستره‌ی حیات برتر، تهی‌دست و ورشکسته‌ی سرمایه‌ی جاودانه‌ی زندگی خود باشد و در مقابل، چه چیز گوارتر از آن است که انسان در فراسوی «این‌جا» و «اکنون» چشم به افق آخرت و حیات جاودانه دوز و خود را در قلمرو توکل و رضا و تسلیم به آرامش رساند.

آغاز «امنیت‌ورزی» با آغاز خطردانی و «خوف آگاهی» همراه است. این دو، به منزله‌ی دو روی یک سکه برای معنا کردن یک‌دیگر، هم‌طراز و همتاز به پیش می‌روند تا آن‌جا که خوف از خداوند، امنیت از غیر خدا را به ارمغان می‌آورد. آن‌چه انسان را به زیستن در خطر و زندگی در بحران امیدوار می‌کند معنাজویی و کمال‌خواهی در پرتو این ناملایمات است.

به نظر می‌رسد فقدان معنا در زندگی و سایه‌افکنی اندوه و اضطراب از جمله عوامل ناامنی در انسان است. یعنی همان اضطراب با هیبت پنهان که هرگاه انسان می‌اندیشد باید امنیتی برای خود

فراهم سازد و به اعماق روح خویش بازگشت کند.

اما این کلام خداوند است که انسان را دعوت می‌کند تا از خودخواهی و امنیت موهومی که برای خود ساخته است، دور شود... کلام خداوند انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد و از این طریق او را از پوچی و اندوه و اضطراب آزاد می‌سازد.

انسان در عصر کنونی سعی می‌کند با توسل به علم و تکنیک جهان را به تصرف خود درآورد، ولی در واقع این جهان است که آدمیان را تصرف می‌کند. انسان سعی دارد که امنیت را از منابع تکنیکی و فنی تأمین کند اما این منابع اگر در جهت تعالی انسان نباشد، خود عامل برهم‌زدن امنیت انسان می‌شود.[۲۱]

انسان تلاش دارد با تکیه بر پول و ثروت و امکانات مادی، خود را بی‌نیاز کند، اما غافل از آن‌که این پول و ثروت است که انسان را اسیر خود می‌کند و بر انسان حاکم می‌شود و او را بیشتر و بیشتر نیازمند می‌سازد. اما ایمان به کلام الهی موجب رها شدن آدمی از امنیت تصنعی و فائق آمدن بر یأس و نومیدی است.

در این معنا پیام الهی، رها کردن امنیت شخصی آدمی و کسب آمادگی قلبی است تا انسان فقط در جهان ماورای نادیدنی و در مدار خداجویی امنیت یابد. این بدان معناست که «ایمان همان امنیت است».

بنابراین هر یک از ما به نوعی و به شیوه‌ای مخصوص به خود در جست‌وجوی تعادل و آرامش می‌باشیم. آرزوی دیرینه‌ی بشر دست‌یابی به زندگی آرام‌بخش بوده است. تمامی ادیان، آیین‌ها و فلسفه‌های کهن و جدید در واپسین آموزه‌ها و تلاش‌های خود در پی نشان دادن راه‌بردهای ماندگار برای تسکین روح و روان بشر از آلام و اندوه و اضطراب بوده‌اند.

«صورت» زندگی رابطه‌ی مستقیمی با «سیرت» آن دارد، زیرا بین «زنده‌بودن» و «زندگی کردن» فرق عمده‌ای وجود دارد. آن‌جا که زندگی نیست، زنده‌بودن به منزله‌ی پوششی برای مرگ فراگیر است و آن‌جا که سختی حضور ندارد، چالش و تلاش برای زنده‌ماندن معنا ندارد. زندگی مجموعه‌ای از سختی‌هاست. اگر چنین است، نباید در پی حذف ناامنی‌ها باشیم زیرا این اقدام ناشیانه، در افتادن با ذات زندگی است. پس چه باید کرد؟ چگونه زندگی را ایمن و آسایش‌بخش کنیم؟ چگونه می‌توان در کشاکش چالش‌های دردناک زندگی، عمق آرامش هستی‌بخش را حس کرد؟ چگونه در «سختی»ها، «آسایش» را حس کرد؟ و در رنج و دشواری به لذت و فرح‌بخشی دست یافت؟ تنها در صورتی می‌توان به این تحول ناب دست یافت که از دل ناامنی، امنیت را پدید آوریم و از درون هراس و اضطراب، معنا و هستی ناب را حس کنیم. «مناذرمانی در مشکلات»، «خودمهاری در نابسامانی» و «خوددرمانی در اختلالات» موجب پالایش و تصعید مشکلات و رنج‌ها می‌شود. پس، یگانه راه آرامش در حضور رنج و درد، کشف توانمندی‌های درون از خلال تجربه‌های ناامنی و نابرخورداری از امکانات است، زیرا انسان تنها در فقدان امکانات است که به مهارت اقتداریابی دست می‌یابد. چشیدن شیرینی زندگی در حاکمیت تلخی‌های آن است.

اما به راستی چه چیز زندگی را مشکل می‌سازد؟ و چه چیز درمان‌گری را آسیب‌زا می‌کند؟

چیزی که زندگی را دشوار می‌سازد، وجود ناامنی و محرومیت نیست بلکه شیوه‌ی رویارویی و نحوه‌ی معناکردن آن‌هاست. آن‌چه ما را رنج می‌دهد، اشیا و پدیده‌های به ظاهر ناامن نیست، بلکه اندیشه‌ها و نگرش‌های خودآگاه و ناخودآگاه ما نسبت به امنیت و ناامنی است! [۲۲] و آن‌چه روان ما را آزرده می‌سازد،



درمان‌گری‌های درون‌زا و آسیب‌زایی است که به نام مرحم زخم بر وجود خود تحمیل می‌کنیم. سختی‌های زندگی بنا بر ماهیتی که دارند سبب انتقال احساس ناکامی یا اندوه، غم، ندامت، گناه، خشم، ترس، اضطراب، نومیدی و افسردگی می‌شوند. این حالات رنج‌آور، در پاره‌ای از موارد از دردهای جسمی نیز آزار دهنده‌تر هستند، اما با این وجود عمق شادی، شادکامی، وجد درونی، لذت معنوی و آسایش روانی، انبساط خاطر، بهجت روحی، فرحناکی اندیشه، طرب‌انگیزی دل و روانی روان آدمی ارتباط مستقیمی با عمق رنج ما دارند. برای درک عمیق‌تر و فهم شفاف‌تر تمایز بین امنیت‌دهی و امنیت‌ورزی، سروده‌ای زیبا از متفکر و ادیب معاصر «جبران خلیل جبران» در باب مفهوم شادی و اندوه می‌آوریم تا بتوان همین معنا را در قلمرو «امنیت» و «ناامنی» و «امنیت‌دهی» و «امنیت‌ورزی» مورد مقایسه داد؛ آن‌جا که می‌گوید

آن‌گاه زنی گفت با ما از شادی و اندوه سخن بگو

و او پاسخ داد

شادی شما همان اندوه بی‌نقاب شماست.

چاهی که خنده‌های شما از آن بر می‌آید، چه بسیار که با اشک‌های شما پر می‌شود.

و آیا جز این چه می‌تواند بود؟

هر چه اندوه، درن شما را بیشتر بکاود، جای شادی در وجود شما بیشتر می‌شود.

مگر کاسه‌ای که شراب شما را در بر دارد، همان نیست که در کوره‌ی کوزه‌گر سوخته‌است؟

مگر آن نی که روح شما را تسکین می‌دهد، همان چوبی نیست که درونش را با کارد خراشیده‌اند؟

هرگاه شادی می‌کنید، به ژرفای دل خود بنگرید تا ببینید که سرچشمه‌ی شادی به جز سرچشمه‌ی آندوه نیست.

و نیز هر گاه اندوهناک هستید، باز در دل خود بنگرید تا ببینید که به راستی گریه‌ی شما از برای آن چیزی است که مایه‌ی شادی شما بوده است.

برخی از شما می‌گویند «شادی برتر از اندوه است» و عده‌ای می‌گویند «نه اندوه برتر است».

اما من به شما می‌گویم که این دو از یک‌دیگر جدا نیستند.

این دو با هم می‌آیند، و هرگاه شما با یکی از آن‌ها بر سر سفره می‌نشینید، به یاد داشته باشید که آن دیگری در بستر شما خفته است.

به راستی، شما همچون ترازویی میانِ اندوه و شادی خود آویخته‌اید.

فقط آن‌گاه که خالی هستید در یک تراز آرام می‌مانید.

هر گاه که خزان‌دار، شما را بر می‌دارد تا زر و سیم خود را اندازه گیرد، شادی و اندوه شما ناگزیر زیر و بر می‌شود.[۲۳]

ارجاعات

[۱] - رک «نظریه‌های روان‌شناسی شخصیت»؛ مراحل رشد تحوّل روانی- اجتماعی از دیدگاه اریکسون و دو قطبی بودن تحوّل، از جمله کتاب پیشگامان روان‌شناسی رشد، ویلیام کرین؛ ترجمه‌ی فرید فدایی.

[۲] - ارغنون؛ شماره‌ی ۵ و ۶؛ ص ۱۲۷.

[۳] - ایمان مصدر باب افعال از ریشه‌ی «أمن» است و امن در زبان عربی به معنای امنیت داشتن و اعتماد ورزیدن و روی کردن است و واژه‌های «امانت» و «امان» نیز از این ریشه برگرفته شده است. فعل «أَمَنَ»، هم به معنای باورکردن و اعتماد خود را ظاهر کردن است و هم با حرف اضافه‌ی «ب» به معنای حمایت کردن، امان دادن و امنیت بخشیدن به کار رفته است. به نقل از مقاله‌ی ایمان در سنت اسلامی؛ لویی گارد؛ ترجمه‌ی کامران فانی؛ کیان ۵۲.

[۴] - غرر الحکم ۷۷۱۷.

[۵] - همان ۲۶۱۱۴۶.

[۶] - همان ۲۵۶۶۱.

[۷] - رک فصل‌نامه‌ی نگاه نو؛ شماره‌ی ۴۴؛ بهار ۷۹.

[۸] - رک تجدد و تشخص؛ گیدنز؛ ترجمه‌ی ناصر موفقیان.

[۹] - تعبیری از نیچه؛ به نقل از کتاب چنین گفت زرتشت.

[۱۰] - تجدد و تشخص؛ آنتونی گیدنز؛ ترجمه‌ی ناصر موفقیان.

[۱۱] - going-on being

[۱۲] - همان منبع؛ ص ۱۷۸.

[۱۳] - Cultivated - risk

[۱۴] - كَم مِّنْ خَائِفٍ وَقَدْ يَهْ خَوْفُهُ عَلَىٰ قَرَارِهِ الْأَمَنِ، غرر الحکم؛ ج ۱؛ ص ۳۴۴ (حدیث ۲۶۰۷۴۲)

[۱۵] - خوف حقیقی آن است که نه ندامت برانگیزد و نه اعتراض. خراز حکایت می‌کند «روزی درباره‌ی خوف نزد عارفی شکوه می‌کردم؛ عارف گفت من آرزو دارم که کسی را ببینم که بداند خوف از خدا چیست. بعد گفت بیشتر خائفان برای خود از روز شفت به نفس خود و برای این که نفس خود را از امر خدای عزّ و جل خلاص کنند، از خدا خوف دارند». ترمذی می‌گوید «خوف در بند داشتن دل است از روی تعظیم عظمت خدا. عمل آن گریز از برابر خشم خدا؛ دور از هر چه تو را از خدا دور کند. ضدّ آن امن است» (برگ ۲۱۱ الف). به نقل از تفسیر قرآنی و زبان عرفانی؛ پل نوپا؛ ترجمه اسماعیل سعادت.

[۱۶] - غرر الحکم؛ حدیث ۳۶۲۷۱۱؛ ج ۱؛ ص ۱۹۲.

[۱۷] - همان؛ ۲۵۷۶۱۱.

[۱۸] - همان؛ ۲۵۸۹۲۴.

[۱۹] - همان؛ ۲۳۸۸۲.

[۲۰] - ویکتور هوگو.

[۲۱] - تجدد و تشخص؛ آنتونی گیدنز؛ ترجمه‌ی ناصر موفقیان.

[۲۲] - بخشی از این مطالب از مقاله‌ی خوف امنیت‌زا؛ تألیف نگارنده مندرج در کتاب دری به شهر دانش؛ استخراج شده است.

[۲۳] - رک پیامبر و دیوانه؛ جبران خلیل جبران؛ ترجمه‌ی نجب دریابندری؛ ص ۵۸.

بهار عربی و خزان استبداد



محمد احمدیان

به موازات حیات اجتماعی نزاع و کشمکش صاحبان قدرت و شهروندان مدنی قدمت و سابقه دارد. چون عرصه‌ی اجتماع صحنه و میدان مبارزه‌ی دو نیروی حق و باطل است. و پیام تاریخ از منظر و نگاه دینی و جامعه‌شناسی قرآنی این نتیجه، به دست می‌آید. هرچند این نظریه از دیدگاه مکاتب مختلف متفاوت است. بیشتر کشمکش‌های انقلابی منجر به انقلاب شده و نتیجه‌ی مطلوب به دست آمده؛ و گاهی صدای حق‌خواهی انقلابیون در نطفه خفه شده است. بالا رفتن سطح انتظارات و توقعات در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بستری مناسب را برای بروز اعتراضات فراهم کرده‌است. اندیشه‌های برابری مطرح، و مشارکت دموکراتیک و آزادی بیان و اندیشه، به این گونه اعتراضات نیروی بیشتری بخشیده‌است. هر چند کسانی همانند «جیمز دیویس» بر این باورند که فقر یا محرومیت مردم را انقلابی نمی‌کند، بلکه احتمال وقوع جنبش‌ها و انقلاب‌ها زمانی که بهبودی در شرایط زندگی مردم پدید می‌آید، بیشتر است (۱) ولی آنچه مسلّم است، برخلاف نظریه‌ی فوق، جنبشهای عدالت‌خواهی که اخیراً شمال آفریقا و خاورمیانه را درنور دیده‌است، نتیجه‌ی محرومیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی چندین دهه است؛ که ملت‌ها را متحد و یکپارچه علیه نظام‌های حاکم شورانیده است و یک‌صدا شعار «ارحل» سر می‌دهند. اگر با دقت از زاویه‌ی جامعه شناسی سیاسی به حوادث کشورهای عربی نگاه کنیم، این‌گونه جنبش‌ها، جنبش‌های دگرگون‌سازی هستند؛ که هدف آن‌ها تغییرات فراگیر و گسترده در جامعه است. و هرچند گاهی همانند لیبی تبدیل به خشونت و جنگ داخلی می‌شود؛ اما با توجه به حمایت مردمی هم سریع است و هم عظیم.

ریشه‌ی تمامی جنبش‌های انقلابی اخیر، به ساختار سیاسی حاکمیت کشورهای انقلابی برمی‌گردد. در تمامی این کشورها نظام‌های تک حزبی، از نوع اشراف سالاری - نه مردمی - حزب حاکم و «خانه‌ی قدرت» همانند حزب «سیز» لیبی، با تمرکز قدرت در یک نهاد سیاسی غیر حکومتی قد علم کرده‌است و هر چه حزب بخواهد به وسیله‌ی دستگاه‌های اجرایی عملی می‌شود. وزرای دولت، نمایندگان مجلس و کارکنان بخش‌های عمومی و غیره، همه ریزه‌خوار خوان حزب، و مأمور اعمال اراده‌ی آنند. (۲) احزاب حاکم در کشورهای بحران‌زده‌ی سیاسی غافل از اینکه «توسعه‌ی بیشتر» بر پایه‌ی «قدرت کمتر» استوار است. زیرا صاحب نظران بر این باورند که امروزه «آزادی‌گری» شعار مقبول و جا افتاده‌ی دنیای فعلی است؛ حتی نظام کمونیستی بعد از کنگره‌ی

بیستم حزب کمونیست شوروی (سابق)، آن‌را تأیید کرد. ولی متأسفانه در جوامع رشد نیافته «پر قدرتی»، بیشتر حکومت‌ها به چشم می‌خورد (تا حضور مردم)، و سهم مداخله‌گری ارگان‌های حاکم در زندگی سیاسی و اجتماعی روز به روز بیشتر می‌شود. (شریعت‌پناهی ۸۳ ص ۳۵۸)

اربابان معرفت در حوزه‌ی سیاسی دو عامل و محور را در شکل‌گیری قدرت دخیل می‌دانند: یکی «سلطه» و دیگری «صلاحیت» است. در حقیقت «قدرت» ترکیبی از این دو عامل است. در نظام‌هایی که امروزه مردم محروم، علیه نظام‌های سیاسی قیام کرده‌اند، تنها با یک محور قدرت سیاسی که همانا «سلطه» است، خود را بر مردم تحمیل کرده‌اند و فاقد هرگونه مشروعیت و صلاحیت سیاسی هستند. زیرا این صلاحیت برآورد و نتیجه‌ی آراء عمومی است. «ژان ژاک روسو» در تبیین مفهوم «کثرت و مردم» حاکمیت مردم را، حاصل جمع حاکمیت تقسیم شده در میان افراد می‌دانست. این نظریه امروزه تحت عنوان «حاکمیت تقسیم شده» شهرت دارد، و باید لزوماً بر آراء عمومی تکیه داشته باشد. «روسو» می‌گوید: اراده‌ی عمومی در برگیرنده‌ی دو فکر است: شمار رأی دهندگان، و منافع مشترکی که دارند. (شریعت‌پناهی، ۸۳ ص ۲۱۸) روسو در جای دیگری می‌گوید: اراده باید از «همه برآید و برای همه به کار رود». (۳) زیرا اگر نظامی مشروعیت خویش را که برخواسته از اراده و رضایت عمومی است، از دست بدهد، اقتدار آن نظام تنها در سلطه، که عبارتست از فرمان «فرا دست بر فرودست» تجلی پیدا می‌کند. (عالم، ۸۰، ص ۱۰۴) و چنین فکری امروزه مقبول و پذیرفته‌ی محافل سیاسی و اجتماعی نیست و سرانجام منجر به بحران و تحولات سیاسی می‌شود.

نظام و دولت‌هایی که مشروعیت آنان برخاسته از اراده‌ی عمومی است، حکومت «اکثریت بر اقلیت» می‌باشد. چون اجماع کلی اجتماع و اراده‌ی عمومی واحد، امری غیرممکن است. لذا حکومت اکثریتی، نتیجه‌ی رأی عمومی و اراده‌ی اکثریت بوده‌است؛ و کسی که این اکثریت را بدست آورد، زمام امور را بدست می‌گیرد. و شرط اصولی و اساسی رعایت «حقوق اقلیت» می‌باشد. و نباید اقلیت کنار گذاشته شود؛ اما امروزه در اکثر کشورهای رشد نیافته‌ی سیاسی و مدنی، احزاب حاکم و یگانه‌ی وابسته به حاکمیت، نه تنها اکثریت نیستند، بلکه اقلیتی هستند که حقوق اکثریت جامعه را مورد تعدّی و تجاوز قرار می‌دهند. احزاب حاکم در کشورهای عربی در حال انقلاب، گویای این واقعیت سیاسی و اجتماعی بوده، و عامل اصلی برای بحران و آشوب‌های داخلی در آن کشورها می‌باشند. دولت‌هایی با این ساختار، هدف و رسالت خویش را فراموش کرده‌اند و از «همه برآمده و برای خود کار کردن» را سرلوحه‌ی برنامه‌های خود قرار داده‌اند.

رسالت دولت‌ها تأمین زندگی خوب برای انسان‌هاست. به قول «جان لاک» «خیر عمومی» تبدیل به خیر و برکت برای اقلیتی است، که در رأس قدرت قرار گرفته‌اند. و سرانجام رؤسا و دولت‌مردان این حکومت‌ها کشتن بدون محاکمه در خرابه‌های مناطق جنگ زده؛ و یا میز محاکمه‌ی عدالت خواهان است!! «آدام اسمیت» سه هدف اصلی و محوری برای دولت‌ها بیان می‌کند:

۱- حفظ دولت از تجاوز خارجی

۲- حمایت از افراد در برابر بی‌عدالتی یا سرکوب از سوی اعضا و افراد دیگر (جامعه).

۳- ایجاد حفظ آثارِ خاص و نهادهای عمومی. (عالم، ۸۰، ص ۲۳۹)

«فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» حشر/ ۲

«ای خرمندان! درس عبرت بگیرید».

ولی برعکس اغلب حاکمان این نظام‌ها، خود عامل تجاوز و

تعذّی به شهروندان هستند؛ و بستر تجاوز و حمله به بهانه‌ی دفاع از حقوق شهروندان را برای بیگانگان فراهم می‌کنند. انقلاب‌های به راه افتاده در کشورهای عربی در شمال آفریقا و خاورمیانه، چه کشورهایی که انقلاب آنان به پیروزی رسیده و چه کشورهایی که در اتاق انتظار محافل سیاسی و اجتماعی هستند، نمونه‌های روشن و واضح این بی‌عدالتی است. و علت اصلی و منشأ این اعتراضات ملی، عدم توزیع خردمندانه‌ی قدرت است. زیرا یکی از شاخص‌های نظام مردمسالار، توزیع خردمندانه‌ی قدرت است. (شریعت‌پناهی، ۸۳، ص ۶۴۸)

فساد و تمرکز قدرت از منظر قرآن

تمرکز قدرت به این معنی که «قدرت» متمرکز و اختیارات بی‌حدّ و شمار، وقتی در اختیار یک نفر یا یک اقلیت کوچک باشد و قوانین و سازکارهای اصولی برای مهار یا سهمیم کردن دیگران نباشد، منجر به فساد می‌شود. روی همین اساس تفکیک قوا، در حقیقت به نحوی تضعیف قوا و جلوگیری از تجمّع قواست (۴) از منظر سیاسی و دینی مهار و توزیع قدرت اصلی اجتناب ناپذیر است. «لرد آکتن» فیلسوف انگلیسی در این رابطه جمله‌ی مشهوری دارد که رعایت آن تضمین سعادت بشریت در نظام‌های سیاسی و اجتماعی است. «قدرت فساد می‌آورد، قدرت مطلق، فساد مطلق می‌آورد». (سروش، ۸۶، ص ۳۱۵)

در آیه‌ی (۲۵) سوره‌ی حدید که اشاره به قسط می‌کند؛ قسط مدنظر قرآن، همان توازن سیاسی و اقتصادی است. در واقع می‌توان گفت: «سهم عادلانه‌ی متناسب قدرت» برای کارگزاران سیاسی است تا منجر به «خیر عمومی» جامعه گردد. روی همین اساس است که برای مهار قدرت تئوری «عدالت حاکم» در نظام‌های سیاسی مطرح می‌شود. پس به عنوان یک قاعده‌ی کلی به جای «حاکم عادل» - که احتمال وجود آن نادر است - نظام‌های سیاسی، یک ساختار «عادلانه» نیازمند است، زیرا در سایه‌ی چنین ساختار عادلانه‌ای مفسده‌ی «قدرت» مهار می‌شود. چون رابطه‌ی بین «عدالت» و «قدرت» یک رابطه‌ی نامتقارن است، همانند دو کفه‌ی ترازو، سنگینی یکی، سبکی دیگری را به دنبال دارد. هر چند ممکن است کسانی با وجود قدرت، در نهایت عدالت رفتار نموده باشند، ولی نوادر تاریخ ملاک و معیار کلی برای نظام اجتماعی و سیاسی نمی‌باشد. منشأ «فساد قدرت» قسمتی به بیرون و جامعه برمی‌گردد که مکانیسم مهار و کنترل آن را لحاظ نکرده باشد؛ و قسمتی به درون انسان مربوط است. نفس انسان مجهّز به دو نیروی «تقوا» و «فجور» است. اگر نیروی تقوا در درون انسان ضعیف گردد و نیروهای بازدارنده‌ی درونی عمل نکنند یا کارایی نداشته باشند، «فجور» رشد یافته و فساد در هر زمینه‌ای که باشد اثرات مؤثری به جامعه منتقل می‌کند. در این راستا قرآن پرده از شخصیت درونی انسان برمی‌دارد و تصویری از درون انسان به نمایش می‌گذارد.

وَ نَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) / شمس «و سَوَّگند به نفس آدمی، و به آن‌که او را ساخته و پرداخته کرده‌است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده‌است)؛ سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده‌است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده‌است)».

البته هیچ تعارضی بین «تقوا» و «قدرت» مبنی بر اینکه کسی که دارای قدرت باشد، فاقد تقوا و کسی که فاقد قدرت باشد، حتماً متقی است، وجود ندارد. بلکه به موازات افزایش قدرت در بیرون، به همان اندازه به قدرت درونی «تقوا» نیاز است. پس شکل‌گیری این تئوری امر مشکلی است. لذا کنترل نفس از طریق کنترل قدرت بیرونی یعنی قوانین و مقررات و ساز و کارهای اجرایی قانونمند، از فساد قدرت در شخص واحد یا اقلیت کمی، سبب سلامت فرد

و جامعه خواهد بود.

چنان‌که اشاره کردیم قدرت فساد می‌آورد؛ فرقی نمی‌کند قدرت سیاسی باشد یا قدرت اقتصادی. در واقع می‌توان گفت: قدرت پدیده‌ایی است که اگر مهار نشود، منجر به فساد می‌شود. در سوره‌ی حشر که یکی از سوره‌های مدنی است. قسمت اوّل سوره رویارویی نیروهای اسلام با یهودیان «بنی‌نضیر» در مدینه را تصویر نمایی می‌کند. یکی از موضوعاتی که در مباحث اصلی سوره مطرح است، توزیع غنایم پیدست آمده‌است.

آیه‌ی «كَیْ لَا یَكُونَ ذُولُهُ بَیْنَ الْأَغْنِیَاءِ مِنْكُمْ» حشر/ ۷ (این بدان خاطر است که اموال، تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد». در تفسیر این آیه سید قطب می‌گوید: «اسلام به طور کلی نظام و سیستم اجتماعی خود را به گونه‌ای استوار و برقرار داشته‌است که این قانون بزرگ را تحقّق بخشد و پیاده کند. قانون بزرگی که قید واقعی و بند حقیقی بر حق مالکیت فردی، در کنار سائر قید و بندهای دیگر است. (۵) حال اگر قید و بند برای ثروت ضرورت دارد، تمرکز آن در دست اغنیاء از نظر قرآن امری غیر مطلوب است. یعنی بهره‌مندی دیگران از آن و جلوگیری از تمرکز آن در دست کسانی که منجر به فساد شود. پس هرگاه تمرکز «قدرت ثروت» فسادآور باشد، تمرکز «قدرت سیاسی» اولی‌تر و توزیع آن بدون تردید پایه‌ی اصلی و اساسی برای قسط و عدالت در جامعه خواهد بود. به طور مسلم حقوق شهروندان در نظامی تحقّق‌پذیر است که عدالت حاکم باشد، رابطه‌ی بین برقراری عدالت و توزیع یک رابطه‌ی منطقی است؛ تا رابطه‌ی بین تمرکز قدرت و عدالت. در واقع همان نظام تفکیک قوا به صورت واقعی است، خاصتاً جدایی بین قوّه‌ی مجریه و قوّه‌ی قضائیه. برای بیان روشنی از موضوع، نگاهی به سوره‌ی قریش می‌اندازیم، چون تصویری از نظام اجتماعی و رابطه‌ی بین دو اصل اساسی «امنیت» و «اقتصاد» را بیان می‌کند.

اطاعت فرمانبران و صداقت فرمانروایان

«لئون دوگی» حقوقدان مشهور فرانسوی، سیاست را رابطه‌ی بین «فرمانروایان» و «فرمانبران» یا «اطاعت‌کنندگان» و «دستوردهندگان» می‌داند. (شریعت‌پناهی، ۸۳، ص ۳۹) در این راستا اداره‌ی جامعه و حاکمیت سیاسی در گرو تعامل و تعهدات این دو گروه در هر جامعه‌ای است. این دو گروه انسانی در ممالک و دولت‌های انقلابی و در حال انقلاب در آفریقا و خاورمیانه، مسلمان هستند و ادّعای اسلامی دارند؛ و اکثریت قریب به اتفاق شهروندان این کشورها دارای باور و عقیده‌ی اسلامی می‌باشند. یکی از حقوق مسلم آنان این است‌که؛ میثاق ملی و قانون اساسی این کشورها برگرفته از باور دینی آنان باشد؛ و هم شهروندان و هم دولت‌مردان و رجال سیاسی پایبند به آن باشند. زیرا اصول و اساس رابطه‌ی بین دولت و ملت، فرمانروایان و فرمانبران، براساس «قرار اجتماعی» و قانون اساسی استوار است. از دیدگاه «جان لاک» حکومت کارگزار دولت، برای عملی کردن «اراده‌ی اجتماعی مردم» است. (عالم، ص ۳۰۰) «دولت وسیله و انسان هدف» است. هدف حکومت «خیر اجتماع» است و کار آن صرفاً برقراری نظم نیست، بلکه باید افزود بر آن، در راه رفاه مردم، بر آنان حکم براند و از نظر «ارسطو» دولت به خاطر زیستن به وجود می‌آید و به خاطر خوب زیستن ادامه می‌یابد. (علم/ ۸۰/ص ۳۷۵) رفاه انتظار از دولت، برای تأمین حدّ اعلاّی پیشرفت و ترقّی مردم است. تنظیم این رابطه‌ی «حق و تکلیف» بین حاکمیت و مردم، التزامی دو جانبه می‌باشد؛ شهروندی که قدرت اجرایی خود را در قالب رأی و حمایت به اقتدار و حاکمیت واگذار می‌کند؛ ملزم به اطاعت و فرمان‌بری از اقتدار سیاسی حاکم است؛ در قبال آن حاکمیت هم براساس توافق و انجام تعهدات ملزم به رعایت کلیّه‌ی حقوق شهروندان است. اهل نظر این حقوق را تأمین «رفاه» و «خیر اجتماع» نام

می‌برند. در این مورد از منظر دینی در قرآن، خداوند در سوره‌ی «قریش» در راستای تأمین دو محور اصلی از حقوق قریشیان که یکی «امنیت» و دیگری «ثروت» و تأمین نیازهای مالی آنان است، مطرح نموده‌است. برداشت سیاسی اجتماعی از سوره؛ رابطه‌ی دقیق بین اطاعت و حقوق اجتماعی و سیاسی فرد و جامعه، با حاکمان است.

جستاری پیرامون سوره‌ی قریش

در سوره‌ی قریش اشاره به دو موضوع اجتماعی؛ یکی تأمین «معیشت» و دیگری تأمین «امنیت» است. رابطه‌ی بین «امنیت» و «ثروت»، یک رابطه‌ی تنگاتنگ و نزدیک است. می‌توان گفت: امنیت و ثروت یا «سیاست» و «اقتصاد» دو قلو هستند. زیرا علاوه بر اینکه بر همدیگر تأثیر مستقیم دارند، هردو یک رسالت را برعهده دارند که آن هم فراهم کردن «رفاه و آسایش» در جامعه است. این دو عنصر مولود یک نظام سیاسی و اجتماعی «عدالت محور» می‌باشند. هر گاه در جامعه‌ای چتر عدالت آن دو را فراگیرد، به رشد و بالندگی خود می‌رسند. امنیت سیاسی و اقتصادی و توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی، شعار اصلی و محوری سیاست‌مداران و نظریه‌پردازان در عرصه‌های سیاست و اقتصاد است.

بعضی از صاحب نظران گاهی توسعه‌ی سیاسی را مقدّم بر توسعه‌ی اقتصادی قلمداد نموده‌اند، و بالعکس کسان دیگری توسعه‌ی اقتصادی را مقدّم بر توسعه‌ی سیاسی می‌دانند. ولی نظر مؤلف بر این است که نه‌تنها رشد توسعه‌ی اقتصادی بدون توسعه‌ی سیاسی امری غیرممکن است، بلکه ثروت و دارایی که زیرمجموعه‌ی رشد اقتصادی است، بدون توسعه‌ی سیاسی با چالش و ناامنی روبرو می‌شود. اگر نظام‌هایی به رشد اقتصادی رسیده‌اند، در مرحله‌ی اوّل به رشد و امنیت سیاسی دست یافته‌اند. زیرا رشد و توسعه‌ی سیاسی حافظ و پاسدار رشد اقتصادی و توسعه‌ی آن است.

در آیه‌ی (۲۵) سوره‌ی حدید «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لْيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافَعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»

دو واژه‌ی کلیدی «قسط» و «حدید»، در آیه بیانگر این موضوع است، که حدید مظهر «قدرت» است. قدرتی که حامی و نگهدار قسط و عدالت می‌باشد. حال اینکه مظهر قدرت ممکن است در بخش سیاسی یا در بخش مادی و اقتصادی، یا هر دوی آن بروز کند. در سوره‌ی قریش خداوند همزادی، همسویی و هم‌رسالتی این دو رکن رکن اجتماعی را که عبارتند از «ثروت» و «امنیت» به تصویر می‌کشد. «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَحْمَةُ الرَّحْمَةِ وَالصَّبْرُ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» «به خاطر انس و الفت قریش، به خاطر انس و الفت ایشان به کوچ زمستانه و تابستانه‌ی (بازرگانی به سوی یمن در زمستان، و به سوی شام در تابستان) بایستی خداوندگار این خانه‌ی (خدا، کعبه) را بپرستند (که این امن و امنیت را در طول راه و در شهرها و کشورهای پر از کشمکش و ستم و جنگ و غارت، برای ایشان فراهم آورده‌است).

خداوندگاری که از گرسنگی ایشان را رهانیده‌است، و خوراکشان داده‌است، و آنان را از خوف و هراس (راهزنان قبائل در راه‌ها، و ستمگران و قلدران در شهرها و کشورها رهائی بخشیده‌است و) ایمن ساخته‌است».

هرچند سوره‌ی قریش اشاره به یک موضوع تاریخی قبل از اسلام است؛ آن هم گردش کاروانهای تجاری که در فصول مختلف به دنبال تجارت و معیشت بودند، امّا پیام سوره تنها این نیست. بلکه می‌توان مسائل دیگری از آن برداشت نمود. اگرچه مفسران

تنها جنبه‌ی تجارت فصول و عبودیت خداوند را در تفاسیر ارائه داده‌اند. امّا می‌توان این سوره را اصول اساسی برای یک نظام سیاسی و اجتماعی تلقی نمود. زیرا اگر تنها به بحث تاریخی و تجارت قبیله‌ی قریش نگاه نکنیم و از منظر جامعه‌شناسی سیاسی به آن بنگریم نکات ذیل از سوره برداشت می‌شود:

۱- انس و الفت قریشیان به خاطر هدف واحد آنان که همان تجارت در فصول با مقصد متفاوت است. هدف مشترک سبب وحدت قبیله‌ای و تحکیم روابط اجتماعی آنان بود. تفسیر کشف می‌گوید: «کلمه‌ی ایلاف» متعلق به «فلیعبدوا» است، خداوند به آنان فرمان می‌دهد، به پاس شکر انس و الفت این سفر زمستانی و تابستانی، تا او را پرستش کنند. در محور دوّم سوره فلیعبدوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ۳ خداوند قریشیان را امر به پرستش می‌کند. این پرستش همان اطاعت محض در فرمانبری و دوری از نواهی خدایی است؛ که آنان را از گرسنگی رهانید و «جان» و «مال» آنان را از خوف ناامنی، ایمن ساخت. (۶)

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ۴ ، «خداوندگاری که از گرسنگی ایشان را رهانیده‌است و خوراکشان داده‌است، و آنان را از خوف و هراس (راهزنان قبائل در راه‌ها، و ستمگران و قلدران در شهرها و کشورها، رهایی بخشیده‌است و) ایمن ساخته‌است».

جای بحث نیست که خداوند شایسته‌ی پرستش و عبادت است. چون تنها در پرستش و بندگی او، انسان از بندگی نفس، و بندگان رهایی می‌یابد. امّا در این جا در قبال مجموعه نعمت‌هایی که به قریشیان عطا نموده‌است، ایشان را مکلف به پرستش می‌کند. این امر به پاس‌داشت و شکرگزاری است. در این سوره دلیل قطعی و اقناع‌بخش پرستش را بیان می‌کند و آنان را وادار می‌کند که مبدا فراموش کنید؛ علاوه بر نعمت‌های دیگر، نعمت‌های ویژه و اختصاصی به شما بخشیده‌ام؛ یکی تأمین «معیشت» و دیگری «امنیت» است. این محور از دو بخش تشکیل شده‌است؛ «فرمانبران و فرمانروا» یا اطاعت‌کنندگان و اطاعت‌شونده؛ فرمانبران به صورت خاص در سوره، قریشیان هستند؛ و به صورت عام تمام مخاطبان قرآن و دستورات الهی را شامل می‌شود. و فرمانروا، خداوند متعال است. این سوره و سیاق آن، پیام دیگری برای «حاکمان» دارد؛ در واقع قسمت اصلی و پیام اصلی سوره است. خداوند تصریح می‌کند، من اگرچه خالق و صاحب مرگ و حیات هستم؛ ولی در قبال خدمات ویژه و اساسی از من اطاعت کنید. این محورهای اساسی عبارتند از:

الف - اتحاد و همبستگی قریشیان در وحدت و هدف.

ب - انس و الفت، در دو سفر تابستانی و زمستانی به یمن و شام.

ج - رفع گرسنگی و حفظ جان و نجات از قحطی.

د - تأمین امنیت داخلی و خارجی.

در این سوره آنچه در رابطه با فرمانروایان، و فرمانبران، حاکمان و ملت‌هایشان به ذهن متبادر می‌شود، اطاعت و فرمانبری در چارچوب تکلیف اجتماعی و سیاسی است که به دنبالش حقوقی مبتنی بر آن تکالیف خواسته شده‌است. فراهم کردن بستر وحدت میان ملت‌ها در قالب امت واحد سیاسی؛ یکی از حقوق شهروندان است، که در سوره‌ی قریش از اهداف واحد آنان برداشت می‌شود. زیرا تفرقه، مایه‌ی ذلت و خواری اقوام و ملت‌ها است. «فَرَّقَ تَسُدَّ» که تاکتیک پنهان سیاسی اغلب حاکمان است، هم نظام اجتماعی سیاسی و هم رابطه بین دولت و ملت را متزلزل می‌کند. پس اطاعت ملت‌ها از حاکمیت در گرو فراهم‌کردن بستر وحدت است.

۲- محور تکلیف‌مدار دیگری در سوره، فراهم کردن زمینه‌ی سفر داخلی و خارجی است. خداوند بر قریشیان منت می‌گذارد، امنیت و عزّت هر قوم و ملتی در گرو دیپلماسی مطلوب و عزّتمند روابط خارجی است؛ و صیانت از مال و جان از ضرورت‌های اولیه هر

جامعه‌ای می‌باشد؛ که این رسالت مهم برعهده حاکمان و دولت‌ها است. بنابراین درخواست اطاعت، شایسته‌ی حاکمی است که دراین راستا، گام مؤثر و موفق را برداشته باشد. مبارزه با فقر و عوامل فقرآفرین در راستای صیانت جان شهروندان و نجات دادن آنها از مرگ و گرسنگی یکی دیگر از وظایف اصلی و محوری حاکمان و فرمانروایان است. زیرا انسان گرسنه و نیازمند از کسی اطاعت می‌کند که در فکر جان و مال او باشد. و سرانجام تأمین امنیت ملی جامعه، در مقابل تجاوز خارجی، چه امنیت مدنی و چه امنیت سیاسی، اساس پایداری حاکمیت است. زیرا امنیت سیاسی تأمین بخش توسعه اقتصادی است. هیچ حاکمیتی نه تنها اطاعت طلبی او امری پذیرفته نیست، بلکه استقلال او دست خوش بحران داخلی می‌گردد. پیام اصلی سوره قریش، پرستش خداوند در مقابل نعمت‌های عطا شده به قریشیان، همان اطاعت ملت‌ها از حاکمان در مقابل ارائه خدمات اصلی وکلیدی سیاسی و اجتماعی؛ به ویژه تأمین امنیت و معیشت است. ولی متأسفانه اگرچه اغلب حاکمان شعار «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» را سر می‌دهند. نه امنیت را تأمین می‌کنند و نه به معیشت و رفاه جامعه که اثرات توسعه اقتصادی است، عنایت می‌کنند. و هر چه سلطه خود را تحکیم کنند، انتظارات اطاعت از ملت و شهروندان در آنان بیشتر می‌شود. لذا این سوره‌ی کوتاه برای دولت‌مردان جامعه، خط و نشان سیاسی و اجتماعی تدوین و تعیین می‌کند.

۳- محور سوّم سوره‌ی قریش، از یک طرف پیوند معیشت و امنیت و از طرف دیگر تأمین آن‌دو است. گویی هر جامعه‌ایی بی‌نیاز از این دو محور اصلی وکلیدی نیست. هیچ جامعه‌ای به پیشرفت واقعی نمی‌رسد، مگر اینکه نظام حاکم این دو نیاز حیات‌بخش را تأمین و تضمین کند. بعضی از نظام‌های حاکم، مفهوم امنیت را در راستای حفظ نظام و سلطه‌ی خویش تلقی می‌کنند. در صورتی‌که امنیت واقعی، امنیتی است که مردم از آن بهره‌مند شوند. زیرا نظام‌های سیاسی و حاکمان چیزی خارج از ملت‌ها نیستند. چون اگر امنیت جنبه‌ی عمومی داشته باشد هم فرمانبران و هم فرمان روایان و حاکمان از آن بهره می‌گیرند. و اگر ناامنی ایجاد شود، دود آن اوّل در چشم دولت‌مردان نظام حاکم، وارد می‌شود و سرانجام آن تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی خواهد بود. «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِّنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِّنْ وَالٍ» رعد/۱۱ «انسان دارای فرشتگانی است که به (نوبت عوض می‌شوند و) پیاپی از روبرو و از پشت سر (و از همه جوانب دیگر، او را می‌پایند و) به فرمان خدا از او مراقبت می‌نمایند . خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانایی، از ذلت به عزّت، از نوکری به سروری، و ... و بالعکس نمی‌کشد) مگر این‌که آنان احوال خود را تغییر دهند، و (این سنّت جاری در اسباب و مسبّبات ظاهری است، ولی) هنگامی که خدا بخواهد بلایی به قومی برساند هیچ‌کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آنرا (از ایشان) برگرداند، و هیچ‌کس غیر خدا نمی‌تواند یاور و مددکار آنان شود».

توجه: در سوره‌ی قریش، رفع گرسنگی و نجات از قحطی مقدّم بر امنیت آمده است. این ترتیب قرآنی ترتیبی حساب شده بوده و تصادفی بیان نشده‌است. موضوع رفع قحطی در اینجا عبارت از نجات جان انسان است. زیرا امنیت اجتماعی زمانی مطرح و ارزشمند است، که جان انسان محفوظ باشد، پس به همین خاطر در آیه رفع گرسنگی تقدیم یافته است. در واقع زمانی که حیات انسان مفهوم واقعی خویش را حفظ نماید، امنیت خدمت‌گزار برای بشریت است. «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» قریش/۳ «بایستی خداوندگار این خانه (خدا، کعبه) را پرستند (که این امن و امنیت

را در طول راه و در شهرها و کشورهای پر از کشمکش و ستم و جنگ و غارت، برای ایشان فراهم آورده‌است «). اما اگر از منظر رشد و توسعه‌ی اقتصادی و معیشتی بنگریم؛ که مرحله‌ای بالاتر، و نجات از گرسنگی است، ثمره‌ی آن رفاه و ترقی اقتصادی یک جامعه است، و با توسعه‌ی سیاسی رابطه‌ای مستقیم دارد. توسعه‌ی سیاسی و امنیتی مقدم بر توسعه‌ی اقتصادی است. زیرا رشد اقتصادی و توسعه پایدار، همان امنیت سرمایه است. امنیت سرمایه از طریق امنیت سیاسی فراهم می‌شود. اگر امنیت حاکم نباشد، سرمایه‌گذاری نه‌تنها ممکن نیست، بلکه تهدیدی جدی برای از بین بردن آن است. اصولاً در نظام سرمایه‌داری، تز سرمایه‌گذاری در جای مؤثر واقع شده که امنیت سیاسی، صیانت و حفاظت از سرمایه را بر عهده داشته است. و یکی از عوامل عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوّم، عدم امنیت سرمایه‌گذاری ناشی از عدم امنیت سیاسی و ناپایداری آن است.

نتیجه‌ی بحث:

۱- اطاعت و فرمانبرداری زمانی امری اصولی و منطقی است؛ که حاکمان و فرمانروایان نیازهای اساسی و ضروری ملت‌ها در زمینه‌ی تأمین معیشت به صورت متعارف و امنیت به معنی «رفاه و آسایش» را که بر گرفته از قاعده‌ی اصولی «حق و تکالیف» است، فراهم کرده باشند. زیرا هردو با هم متلازم و همراه هستند.

۲- توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی دو قلو بوده و ضمن اینکه توسعه‌ی سیاسی صیانت و حمایت توسعه‌ی اقتصادی را بر دوش دارد و رشد یکی در دیگری تأثیر گذار است، می‌توان گفت: تأثیر رشد اقتصادی همان حمایت و پاسداری است؛ و تلاش در راستای فراهم‌کردن سازکارهای لازم برای توسعه‌ی هر دوی آنها که اصولاً توسط دولت و حاکمیت صورت می‌گیرد، تلاش برای کنترل هر دوی آن‌ها امری واجب و ضروری است. و این امر توسط ملت صورت می‌گیرد. در صورت عدم کنترل هر دو تبدیل به قدرت فسادآور می‌شوند و این همان دستور قرآنی «كَيْ لَا يَكُونَ دُولُهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» حشر/۷

باتوجه به نصّ صریح آیه در راستای جلوگیری از تمرکز ثروت و توزیع آن، تحقق‌بخش این امر، جلوگیری از تمرکز «قدرت سیاسی» اولی‌تر است. و توزیع قدرت همانند ثروت یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر برای سلامت نظام سیاسی و اجتماعی است. فساد تمرکز ثروت و تبدیل شدن آن به قدرت فسادآور در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی اسراء قابل بحث و بررسی است.

۳- بهار عربی که در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه شروع شده، در بعضی کشورها به نتیجه رسیده است. و بعضی در سالن انتظار قرار گرفته‌اند، «خیر عمومی» را از مردم سلب نموده‌اند و حاکمیت اقلیت جایگزین اکثریت و امنیت ملی تبدیل به ناامنی و سلطه‌ی حاکم، پاسدار منابع و ثروت خاندان حاکم «اعوان و انصار آنان» شده است. نمونه‌ی بارز آن؛ خاندان قذافی، مبارک، بن علی، اسد و ... می‌باشد، طبیعی است اگر ظرف پر شود لبریز می‌گردد.

منابع و مراجع:

- ۱- گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، منوچهر صبوری، نشر نی، سال ۸۳ ص ۶۷۰
- ۲- دکتر شریعت‌پناهی، سید ابوالفضل، نهادهای سیاسی، نشر میزان، سال ۸۳، ص ۳۵۴
- ۳- عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، سال ۸۰ ص ۳۰۰
- ۴- دکتر سروش عبدالکریم، ادب قدرت ادب عدالت، انتشارات صراط، ۸۶، ص ۳۱۲
- ۵- سید قطب، فی ظلال، حرّم‌دل، نشر احسان، سال ۸۷، جلد ۶، ص ۲۵۲
- ۶- علامه زمخشری، تفسیر کشاف، انصاری قفنس، جلد ۶، ص ۱۰۰۵

تاریخ و جغرافیای شهرستان سردشت - بخش دوم و پایانی



روابط عمومی جماعت دعوت و اصلاح سردشت

سردشت در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۴ خورشیدی شاهد چند رویداد مهم تاریخی بوده است:

• شورش ملا خلیل علیه تحمیل لباس فرنگی توسط رضاخان:

در سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۰۸ ه.ش شمسی شخصی به نام «ملا خلیل گوره میر» علیه کشف حجاب پهلوی قیام کرد. وی یکی از مبارزان بر ضد نظام رضا شاه بوده و در علم نجوم و ستاره‌شناسی اطلاعات زیادی داشته است و صاحب تقویم محلی و کتاب می‌باشد. در سال ۱۲۵۹ شمسی متولد شد. مقبره‌ی وی در بین دو روستای خدرآباد و آلتان می‌باشد در سال ۱۳۰۷ شمسی علیه سیاست‌های رضاشاه قیام کرد. تمام عشیره منگور، گورک مهاباد و سردشت با وی علیه قانون کشف حجاب و کلاه پهلوی هم پیمان شدند. اولین اقدام آنها در زمستان ۱۳۰۷ ه.ش قطع تلگراف و تلفن دولتی بین مهاباد و سردشت بود. سپس در دره‌ی «امید» میان «گولیار» و «دوسید» در جاده مهاباد سردشت به نیروهای دولت مرکزی حمله کردند و آنها را شکست دادند. بعد از آن ملا خلیل به وسیله‌ی نیروهای پیاده و سواره منگور و گورک به سردشت حمله کرده و آن را در دست گرفتند.

فریدون حکیم زاده شورش ملا خلیل را به روایت اسناد تاریخی این گونه بازگو نموده است:

«غایله‌ی ملاخلیل در اثر تمرّد از پوشیدن لباس متحدالشکل و به سرنهادن اصلاح آن زمان کلاه پهلوی برپا گردیده بود. رضاخان دستور کشف حجاب و ممنوعیت لباس کردی و برسر گذاشتن کلاه را صادر کرده بود. در این شرایط مرحوم ملا خلیل که مفتی و پیشوای مذهبی منطقه سردشت و به خصوص ایل منگور بود به تنهایی به مقابله برخاست و این عمل را حرام اعلام نموده و اعلام جهاد کرد. در اندک مدتی چند هزار تن از مردان دلاور کرد به دور شمع وجودش حلقه زدند. مرحوم عبدالعزیز مفتی در هشتم شعبان ۱۳۰۷ ه.ش از تهران عازم مهاباد و بوکان شد و به شور و مشورت پرداختند اما نیروهای ملا خلیل اقدام نظامی را شروع کرده و شهر مهاباد را محاصره کردند. جهادگران، توانستند چند تن از نظامیان از جمله فرمانده نظامی به نام سروان اسماعیل قلعه بیگی را در جنگ نابود کنند. نمایندگان اعزامی مجلس شورای ملی به مقابله روانی با موضوع پرداختند. چند تن از شیوخ و علمای مورد احترام را برای جلوگیری از گسترش قیام وادار کردند که لباس روحانیت و مشایخی و کردی را از تن در آورده و کت و شلوار و کراوات پوشیده و کلاه پهلوی بر سر نهند. با مشاهده این اوضاع چند تن از مشایخ و روحانیون از عمل خود نادم گشته مطیع شدند، اما بر گرداگرد ملاخلیل همچنان عده‌ای از مردان جهادگر با

تفنگ‌های کهنه و حتی خنجر و چوب دستی آماده‌ی جهاد بودند و جالب اینکه در کنار این امرا و فرماندهان ارتش ایران علیه ملاخلیل نیروهای روسی نیز به فرماندهی تاتاریوف نامی شرکت داشتند. در ۱۳۰۸/۲/۱۰ آخرین اخبار به ملاخلیل و جهادگران توسط هواپیمای نظامی در منطقه پخش شده و آنها را دعوت به تسلیم کردند، اما کسی وقعی ننهاد. نیروهای نظامی بمباران منطقه را شروع کردند و ملاخلیل مجبور شد با عبور از پل مرزی قلاتاسیان به خاک عراق مهاجرت کند. پس از سرکوب این قیام رضاخان از ملاخلیل دلجویی کرده و با سران سپاه، ایشان پس از مدتی مهاجرت به خاک ایران بازگشته و تا پایان عمر با عزت و شرافت زندگی کردند.»

• شورش ثهمهر حه‌مه سور:

در اواخر سال ۱۳۱۷ ه.ش و اوایل سال بعد بر پایه‌ی یک مسئله مهم اجتماعی عده‌ای علیه حکومت رضاشاه بدون دخالت هیچ گروه و قدرت سیاسی به صورت محلی به مبارزه برخاستند؛ از دلایل مهم شکل‌گیری این جنبش می‌توان به ظلم و ستم، بی‌احترامی و باج‌خواهی ژاندارم‌ها نسبت به مردم اشاره کرد.

«شبی در قلعه ره‌شه، کدخدا رسول که مقداری سواد داشت همراه امنیه‌ها از مردم خواستند جوانان روستا را برای سربازی تشویق کنند. اما جوانان همصدا شدند و قسم خوردند که به سربازی نروند.

صبح نزد «ثهمهر» رفتند و گفتند که ما به سربازی نمی‌رویم. بدین ترتیب اولین جرقه تشکیل یک جریان سیاسی بر مبنای عشیره‌گری، زده شد. پس از تجمع اسلحه و مهمات گروه کم کم وسعت یافت. آن موقع در کردستان عراق تفنگ زیاد بود مردم برای خرید اسلحه به عراق رفتند و نزدیک ۷۰ قبضه تفنگ خریداری شد. بدین ترتیب گروه ۷۰-۸۰ نفری به سرکردگی «ثهمهر» که بعدها «ثهمهر پاشا» لقب گرفت سازماندهی شد.

«ثهمهر حه‌مه سور» به بام بلندی رفت و فریاد کشید. من خودم شاه هستم و شاه تهران در اینجا هیچ کاره است. قیام به صورت آشکارا برضد رضاشاه آغاز شد. تا آن موقع حدود ۳۰۰ نفر مسلح حتی در منطقه مکیان هم جمع شده بودند. ثهمهر پاشا نیروهای خود را به ۵ قسمت تقسیم نمود و آماده مقابله با پاسگاه‌های منطقه شد. این خبر به سردشت، مهاباد، ارومیه، تهران و سپس به گوش رضاشاه رسید. رضاشاه از درجه داران دولتی خواست بدون سر و صدا غائله را خاموش کنند. رضاشاه فرمان جنگ را صادر کرد. از تهران «سلطان رمضان‌خان» فرمانده ارتش را به سردشت فرستاد. روستای بیوران سفلی محل استقرار نیروهای نظامی شده بود. در این جریان چند نفر از نیروهای دولتی کشته و زخمی شدند. از جمله «سرهنگ سید علی‌خان» کشته شد. در قسمت روستای «کانی ره ش» به ثهمهر پاشا حمله شد و نیروهای ثهمهر پاشا ارتش را مجبور به عقب نشینی کردند و سلطان رمضان‌خان را نیز کشتند. در این هنگام باز پرس‌ی از طرف رضاشاه به منطقه می‌آید او نیز زخمی می‌شود و از عصبانیت، منطقه را توپ باران می‌کند و تا جایی ادامه پیدا می‌کند که ثهمهر پاشا و افرادش به عراق پناهنده می‌شوند.

و اما حسن قزلبچی در کتاب «پنکه‌نینی‌گه‌دا» در مورد «تاج و تخت کدخدا عمر» قلعه ره‌ش می‌نویسد: چند سال پیش از جنگ جهانی دوم، جنگ «ثهمهر پاشا» در منطقه‌ی سردشت با نیروهای دولتی شروع شد. «حیدر علی‌خان» فرمانده بخش شصت تیر لشکر کشته شد. دولت نمی‌خواست مردم بفهمند که در دوره رضاشاه کسی علیه آنها قیام کرده است. بلکه می‌خواست از راه مذاکره این غائله را حل کند. افسری را همراه فردی بومی به نام حسین به سوی قرارگاه ثهمهر پاشا می‌فرستد. بعد از مدتی مذاکره با ثهمهر پاشا معلوم می‌شود که کردها از نحوه‌ی رفتار نامناسب و بد ژاندارم‌ها با مردم ناراضی هستند. این نظرات به گوش مسئولین می‌رسد و دولت رفت و آمد به منطقه «سو‌یسنی» را ق‌دغن کرده و امور را به دست دایره انتظامات عشایری که یکی از مسئولین آن سرهنگ پزشکیان

بوده است، می‌سپارد.

غائله محمد رشیدخان بانه‌ای در سردشت

هنگامی که محمد رشید خان، بانه را در سال ۱۳۲۰ه.ش اشغال کرد حدود یک هزار نفر از افراد ارتش به فرماندهی سرهنگ پزشکیان در سردشت مستقر بودند. عشایر اطراف سردشت که از سقوط بانه و سقز آگاه شده بودند به منظور تسخیر شهر در اطراف آن متمرکز شدند ولی چون به موفقیت خود اطمینان نداشتند، ناچار از محمد رشید خان کمک خواستند و او هم ظرف ۲۴ ساعت به همراه ۳ هزار سواره و پیاده مسلح بانه را به سوی سردشت ترک نمودند. صبح سوم ۱۳۲۰ه.ش نامه‌ای به فرمانده پادگان سردشت نوشت و خواستار تسلیم پادگان شد. صبح همان روز حلقه محاصره را تنگتر می‌نماید و تیراندازی می‌کند، قوای دولتی هم به دفاع از خود مبادرت می‌ورزند. اما در مقابل قوای منظم ارتش با توپ‌های ۷۵ میلیمتری و مسلسل‌های سنگین تاب مقاومت نیاورده و پس از دادن ۱۷ کشته متواری می‌شوند. در این زد و خورد تلفات طرفین به ۳۰۰ نفر رسیده بود.

اشغال سردشت توسط پشدری‌ها

در اوائل حکومت رضاشاه به دلیل اینکه عشایر با صدور احکام شدید و خشن از طرف حکومت و امرای ولایت درباره خود مواجهه شدند. آنان نیز به مقابله به مثل پرداخته و از اجرای دستور احکام و امرا سرباز زدند. از میان قبیله حمزه آقا و حسن آقا و سپس سواره احمد گلایی آقا به آنان پیوست. و از پشدری‌ها درخواست کمک کردند. در سال ۱۲۹۸ شمسی تعدادی از افراد منگور با کمک و مساعدت پشدری‌ها به بهانه طلبکاری از عده‌ای وارد سردشت شدند. در این گیر و دار تعداد زیادی از مردم کشته و زخمی شدند و شهر به طورکلی در آتش سوخت. در آن زمان فرماند نظامی سردشت علی اصغرخان پزشکیان نتوانست در مقابل پشدری‌ها مقاومت کند وتعداد زیادی ازنظامیان به قتل رسیدند ونظامیان باقی مانده مجبور به ترک سردشت شدند دراین جنگ خانمان سوز از منطقه «مرگی» عراق تا آلان سردشت شرکت داشتند.

پشدریها قریب یک ماه سردشت را دراشغال خود داشتند بعد ازمدتى برای رضاشاه معلوم شد که با زور نمى‌تواند پشدریها را شکست دهد و از راه مذاکره وارد شد پشدریها مذاکره را قبول کردند سپس رضاشاه تیمسار سرتیپ سیف افشار را به نمایندگی خود به منطقه فرستاد. بعد از چند روز گفتگو حکومت ایران در مقابل زمین‌ها و روستاهای آنان در ایران مبلغ قابل توجهی لیره تقبل کرد و رضاخان دستور اجازه استفاده پشدری‌ها از کوهستان‌های ایران را در طول تابستان صادر نمود.

دوران ۱۱ ماهه‌ی جمهوری کردستان

عشایر و مردم سردشت با توجه به رویدادها ی قبل از دهه‌ی ۲۰ه.ش و به عبارتی دقیق تر قبل از تشکیل جمهوری کردستان آمادگی آن را داشتند تا سر به شورش برداشته و به نیروهای مخالف دولت مرکزی بپیوندند. اکثریت بزرگان قوم و سران عشایر، به غیر از چند مورد خاص وفاداری خود را به قاضی محمد اعلام نمودند. مردم سردشت نیز به این حرکت گرویدند، که در سردشت آن دوره به (سالی دیوگرات) مشهور است. سال ۱۳۲۴ ه.ش سال مسلح شدن مردم بر علیه رژیم استبداد پهلوی در سردشت بود. بارزانی‌ها از عراق هم پس از شکستی که می‌خورند از طریق سردشت وارد ایران می‌شوند و به قاضی محمد می‌پیوندند. حکومت تهران چاره را در آن دید که سرهنگ پزشکیان فرمانده سردشت نامه‌ای بنویسد که ملا بارزانی را از فکر اتحاد با حکومت مه‌باد منصرف سازد. اما ملا بارزانی برعکس خود را به شهر مه‌باد و قاضی می‌رساند.

در اولین کنگره حزب دمکرات کردستان در مه‌باد در به تاریخ ۱۳۲۴/۸/۲ سردشت نماینده‌ای نداشته و سهم عشایر و مردم سردشت در ارتش جمهوری کردستان به تعداد (۱۲۷۵۰) ۸۰۰

نفر بوده است.

پادگان سردشت به شدت در مقابل نیروهای وابسته به قاضی محمد و جمهوری کردستان مقاومت نشان داده و تسلیم آنان نگردید. نیروهای جمهوری کردستان سردشت را محاصره کرده و راه ارتباطی نیروهای حکومتی ایران بین بانه، سقز و سردشت را قطع کردند و آن منطقه زیر فرمان کردستان قرار گرفت. نظر به اهمیت سردشت و حفظ آن از طرف دولت مرکزی و محاصره شدید توسط نیروهای جمهوری کردستان، رزم آرا خودش مستقیماً وارد عمل می‌شود و به مذاکره با قاضی و نمایندگانش می‌پردازد:

• مقامات حزب دمکرات به قوای خود دستور می‌دهند که از تیراندازی خودداری نموده و از جاهایی که اشغال نموده‌اند بیشتر پیشروی ننمایند.

• به منظور جلوگیری از هرگونه برخورد مسلحانه واحدهای مسلح کرد تا حدود ۴ کیلومتر از سقز و ۳ کیلومتر از شمال سقز و سردشت عقب‌نشینی نمایند.

• به منظور جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم حزب دمکرات کردستان سه نماینده به شهرهای سقز، بانه و سردشت خواهد فرستاد که روابط سیاسی برای قوای ایران و کردها باشند و…

شعب ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ میلادی به طور ناگهانی اطلاعاتیه‌ای از سوی کمیته مرکزی حزب دمکرات آذربایجان، مبنی بر اینکه جنگ با حکومت ایران متوقف شده است، منتشر گردید. با انتشار این خبر نیروهای کرد نیز از فرمانده کل کسب تکلیف نمودند و طی جلسه‌ای که قاضی محمد با سران عشایر و تمام وزیران حکومت تشکیل داد، فرمانی صادرگردید مبنی براینکه تمام نیروهای کرد دراطراف سردشت، سقز و نواحی دیگر عقب نشینی نموده و راه را برای نیروهای حکومت ایران باز نمایند تا وارد مناطق شوند. ولی سرانجام قاضی محمد، سیف قاضی و صدر قاضی در روز ۳۱ مارس ۱۹۴۷ اعدام شده و افراد زیر هم به دلیل کمک به جمهوری کردستان اعدام گردیدند: حمید مازوچی، رسول نقده‌ای، عبدالله روشنفکر و محمد ناظمی.

مشاهیر شهر سردشت

عزیز خان مکرى: عزیز خان بن محمد خان بن سام بیگ بن محمود بیگ بن مراد بیگ بن صارم بیگ بن قباد خان بن شیخ حیدر مکرى در حدود سال ۱۲۰۷ (ه. ق) ۱۱۷۱ (ه.ش) در منطقه سردشت متولد شده است.

بعد از تحصیلات مقدماتی زیر نظر علمای محلی و به توصیه پدر که از خوانین معتبر اهل مکرى بود همراه برادر بزرگش فرج خان راهی تبریز شد. پس از مرگ برادر بزرگش به دلیل اینکه درس خوانده و خوش خط بوده و کلامی نافذ نیز داشته با درباریان محمد شاه قاجار ارتباط پیدا کرده و به وسیله آنان به درجه یاورى در فوج (هنگ) ششم تبریز وارد شده است.

عزیزخان در دوره صدارت

امیر کبیر

امیر کبیر چون به صدارت رسید وارث مشکلات فراوانی از دوره صدارت حاج میرزا آقاسی شد و می‌دانست که به تنهایی قادر به حل مشکلات نخواهد بود و نبوغ آدم‌شناسیش، شخصیت‌های ملی و بزرگی همچون عزیز خان را یافت و او را به تهران احضار کرد.

سردار روز به روز در دستگاه



امیر محترمتر و عزیزتر می‌شد مقامی که امیر به او بخشیده بود آجودان باشی، درحقیقت قائم مقام امیر کبیر بود که سمت امارت نظام یعنی فرماندهی کل قوا محسوب می‌شد.

عزیزخان به دلیل منصب عالی از همان آغاز مورد غضب مخالفان امیر از جمله مهرعلیا مادر ناصرالدین شاه و میرزا آقا خان نوری بود. عزیز خان به دلیل شایستگی علمی بخصوص در علوم نظامی در مرغ ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۶۸ ه. ق به ریاست دارالفنون انتخاب شد. در رجب سال ۱۳۶۹ ه. ق به فرمان شاه، منصب سردار کل عساکر منصوره را به عزیزخان دادند و از این تاریخ به بعد است که ایشان به سردار کل معروف است.

در سال ۱۲۳۲ ه.ش روابط عثمانی و روسیه به تیرگی گرایید. دولت ایران که در تعارض طرفداری یکی از دو دولت به سر می‌برد به این اکتفا کرد که چهل هزار سپاهی به فرماندهی عزیز خان سردار کل به سرحدات غربی آذربایجان بفرستد. به مناسبت لشکر کشی عزیز خان که از مرکز دور شده بود، آقا خان فرصت دسیسه چینی را یافت و شاه را نسبت به سردار کل بدبین کرد. به محض ورود سردار کل به تهران (سال ۱۲۳۵ ه.ش) فرمان عزل عزیز خان از همه‌ی منصب و مسئولیت‌ها را از شاه (ناصرالدین) گرفت.

آقا خان چون کارش چاه کنند و خراب کردن امور دیگران بود. بالاخره وقتی حمایت اربابانش را از دست داد در بیستم محرم ۱۲۳۷ ه.ش عزل شده و تبعید گردید. در همین زمان چون سردارکل مریض و بستری بوده، خبر مرگش در میان مردم شایع شد. اما شاه وقتی از سلامت سردار باخبر شد فوراً او را طلبید.

بدینگونه سردار مکرى نه تنها مناصب و مشاغل قبلى را پس گرفت بلکه به پشتیبانی بهرام میرزا معزالدوله در آذربایجان مأمور شد.

سردار کل در این دوره مختار مطلق بود.

سردار مکرى در زمینه کارهای عمرانی آثار و خدماتی در منطقه از خود به یادگار گذاشته، از جمله: پل سردشت، حمام سردشت که پس از ۱۵۰ سال همچنان استوار بر جای مانده و به (حمام کون) مشهور است. و کاروانسرای کورتک مسیر بین سردشت – مه‌باد. سردار کل در مورخ ۱۸ شوال ۱۲۴۹ ه.ش در شهر تبریز و در سرای خودش درگذشت. او را در محله سرخاب تبریز کنار یک باغچه جنب بقعه سید حمزه دفن کردند. این محل اکنون به مقبرهٔ الشعراء مشهور است.

علامه بیتوشی

علامه بیتوشی ملا عبدالله بیتوشی فرزند محمد پسر اسماعیل پسر عزالدین به نقل از شیخ محمد– خال در سالهای بین ۱۱۴۰–۱۱۳۰ه.ق در یک خانواده‌ی مذهبی و اهل علم در روستای بیتوش متولد شده است؛ ولی شه‌پول می‌گوید: «ایشان در سال ۱۱۶۱ هجری – قمری متولد شده و در سال ۱۲۲۱ ه. ق فوت کرده‌اند» اما هر دو متفق‌اند که علامه در سن ۶۰ سالگی فوت نموده‌اند.

ایشان تحصیل علوم مقدماتی را همراه با برادرش محمود نزد پدرشان سپری می‌کنند اما بعد از فوت پدرشان، به حوزی علمیه ملا محمد (ابن‌الحاج) در روستای سنجوه می‌آیند و بعد از چند سال به روستای ماوران، نزد ماموستا «صبغه الله افندی» می‌روند وبعد از این که چند سالی هم نزد ایشان کسب فیض می‌کنند، برای تکمیل تحصیلات به بغداد رفته و بعد از مدتی روانه‌ی «احسا» می‌شوند و بعد از تکمیل علوم به زادگاه خویش بر می‌گردند تا آنچه را سال‌ها برای آموختن تلاش کرده بودند، به دیگران بیاموزانند. بعد از چند سال تعلیم و تدریس، برادرش محمود فوت می‌کند.

وقتی برای اولین بار به احسا می‌روند در طول راه به پول محتاج می‌شوند، اما جز کتاب چیز دیگری ندارند تا بفروشند، لذا هر کدام تصمیم می‌گیرند یکی از کتاب‌هایشان را بفروشند. ملا محمود کتاب تحفه‌اش را حفظ می‌کند و علامه هم قاموس فیروزآبادی را



علامه بیتوشی بعد از فوت برادرش دوباره

روانه‌ی احسا می‌گردد و

در این میان چهار جزء از کتاب «شرح بهجه» ی زکریای انصاری را بازنویسی می‌کند. بعد از چند سال اقامت در آنجا دوباره در سال ۱۱۸۶ روانه‌ی زادگاه خویش می‌گردد، اما این بار بیشتر در آنجا ماندگار می‌شود.

پس از چندی علامه برای دیدار استاد گران قدرش، ابن‌الحاج به روستای هزار مرد می‌رود که در آن هنگام شیخ معروف نوده‌ی در خدمت ابن‌الحاج درس می‌خوانده است. شیخ از علامه بیتوشی بهره‌های زیادی می‌برد. پس از اتمام سفر و بازگشت به بیتوش در سال ۱۱۸۸ بر ای سومین و آخرین بار زادگاهش را ترک کرده و به بغداد و سپس بصره می‌رود و در سال ۱۱۹۰سرودن کتاب «زاوه جبر» را به اتمام می‌رسانند. بعد از آن که به بصره می‌رود کتاب «کفایه» را نیز در آنجا تالیف می‌کند، بعد از آن برای آخرین بار به احسا رفته و با دختر قاضی احسا ازدواج نموده و صاحب چند فرزند دختر می‌شود و تا آخر عمر در آنجا ماندگار می‌شود. علامه بیتوشی سرانجام در سن ۶۰ سالگی، در سال ۱۲۲۱ دار فانی را وداع می‌گوید.

علامه بیتوشی در شعر شعر دست بالایی داشته و به زبان‌های کردی و فارسی شعر سروده ولی در شعر عربی سرآمد بوده، آنچنان که فضلا و دانشمندان ایشان را در ردیف شاعر بزرگ عرب ابوالعلاء معری قرار داده‌اند و این جای بسی افتخار است که از میان ملت کرد شاعران بزرگی چون علانه بیتوشی، احمد شوقی (امیرالشعراء)، جمیل صدقی زهاوی، معروف الرصافی، بلند الحیدری، عباس محمود عقاد و… برخاسته‌اند که از مشهورترین و نامی‌ترین شعرای عربی گوی محسوب می‌شوند.

برای نمونه چند مثال از اشعار عربی و فارسی ایشان را می‌آوریم تا با ذوق و طبع بلند شاعرانه‌ی ایشان آشنا می‌شویم:

محراب را بگو که ز ما دل نمی‌کند/ خورشید روی ماه مرا چون زوال نیست
به دیده می‌کنم از مردم نهانت لیک/ سواد دیده من هم تهی ز مردم نیست
خودت مینا به قلع ریز و به من ده ساقی/تا دگر خنده بی جا به حریفان نکند
تیر در معرض هجر است ز آغوش وصال/خنده سوفار به دلگیری پیکان نزند
خطی که بر گرد رخ خوبان زده‌اند/ بر دفتر بختم خط بطلان زده‌اند
زان خط که بر عارض آن جان زده‌اند/ عاشقانه زمانه فال قرآن زده‌اند

شعر عربی علامه بیتوشی در وصف بیتوش:

أَحَىٰ بَيْتُوشًا وَ اكْنَفَهَا الَّتِي يَكَاذُ بِرُؤَى الصَّادِيَاتِ سِرَائِهَا
مَرَابِيعُ بَزْرَى بِالْعَبِيرِ رُغَائِمُهَا وَ تَهَزُّ بِالظُّبْيِ الثَّفُورِ كَعَائِهَا
بِلَادُهَا حَلَّ الشَّيْبَابِ تَمَّا ثُمَى وَ أَوَّلَ اَرْضِ مَسِّ جَلْدَى تَرَائِهَا
لَقَدْ كَانَ لِي مِنْهَا عَرِيْنٌ وَكَانَ مِنْ مَقَامِي لَهَا سَحَبٌ سَكُوبٌ رُبَائِهَا
وَلَمْ تَنْبُ بِي اِنْ يَنْبُ يَوْمًا بِأَهْلِهِ مَكَانٌ وَلَمْ يَنْعَقْ عَلَيَّ غُرَائِهَا
وَلَكِنْ دَعَانِي لِاغْتِرَابِي مَعْشَرٌ غِيَاثٌ اِذَاالْاهْوَالَ هَاجَ عُبَا بِهَا
فَهَا جَرَّتْهَا هَجْرَ الحِسامِ قِرَائُهُ عَلَي رَغَمِهَا تَبْكِي عَلَي هَضَائِهَا
يَعِزُّ عَلَي الْاِنْسَانِ تَوَدِّعُ نَوْرِهِ وَ سُودَ جِعَادِ اَنْ تَنَائِي شَبَابِهَا
وَرُبَّ قَضَايَا لَا اَبَاحَسَنَ لَهَا بِهَا بَعْدَ اِبْعَادِي فَجَلَّ مُصَابِهَا
وَ عَوَّضْتُ عَنْهَا فِي اغْتِرَابِي رَفَعُهُ مِنَ الدَّهْرِ يُعْيِي النَّيْرِنِ طَلَابِهَا
عَلَي اَنَّنِي اَهْتَزُّ مَهْمَا ذَكَرْتُهُ كَمَا مَالَ بِالْقَوْمِ السُّكَارَى شَرَائِهَا
فَلِلْقَلْبِ مِنْ شَوْقِي اِلَيْهَا اِنْصِدَاعُهُ وَلِلْعَيْنِ مِنْ نُوْحِي اِلَيْهَا اِنْسِكَابُهَا
لَعَلَّ اللَّيَالِي اَنْ يَبْدُلْنَ حَالَتِي بِاُخْرَى فَمِنْ عَادَاتِهِنَّ اِنْقِلَابُهَا.

شیمیای سردشت



تیر ماه ۱۳۶۶ ساعت ۱۶:۲۵ به وسیله ۶ فروند هواپیمای نظامی شهر مسکونی سردشت را با بمبهای خردل و مستارد بمباران کرد که در همان زمان موجب شهادت ۱۱۰ نفر و تماس مستقیم بیش از ۸ هزار نفر با گازهای شیمیایی و همین موجب شهادت صدها نفر از اهالی این شهر محروم و مصدومیت بیش از پنج هزار نفر شد که به راستی باید آنها را شهیدان زنده خواند. در زیر اطلاعات جزئی لازم ارائه شده است.

سال شروع جنگ ۱۳۵۹/۶/۳۱ شمسی

کشورهای درگیر جنگ: ایران و عراق

تاریخ بمباران شیمیایی شهر سردشت: ۱۳۶۶/۴/۷، ۲۸ ژوئن ۱۹۸۷ میلادی

ساعت بمباران: ۴:۲۵ عصر یک شنبه

تعداد فرونده‌های بمباران کننده: ۶ فروند، ۳ فروند شهر و ۳ فروند حومه

نوع گاز: خردل و مستارد

مناطق بمباران شده: ۱. نیزه رو – چهار راه آزادی – مقبره‌ی شیخ رسول (حومه سرچشمه)

و اطراف گرمابه آزادی (هلال احمر فعلی)

بوی حاصل از بمباران: علف تازه – سیر و گندیدگی

عوارض اولیه: سرفه کردن شدید ف احساس خفگی، سوزش چشم و استفراغ

بیشترین صدمات جسمی: صدمات چشمی، سوختگی پوست، اختلالات تنفسی و تاول‌های پوستی

علت جراحات و شهادت زیاد: نبود نیروهای متخصص و مجرب، نبود اطلاع رسانی دقیق و پیشگیرانه، نا آگاهی عموم مردم از نوع بمب و مضرات شیمیایی نبود اقدامات سریع و فراگیر از جانب مسئولین زیربط

اولین شهرهای اعزام مجروحین: بانه، تبریز، تهران

تعداد اولین قربانیان: ۹ نفر

تعداد کل مجروحین: ۴۵۰۰ نفر بستری شده

کشورهای اعزامی: ایتالیا، بلژیک و اسپانیا

عوارض عمومی بمباران بر مردم: ناراحتی‌های عصبی، آلودگی خاک کشاورزی و منابع خوراکی و آب منطقه، خطرات ریوی و تنفسی، خطرات نازائی و معلولیت.

جاذبه‌های طبیعی سردشت

ناحیه‌ی سردشت به دلیل وجود جاذبه‌های طبیعی – محیطی با داشتن پوشش جنگلی وسیع و منابع آب فراوان دارای جاذبه‌های بسیار زیادی است و در آن ترکیبی از دره‌ها، کوه‌ها، دشت‌ها، چشمه‌ها، چمن زارها، بیشه‌ها، مراتع، چشم‌اندازهای طبیعی بکر، آثار تاریخی و همچنین آداب و رسوم و دیگر ویژگی‌های ناحیه، در استان و حتی در کشور یک محدوده‌ی جغرافیایی استثنایی به شمار می‌رود. عامل اصلی جذب توریست نیز همین چشم‌اندازهای زیبا می‌باشد. در کل می‌توان گفت شهرستان سردشت یکی از نادرترین شهرهای ایران از لحاظ تاریخی و جذب توریسم به شمار می‌رود. در اینجا تنها به تعدادی از این جاذبه‌ها اشاره می‌شود.

جاذبه‌های طبیعی – محیطی:

آبشار شلمش در فاصله ۵ کیلومتری شهر، آبشار رزگه، آبشار

نبوه‌ژ، دشت وزنه، دشت مردواو(مرداب)، دشت باژر، کانی گراوان، رودخانه‌ی زاب، دره خدر آباد، بیوران، گردنه زمزیران و وجود ۸۰۰ هکتار جنگل در سطح ناحیه.

۱-آبشار شلماش

دره‌ای در جنوب شهر سردشت با آبشارهای متوالی و پوشش جنگلی می‌باشد دارای چشم‌انداز بسیار زیبای است و از مهمترین آبشارهای حوزه زاب در مسیر رودخانه‌ی شلماش قرار دارد. و در جهت شمال غربی (رودخانه‌ی پمو) به زاب می‌ریزد. این رودخانه‌ی دقیقاً بر روی گسل فرعی روستای آلمان و جنوب شرقی در پایین دست (ویسک) و روستای شلماش جاری است و بستر آن در محل ییلاقی فیلبت هرموژنز (یکنواخت) و مرمر قرار دارد که در طی مسیر گاه بر روی مرمر و گاه بر روی فیلبت جریان می‌یابد. در پایین دست جاده سردشت – شلماش نرسیده به روستای نامبرده ۳ آبشار به فاصله‌ی هرکدام ۲۰۰ متری نمایان هستند که آبشار جنوبی تر به علت ارتفاع زیاد و شکست شیب در مرکز آن ۲ آبشار تلقی می‌گردد و آبشار شمالی‌تر که در اطراف آن پوشش جنگلی متراکم وجود دارد که از چشم‌اندازهای طبیعی زیبای منطقه محسوب می‌شود. مهمترین جاذبه‌ی توریستی شهرستان سردشت محسوب می‌گردد و همه ساله هزاران نفر از اقصی نقاط کشور از آن بازدید می‌کنند.

۲-چشمه گراوان

کانی گراوان چشمه‌ای معدنی واقع در روستایی کانی گويز نزدیکی شهر ربط آب این چشمه دارای املاح بوده و املاح آن پس از خروج در محل ته‌نشین‌شده به صورت تپه نارنجی رنگ بزرگ زیبای درآمده است.

این چشمه از چشمه‌های آب معدنی می‌باشد که املاح موجود در آن حداقل یک گرم در لیتر می‌باشد. این چشمه در کل معدنی و گازدار است که در نزدیکی روستای کانی گويز در جنوب شرقی حوضه زاب واقع است که آب جوشان از آن بیرون می‌آید. آب این چشمه در درمان ناراحتی‌های پوستی مورد استفاده قرار گرفته است. آب این چشمه پس از جاری شدن بر سطح زمین از خود موادی بر جای می‌گذارد که روز به روز بر حجم توده مخروطی شکل آن افزوده گردیده و یکی از نادرترین و زیباترین جلوه‌های طبیعت را در منطقه و حتی کشور به وجود آورده است. آب آن از نظر سنتی جهت معالجه امراض جلدی شهرت داشته و خواص درمانی و بيو فيزيولوژيکي دارد.

۳-رودخانه‌ی زاب: با طول ۴۰۰ تا ۴۴۰ کیلومتر که در مسیر خود دره‌ها و چشم‌اندازهای زیبایی را به وجود آورده است.

۱- تفرجگاه بیوران: تفریح گاه بیوران درشمال غربی شهر سردشت با پوشش جنگلی وسیع وچشمه‌های فراوان آب.

۳ – دشت وزنه: دشتی واقع در شمال غربی شهرستان در ارتفاع ۱۷۰۰ متری سطح دریا با چمن زارهای وسیع که رودخانه‌ای از وسط آن می‌گذرد و در فصل بهار علاقمندان بسیاری را به خود جلب می‌کند. [۴]

۵- دره‌ی گرژال: دره گرژال در مسیر رودخانه‌ی زاب در امتداد جاده‌ی سردشت به پیرانشهر می‌باشد که جلوه‌های زیبای طبیعت را به نمایش می‌گذارد.

۶- روستای نستان: واقع در شمال غربی شهر ربط با مناظر دل‌انگیز. ۷- منطقه‌ی آلان: منطقه‌ای در جنوب غربی شهر سردشت که چندین روستا را در برمی‌گیرد دارای پوشش جنگلی و گیاهی و باغ‌های فراوان میوه بوده و چشم‌انداز زیبای دارد.

۸- غار آهکی روستای درمان‌آباد: واقع در جنوب غربی شهر سردشت، این غار بزرگ بوده ولی هنوز به صورت رسمی شناسایی و مسیریابی نشده است و فقط اهالی این روستا و تعدادی از کوهنوردان منطقه به درون آن راه یافته‌اند. لازم به ذکر است غارهای آهکی بسیاری در منطقه وجود دارند که متأسفانه تاکنون



به صورت جدی در مورد شناسایی آنها و فراهم نمودن امکانات به منظور جذب توریست کاری صورت نگرفته است.

آثار و جاذبه‌های تاریخی:

منطقه‌ی (سردشت) در دورهای مانایی، مادی، هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی منطقه‌ای آباد بوده است و مخصوصاً منطقه‌ی ربط با داشتن موقعیت سوق الجیشی و کاروانسرای (رباط) اهمیت خاصی برای مردم منطقه و سلسله‌های مذکور داشته است. متأسفانه علیرغم اینکه سردشت یک منطقه‌ی باستانی با چنان سابقه‌ی تاریخی می‌باشد هنوز عملیات باستان‌شناسی در آن به صورت جدی انجام نگرفته است. با این وجود آثار تاریخی از دوره‌های قبل و بعد از اسلام در منطقه مشاهده می‌شوند. از جمله:

• تپه شماره ۲ ربط: این تپه که باستان‌شناسان از سال ۱۳۸۴ ه.ش با ایجاد چند ترانشه، مطالعات لایه‌های تاریخی آن را شروع کرده‌اند، از دوران ماقبل تاریخ تا دوره اشکانی آثار تاریخی را در خود دارد. باستان‌شناسان با تأکید بر هزاره اول تاریخی در پی کشف و اکتشاف شهر تاریخی موساسیر بوده و ظاهراً آن شهر را در این محدوده فرض گرفته‌اند.

۲-قلعه ربط (قله‌ای ربه‌ت): آثارقلعه‌ی در شهر ربط به نام قه‌لای ربط به معنی (قلعه‌ی ربط) مربوط به دوره‌ی قبل از میلاد.

۳- قلعه مالیموس (قه‌لای مالیموس): آثار قلعه و باروی محکمی مربوط به حملات یونانیان در دوره‌ی هخامنیشی به نام (قلای مالیموس) یعنی (قلعه‌ی مالیموس) از سرداران یونانی در بالای کوهی مشرف به روستای (کانی زرد) واقع در شمال غربی شهرسردشت مرز بین ایران و عراق که هنوز آثار قلعه و برخی دیوارهای آن پا برجاست.

• وارشی قازی آوی: آثار قلعه‌ی مربوط به دوره‌ی اشکانیان به نام «وارشی قازی آوی» واقع در شهر سردشت.

۵- پل قلعه تاسیان (پردی قه‌لاتاسیان): آثار پل و قلعه‌ای مربوط به دوره‌ی ساسانیان به نام ایزدی قه لاتاسیان واقع در روستایی به همین نام در شمال شهر سردشت در مسیر رودخانه‌ی زاب. این پل در مسیر جاده پیرانشهر به سردشت و در مسیر فرعی روستای «نبی‌آوا» به سپیدار قرارگرفته است.

این پل در شهرستان سردشت بر سر راه قدیمی امیرآباد به مهاباد در قسمت شمالی رودخانه‌ی زاب کوچک ساخته شده است. احتمالاً نام این پل از نام قلعه‌ای بنام قلعه «تاسیان» که مربوط به دوره ساسانی می‌باشد و بقایای آن هنوز هم در قسمت شمالی این پل و به فاصله کمی از آن قرار گرفته مشتق شده است. تاریخ ساخت بنا (پل) احتمالاً مربوط به دوران قبل از اسلام می‌باشد. طول پل ۵۵ متر و عرض آن در قسمت پایین ۱۰ متر و در قسمت فوقانی ۴/۵ متر و ارتفاع آن ۱۰ متر است.

صخره‌ای بودن بستر رودخانه و وجود صخره‌های طبیعی مانع از انجام عملیات پی سازی در این پل شده است و پایه‌ها را پِدون پی سازی مستقیم روی صخره‌ها سوار کرده‌اند. طول پل تقریباً شمالی – جنوبی است و دارای ۵ پایه است که به استثنای یکی از پایه‌ها (ستون‌ها) که از لاشه سنگ و ملات ساروج است بقیه ستونها را

سنگ‌های طبیعی رودخانه تشکیل می‌دهند. سطح گذر پل که جدیداً ساخته شده است از آهن و چوب می‌باشد (تعویض عناصر سازه‌ای) و همچنین تعویض مصالح و ملات بکار رفته در ساختمان پل با سیمان از جمله تغییرات ایجاد شده در این پل می‌باشد.

۶-حمام قدیمی(حه‌مامی کۆن): به معنای حمام قدیمی در مرکز شهر سردشت مربوط به دوره‌ی قاجاریه که دارای بافتی قدیمی و دیرینه می‌باشد. این حمام یکی از کارهای عزیزخان می‌باشد.

• کاروانسرای کورتک: این کاروان سرا بر سر راه قدیمی مهاباد سردشت واقع بوده که از کارهای عزیزخان مکرى می‌باشد.

منابع و مأخذ:

کتابها

۱- سردشت در آیین‌ه‌ی اسناد تاریخی، فریدون حکیم‌زاده، ناشر مؤلف، چاپ اول ۱۳۸۳

۲- بوبی نااشنا، حسین محمدیانی، تهران، نشر عابد، چ اول، ۱۳۸۰

۳- جغرافیای طبیعی کردستان مکریان با تأکید بر حوضه‌ی زاب، (شهرستانهای سردشت، بانه، پیرانشهر، مهاباد، بوکان، سقز، نقده و اشنویه)، دکتر سعید خضری، تهران، انتشارات ناقوس، چ اول ۱۳۷۹

۴- بمباران شیمیایی سردشت، عمر لحاف دوزی، چاپ و انتشارات رهرو مهاباد

۵- سردشت در گذرگاه انقلاب، رحمان شمامی، ناشر مؤلف، چ اول، ۱۳۸۶/۲۰۰۷ م

۶- فتوح سواد العراق (نخستین تاریخ فتوحات اسلامی در کردستان) به روایت محمد بن عمر واقدی، ترجمه و تحشیه استاد عبدالعزيز واعظی سردشتی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات نادر کریمیان، تهران، ناشر م. واعظی، ۱۹۹۵/۱۳۷۴

۷- رفع الخفاء با مقدمه‌ی شیخ رثوف نقشبندی

۸- خه‌زَنه، ماموستا عبدالله احمدیان

۹- ژینه‌واری زانایانی کورد ، شه‌پۆل

۱۰- رفع الخفاء، با مقدمه شیخ رثوف نقشبندی

پایان‌نامه‌ها

۱-برنامه‌ریزی و اسکان جمعیت شهر سردشت تا افق ۱۴۰۰ه.ش با استفاده از اطلاعات جغرافیایی، پایان نامه کارشناسی ارشد رسول فهر، استاد راهنما دکتر علیرضا مستوفی الممالکی-دکتر علیرضا زارع شاه آبادی، دانشگاه یزد، رشته جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، زمستان ۱۳۸۶.

۲-ارزیابی اقلیم برای توریسم در شهرستان سردشت، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، ناصر ابراهیمی، استاد راهنما حسین مرادمحمدی، دانشگاه تهران، رشته جغرافیای طبیعی، گرایش اقلیم‌شناسی، اسفند ۱۳۸۳.

۳-تعیین مکان بهینه جهت گسترش کالبد شهر سردشت با توجه به محدودیت‌های جغرافیایی با استفاده از GIS و RS، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، امیر خضری، استاد راهنما دکتر اسماعیل چاووشی – دکتر یدالله کریمی‌پور، دانشگاه تربیت معلم تهران، رشته جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، ۱۳۸۶.

مقالات و جزوات

۱- سردشت در دوران حکومت جمهوری کردستان، جلال معروفیان.

۲- بیوگرافی عزیزخان مکرى سردار کل (ستاره‌ای درخشان در آسمان صدارت و وزارت عهد ناصری)، رسول پیروتی، ارائه شده در همایش سردار کل عزیز خان مکرى، اردیبهشت ۱۳۸۶ه.ش.

۳- جزوه دفتر حمایت از مصدومین شیمیایی سردشت.

۴- منابع رسمی دولتی تأیید کننده شیمیایی: کیهان ۶۶۷/۱۴ شماره ۱۳۱۴۱.

۵- روزنامه اطلاعات ۶۶/۴/۲۴ شماره ۱۸۲۴۱.

۶- اطلاعات کلی درباره شهرستان سردشت، گردآوری یوسف خلیل پور، تهیه و تنظیم از مدیریت آموزش و پرورش سردشت.

۷- ملا آواره، عبدالله مینایی.

۹- منابع رسمی آمار شهرستان سردشت از محل آمار رسمی این شهرستان در فرمانداری شهرستان بر اساس آمارهای ۱۳۷۵ه.ش و ۱۳۸۶ه.ش و مرکز آمار ایران http://amar.sci.org.ri

روستای تیس را بهتر بشناسیم



یوسف محتشمی

بخش اول – بررسی تاریخی روستای تیس:

تیس روستایی است باستانی از توابع شهرستان چابهار استان سیستان و بلوچستان و در فاصله‌ی ۹ کیلومتری شمال غربی شهر چابهار. تیس روستایی کوهپایه‌ای که در درون دره‌ای به نام لاوی و دو طرف آن را کوههایی کم ارتفاع احاطه نموده که از غرب به شرق امتداد دارند و در دو طرف این دره واقع شده‌اند. این دره به شکل مثلثی ۳۰ درجه که رأس آن در محل تلاقی این دو رشته کوه و محلی ناهموار و مرتفع و قاعده‌ی مثلث را ساحل تشکیل می‌دهد. در درون دره، رودخانه‌ای فصلی جریان دارد که سفره‌ی زیرزمینی این دره را تغذیه می‌نماید. و نیازهای آبی روستا از محل همین سفره زیرزمینی تأمین می‌شود.

بخش جنوبی این رشته کوه که یک ضلع مثلث را تشکیل می‌دهد تا چند صد متر در درون دریا پیشروی نموده و نقش موج‌شکن طبیعی را بازی می‌کند و بندرگاه را در طول قرون و اعصار در مقابل امواج سهمگین اقیانوس هند و طوفانهای دریایی شمال غرب اقیانوس محافظت می‌نماید. ساحل بندرگاه در بستری کم‌عمق از سطح دریا قرار گرفته، بطوریکه طبیعت این و با موقعیت خاص و طبیعی خود دست طبیعت در کار شده و بندرگاهی طبیعی را آفریده که از ازمنه‌ی باستان بدون نیاز به ایجاد تأسیسات خاص امکان تردد و پهلوگیری کشتیها و قایقهای تجاری و صیادی را به‌راحتی فراهم نموده است.

موقعیت طبیعی ویژه و سوق‌الجیشی این بندر در کرانه‌ی شمال غربی دریای عرب موقعیت خاص و ویژه‌ای را به این بندر گاه داده است. هم‌اکنون از نظر اداری و تقسیمات سیاسی بندر تیس جزء محدوده‌ی اراضی منطقه‌ی آزاد تجاری و صنعتی چابهار قرار گرفته است. و طی سالهای اخیر پذیرای موج مهاجرانی بوده که به واسطه‌ی رشد و توسعه‌ی بندر چابهار در این روستای حاشیه‌ای سکنی گزیده‌اند و به نوعی دیگر این روستا را تبدیل به روستای اقماری چابهار و حاشیه‌نشین این بندر استراتژیک کشور شده است. با بررسی تحولات جمعیتی سالهای اخیر مشاهده می‌شود ظرف ۲۰ سال اخیر جمعیت این روستا به ۳ برابر افزایش یافته است. جمعیت این روستا در سال ۱۳۶۵ یعنی در آخرین سرشماری قبل ار ایجاد منطقه آزاد چابهار ۲۱۳ خانوار و ۱۸۶۰ نفر جمعیت و در آخرین سرشماری انجام شده در سال ۱۳۸۵ جمعیت روستا به ۷۱۷ خانوار و ۳۸۸۶ نفر رسیده است.

پیشینه‌ی تاریخی:

این روستا در دوره‌ی پر فراز و نشیب خود تحولات و

دگرگونیهای بسیاری را به خود دیده است. پیشینه‌ی تاریخی این بندرگاه به دوران هخامنشیان و قبل از آن برمی‌گردد. حداقل به کمک روایتهای تاریخی موجود پیشینه‌ی تاریخی آن در دوران هخامنشیان به اثبات رسیده است. اگر چه کنکاش درباره‌ی قدمت باستانی این بندرگاه نیاز به بررسیهای باستان‌شناختی دارد.

نثارک دریاسالار یونانی اسکندر مقدونی در طی سفر خود از دهانه مصب ایندوس (سند) تا خلیج فارس در سال ۳۲۶ قبل از میلاد از وجود این بندرگاه خبر می‌دهد.

اما بندر تیس همانند بسیاری از بندرگاههای دریای پارس پیشرفت و رونق خود را مرهون تمدن اسلامی اسلامی و ورود اسلام به این خطه می‌باشد. به هر حال رونق و توسعه این بندر و بطور کلی رونق تجارت و ارتباطات بندرگاههای جنوب ایران همچون تیس، هرمز، سیراف، و غیره ماحصل احیای روابط بازرگانی باستانی که در زمانهای دور در آن مناطق برقرار بوده است. و به نوعی می‌توان اعراب مسلمان را احیاگر نظام تجاری باستانی دانست که حداقل آثار آن در زمان بابل قدیم و تمدن بین‌النهرین مشاهده گردیده است. در دوره‌ی اسلامی با احیای نظام تجاری باستان این بندر در کنار سایر بنادر جنوب ایران روابط تجاری بین هند و بین‌النهرین را احیا نمودند.

این دوره‌ی پر شکوه تاریخی به مدت هفت قرن تداوم داشت و موجبات جهش همه‌جانبه در مناطقی که رواج داشت گردیده. مکران نیز از این قاعده مستثنی نبود. در این دوره‌ی پر شکوه خراج مکران به یک میلیون دینار بالغ می‌شد.[۱]

ورود اسلام به مکران و سند همراه با رونق تجارت و گسترش ارتباطات بود، مکران که در اقصای دور افتاده امپراتوری بود به مرکز تجارت و ثقل ارتباط فی مابین نواحی ساحلی و بنادر و هند و بین‌النهرین را ایفا نمود. و بار دیگر مکران همان نقشی را برعهده گرفت که در ازمنه‌ی باستان بین تمدنهای باستانی رود سند و تمدنهای سومر، اکد و بین‌النهرین را بازی نموده بود.

بندرگاه تیس نیز در همین دوران شاهد رونق و شکوفایی ویژه‌ای گردید. جامعترین توصیفها از شرایط جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی منطقه‌ی مکران و بندرگاه تیس نیز نوشته‌ی کاتبان و جغرافیانگاران مسلمان است. جغرافی‌نگارانی چون یاقوت حموی، ابن حوقل، ابن خردادبه، اصطخری، مقدسی و دیگر مورخین و جغرافی‌نگاران مسلمان با مکتوباتشان تا امروز بزرگترین و معتبرترین منابع دسترسی اطلاعات راجع به مکران هستند. این اطلاعات هرچند اندک اما دوران اعتلای تمدن اسلامی در مکران همچون نوری روشن در تاریکی مطلق روزگاران گذشته بر منطقه‌ی مکران و بلوچستان تا امروز می‌تابد.

تیس در دوره‌ی اسلامی:

تیز شهری در مکران و در برابر آن باختر، عمان واقع شده میان اینجا و «کیز» که مرکز حکومت مکران است پنج مرحله راه است.[۲]
مهمترین مرکز بازرگانی آن ایالت بندر «تیز» در کنار خلیج فارس بود و کرسی آن استان شهر «فنز بور» یا «پنجبور» در داخله ایالت بود که امروز معروف به « پنجگور» پنج گور در قرن چهارم به قول مقدسی « باروئی داشت که از گل ساخته شده بود، گرد آن بارو و خندقی بود در میان نخيلات دارای دو دروازه: دروازه تیز در جنوب باختری که از آنجا ساحل خلیج می‌رفتند. و دروازه طوران (توران) در شمال خاوری که از آنجا به ناحیه طوران میرفتند. شهر مرکزی طوران موسوم بود به قصدار (قزدار)

که آب آن از نهر بود.» خرابه‌های بندر بزرگ تیز در راس بندری که در قرون وسطی کشتیهای کوچک به آن داخل مو شوند واقع بود. مقدسی درباره تیز می‌گوید: «نخیلات بسیار و کاروانسراهای خوب و مسجد جامعی زیبا دارد. اهل آنجا از ملتهای مختلف هستند و بندریست مشهور.» در قرن ششم هجری این بندر بر تجارت بندر هرمز که رو به خرابی می‌رفت تفوق و استیلاء پیدا کرد.[۳]

از سطور فوق چنین بر می‌آید که منظور از «تیز» همان تیس کنونی است که در کناره غربی اقیانوس هند و بر سر راه تجارت دریایی هند بسوی خلیج فارس و بندر مهم بصره و همچنین کرانه‌های جنوبی دریای عرب و شرق آفریقا بوده که به واسطه موقعیت جغرافیایی و طبیعی خود پس از سیراف معتبرترین بندر تجاری جنوب فلات ایران بود. این بندر درب ورودی کرمان و مکران محسوب می‌گردیده است.

شهر دارای آب بسیار و کشتزارهایی که عمدتاً نخل خرما احاطه می‌گردید. در درون شهر امکانات و تسهیلات خاص جهت استفاده تجار و مسافران فراهم بوده. وجود کاروانسرا و مسجد جامع و بندر گاه مناسب موقعیت ویژه و سهولتهای لازم جهت گسترش و رونق دریانوردی و تجارت را بوجود آورده بودند.

رونق و شکوه مساجد بهمره سایر تأسیسات و ابنیه‌های مرتبط با مساجد در دوران اسلامی همچون حمام عمومی کتاب خانه، مکتب خانه‌های تعلیم و تعلم که مورد اشاره مقدسی قرار گرفته است وجود کاروانسرا مناسب و شایسته که موجب رضایت و تحسین مولف و جغرافی نگار قرن چهارم را برانگیخته.

مورخی دیگر یاد آور می‌گردد: « از آنجا (تیس) مالها و اقراز عشور تجار و اجرت سفاین به خزاین پادشاه رسد و اهل هند و سند و حبشه و زنج و مصر و دریای عرب از عمان و بحرین را فرضه آنجاست و هر مشک و عنبر و نیل و هشم و عقاقیر هندی و برده هندی و حبشی و زنگی و مخملهای لطیف و ساده‌های پر آگین و فرطه‌های دنبلی (شاید دیبلی) و امثال این طرایف که در جهانست از این ثغر برند.»[۴]

چنین بر می‌آید که ایالت مکران و شهر تیس در عصر اعتلای تمدن اسلامی دوران رونق و شکوه خود را می‌گذرانیده است. و محل داد و ستد بازرگانان اقصی نقاط و محل درآمدی مهم و معتبر برای حکام وقت گردید. در ان دوران اجاره شهر تیس نشاندهنده‌ی میزان سطح در آمد و رونق بازرگانی این شهر است: « عشور ابریشم مکران به سی هزار دینار رسید و تمغای بندر تیز پانزده هزار دینار اجاره رفت »[۵]

از نکات دیگر توصیف شهر تیس در دوره اسلامی همان تعدد و کثرت سکونت اقوام و ملیتهای گوناگون با رنگها و پوشاک مختلف در کنار یکدیگر است. و خود شهر تیس محل درآمد و خزاین بیشمار و مردمی متمول و متنعم بود. شهر دارای مسیرها و راههای مناسب کاروانرو و منزلگاههایی مناسب بود که توسط زمامداران بخوبی حراست و نگهداری می‌شد.

وضعیت سیاسی بندر تیس و مکران:

از موقعیت سیاسی تیس قبل از اسلام اطلاع دقیقی در دست نیست. دانسته‌های ما از آن دوره فقط منحصر به گفته‌های نثارک دریا سالار یونانی اسکندر که سواحل مکران را طی نموده می‌باشد. احتمالاً این شهر متعلق به سرزمین ایکتو فاجیه یا همان ماهی‌خوران است که در جغرافیای یونان از ان نامبرده شده است.

عمده یافته‌های تاریخی ما درون متون تاریخی مربوط به دوران سلجوقیان و علی الخصوص سلاجقه کرمان است: تیس و مکران در جریان اختلاف فسی مابین ملک قاورد و الب ارسلان و تقسیم قلمروی پادشاهی بین ان دو جزء سهم

ملک قاورد قرار گرفت. « آخرالامر سلطان شاه و کرمان شاه پسران ملک قاورد به دست بوس عم رسیده اصلاح ذات البین گردید به این قرار که ملک قاورد شیراز مع اضافات را به گماشتگان الب ارسلان گذارد و فرک و طارم را که قصبه از بلسوک فارس با لواحق آن و در جزو بلوک سبعه فارس است اضافه مملکت کرمان باشد. و ملک قاورد را پادشاه کرمان نویسند و گویند. و اولاد و احفاد او که در آن مملکت ریاست نمایند نام شاهی بر آنها اطلاق شود و مالوجهات کرمان و بلوچستان قاورد را مسلم باشد و گماشتگان سلطان صح در آن نمایند. الحدیث ملک قاورد بعد از رفتن برادر (الب ارسلان) سفر بلوچستان نموده بندر تیس را تعمیر کرده بر بلاد مکران نواب و عمال معین فرمود.»[۶]

پس از ملک قاورد طغرل شاه بار دیگر به تعمیر و آبادانی مکران همت نمود: « بر سریر سلطنت کرمان پای نهاد غالب اوقات در شهر حیرفت بسر می‌برد. گویند در زمان او عشور مکران به سی هزار دینار رسید و تمغای بندر (تیز) پانزده هزار دینار اجاره رفت. در بلوچستان آبادانی زیادی کرده. طغرل شاه را خیال سلطنت کلیه ایران در خاطر بود، اجل او را مهلت نداد.»[۷]

پس از طغرل‌شاه و ضعف سلاجقه کرمان مکران و تیس به حال خود رها گردید و رو به خرابی رفت و از آن زمان تا ظهور خوارزمشاهیان تقریباً مکران از دسترس حکام سلجوقیان کرمان خارج گردید تا آنکه در دوران سلطان محمد خوارزمشاه ملک زوزن این نواحی را تصرف نموده و جزء قلمروی خوارزمشاهیان گردید: « از زمان ارتحال طغرلشاه بن محمد شاه که تا این زمان چهل و پنج سال بوده بلوچستان متابعت از کرمان نداشت در هر قصبه از قصبات انجا رئیسی از مردم خود حکم می‌راند و در این سال به اهتمام ملک زوزن جزء حکومت مکران گردید و سال دیگر در اوائل شتاء نیز ملک عازم مکران شد. کیچ و بندر تیس مع اضافات را متصرف شده و نواب و عمال گذاشت و به گواشیر که مرکز حکومت کرمان است مراجعت نمود[۸] ملک زوزن ریا» ابوبکر و لقبش تاج‌الدین و در ابتدای کار شتر دار بوده است و با توسل بدرگاه خوارزمشاهیان از کرایه دادن شتر کارش به امیری کشیده بود و بالاخره امارت شهر زوزن را یافته بود و دارای شجاعت و دور اندیشی بی‌نظیری بود یک روز به خوارزمشاه گفت سرزمین کرمان نزدیک ولایت ماست اگر سپاه مختصری سلطان به من کمک کند من این ناحیه را ضمیمه حکومت خود خواهم ساخت. خوارزمشاه سپاهيانی به او داد و او به کرمان توجه نمود. در این وقت امیر کرمان حرب بن محمد بن ابی‌الفضل (که از زمان سننجر حکومت سیستان داشت) بود حرب بن محمد به جنگ ابوبکر آمد ولی توفیقی نیافت و ابوبکر بر کرمان استیلا یافت و از آنجا به مکران رفت و تا سند و کابل را گرفت.»[۹]

منابع و ارجاعات

[۱] الخراج ص ۱۳۸

[۲] معجم البلدان یاقوت حموی جلد یک ص ۷۸۶

[۳] گای لسترنج جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ص ۳۵۳-۳۵۲

[۴] عقد العلی فی تاریخ کرمان ص ۷۱

[۵] تاریخ کرمان ص ۳۷۱-۳۷۰

[۶] تاریخ کرمان ص۳۴۸-۳۴۹

[۷] همان ص ۳۷۰-۳۷۱

[۸] همان ص۴۲۳

[۹] الکامل فی تاریخ ابن اثیر ج ۱۲ ص۱۲۵

سؤالات فقهی

۱۷۳- اگر زنی در ماه رمضان به دلیل باردار بودن نتواند روزه بگیرد، و بعد از زایمان نیز به سبب شیر دادن و ترس از قطع شیر نتواند روزه بگیرد و تا رمضان سال بعد نتواند قضای روزه را بگیرد، باید چه کار کند؟

جواب: اگر تا رمضان بعدی به شرط معذور بودن قادر به قضای روزه نباشد، اشکالی ندارد، زمانی که فرزند را از شیر برید، می تواند قضای روزهی رمضان را به جای آورد.

۱۷۴- بعد از نزدیکی با همسر و غسل، یکی دو ساعت بعد مقدار منی بدن و لباسم را خیس می کند، آیا با این وضع بی غسلی متوجه انسان می شود یا نه؟ آیا می شود نمازگزارد یا نه؟

جواب: اگر آنچه که بعد از نزدیکی و غسل بیرون می آید، یقین داشته باشید که آب منی است، غسل را واجب می کند، اما اگر یقین نداشته باشید که منی است و احتمال دهید که مذی باشد، جایی را که آن آب اصابت نموده بشوید و وضو بگیرید و نماز بگزایید.

۱۷۵- فروشگاههای دارم که در آن اجناس قابل فروشی نیست، بلکه اجناس مغازه اجاره داده می شود، زکات آن را چگونه حساب و پرداخت نمایم؟ جواب: اصل در محاسبه ی زکات نمو و افزایش مال است. خود آن اثاثیه و کالاها که توان نمو و رشد ندارند، به آن ها زکات تعلق نمی گیرد، بلکه از سود و درآمد آن ها اگر به حد نصاب برسد، زکات واجب است.

۱۷۶- در قرآن از دین اسلام نام برده شده است، اسمی از هیچ مذهبی برده نشده است، آیا می توان گفت که مذهب بدعت است؟

جواب: هر کس پیرو راستین قرآن و سنت پیامبر باشد، مسلمان است و رستگار می گردد. مذاهب، برداشت های فقهی از اسلام هستند و از تقدس برخوردار نیستند، اما برای آسان نمودن فهم شریعت وجود مذاهب مختلف بسیار بدیهی و طبیعی است و نمی توان به آن بدعت گفت.

۱۷۷- دختری ۲۲ ساله هستم که در یکی از دانشگاه های کشور مشغول تحصیلم به خاطر اسمم همواره در تنگنا بوده ام و نمی توانم کوچک ترین ابراز وجودی داشته باشم، بارها به تغییر دادن اسمم فکر کرده ام، اما اندکی بعد پشیمان شده ام، آیا کسی که دارای این اسم هاست اجر و پاداش اخروی دارد، و آیا تغییر آن اسم از لحاظ شرعی اشکالی ندارد؟

جواب: مشکل شما جدی نیست، سعی کنید خودتان قدرتان را بدانید و اعتماد به نفس داشته باشید تا دیگران هم قدر شما را بدانند و همواره خودتان را به عمل صالح و اخلاق نیکو بیارایید و در عمل نیک الگوی خوبی برای دیگران باشید، ارزش انسان با مال و زیبایی ظاهری نیست، بلکه با تقوا و زیبایی ایمانی است. صرف داشتن چنین اسمی اجر ندارد، بلکه کسی دارای قلبی سلیم باشد، رستگار می گردد. اگر از وجود چنان اسمی رنج می برید،

می توانید نام دیگری که برایتان مطلوب تر است برگزینید، و از لحاظ شرعی هیچ اشکالی ندارد.

۱۷۸- به چه دلیل سود تا چهار درصد (۴٪) درست است؟ جواب: این چهار درصد به عنوان سود به شمار نمی آید، بلکه هزینه هایی است که بانک برای آماده نمودن و پرداخت و بازپرداخت وام متحمل می شود. تسهیلات بانکی دارای احکام مختلف هستند، بخشی از آن ها که عموماً برای آسان ساختن و رفع نیازهای ضروری قشر کم درآمد جامعه می باشد از قبیل وام ازدواج با اخذ ۳ تا ۴ درصد کارمزد نه سود جایز است زیرا این درصد صرف خدمات بانکی از مرحله ی پرداخت وام تا مرحله ی دریافت می شود و لذا اشکال شرعی ندارد. اگر کسی نیاز به وام نداشته باشد، بهتر است آن وام را حتی با درصد کمتر از چهار درصد نیز دریافت نکند.

۱۷۹- دلیل نجس بودن سگ چیست؟ آیا در قرآن و سنت دلیلی برای آن وجود دارد؟ [از نظر پزشکی که دلیلی برای نجس بودنش وجود ندارد]؟

جواب: سنت دومین دلیل از ادله ی اثبات حکم شرعی است و در صورت ثبوت صحت حدیث، عمل به آن واجب است. با استناد به حدیث پیامبر (ص) سگ نجس العین است: «طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب آن یغسله سبع مرات، اولاهن (احداهن) بالتراب».

نظر پزشکی از ادله ی اثبات حکم شرعی نیست. در ضمن در انجام عبادات لازم نیست بنده به حکمت و فلسفه ی آن پی ببرد یا نه، بلکه یک حکم تبعدی است و او نیز موظف است برای اجرای امر، به آن عمل نماید.

۱۸۰- آیا فرد متأهل در هنگام عادت ماهیانه همسرش می تواند استمنا کند؟

جواب: استمنا حرام است. در زمان قاعدگی زن، شوهر می تواند از زنش جز ما بین ناف و زانو، لذت ببرد پس مگر اینکه به وسیله ی همسرش انزال صورت گیرد که جایز است.

۱۸۱- آیا گرفتن و پرداختن پول به عنوان رهن خانه مجوز شرعی دارد؟

جواب: اصل رهن جایز است و در نصوص شریعت به آن اشاره شده است. ولی رهنی که امروزه در میان مردم رایج است، یک رهن عرفی و توافقی است و شرعی نیست و تنها به سبب وجود ضرورت، این نوع معامله که بر آن اسم رهن گذاشته شده، جایز است. اما اگر کسی در توانش باشد که به این نوع معامله عمل ننماید، بسیار نیکو است.

۱۸۲- حکم وضو در صورت کاشت ناخن چیست؟ جواب: در هنگام وضو گرفتن، هر چیزی که مانع رسیدن آب به پوست، مو و ناخن در اعضای وضو باشد وضو صحیح نمی باشد. اگر کاشت ناخن برای همیشگی و به جای ناخن اصلی باشد و نتوان آن را به هنگام وضو برداشت کاشت آن اشکالی ندارد، اما اگر کسی برای آراستن خود برای همسرش آن را به کار گرفته باشد و مانع رسیدن آب به عضو باشد، به هنگام وضو و غسل باید برداشته شود، در غیر این صورت وضو صحیح نمی باشد.

۱۸۳- حکم شنا در استخر عمومی برای خانم ها چیست؟ [با توجه به پوششی که این ورزش می طلبد]؟ جواب: براساس نظر فقها عورت زن نسبت به زن دیگری که

معتمد باشد، ما بین ناف و زانو است، با پوشیدن آن بخش از بدن، رفتن او برای شنا به استخری که ویژه ی بانوان است، اشکالی ندارد و لازم است که زن برای پوشاندن بدنش نهایت کوشش را به کار بندد و اخلاق اسلامی را رعایت نماید لذا اگر خانم های ناشناس و بعضاً بی اخلاق در استخر باشند اصل احتیاط و عدم حضور در چنین استخرهایی است.

۱۸۴- آیا بعد از اتمام ادرار باید چند لحظه ای صبر کرد تا ادرار به طور کامل از مجرای ادرار تخلیه شود و آنگاه طهارت درست می باشد یا نه؟

جواب: لازم است فردی که ادرار می کند، ادرار او به طور کامل بیرون آمده و مجرای ادرار به طور کامل تخلیه شود و بعد از قضای حاجت قطرات ادرار بیرون نیاید؛ چون در سنت از باقی مانده ادرار در مجرا و به تدریجی بیرون آمدن آن بعد از قضای حاجت نهی شده است، اما شیوه ی تخلیه نمودن مجرا به نسبت افراد متفاوت است، و برای هر فردی به روشی انجام می گیرد، امکان دارد فردی با ادرار کردن مجرایش به طور کامل تخلیه شود و نیاز به صبر کردن نداشته باشد و برخی دیگر با سرفه کردن (تنحج) یا گذشت اندکی از زمان ادرارش به طور کامل تخلیه شود.

۱۸۵- من توبه کرده بودم و نمازهایم را می گزاردم، اما دو سه ماه پیش احساس کردم که نمازم بی روح است و ارزشی ندارد و از خواندن نماز احساس گناه می کردم تا جایی که بر اثر این نوع فکرها، افسردگی گرفتم و نمازهایم را ترک و به دنبال گناهایی که پیش از توبه انجام می دادم، رفته ام، اکنون افسردگی گرفته ام و خدا را هم خیلی دوست دارم، لطفاً راهنمایی ام کنید که چه کنم؟ جواب: هیچ گاه نباید بنده ی گناهکار از رحمت خداوند نا امید شود، بی شک اگر بنده خالصانه به سوی خدا بازگردد و توبه نماید و بر انجام عبادت پایبند باشد، خداوند تمامی گناهان او را می آمرزد. شیطان که دشمن سر سخت انسان است، پیوسته بر سر راه انسان ها به ویژه کسانی که در راه خدا گام برمی دارند، دام گمراهی می نهد و با روش های گوناگون آنان را وسوسه می کند و آنان دچار گناه می گردند، سپس آنان را از رحمت خدا ناامید می گرداند.

بنده در هر جایی که احساس می کند بادهای فتنه بر نفس و دین او می وزد بگریزد و علاج واقعه را پیش از وقوع بکند و پیرامون گناه نگیرد، اما اگر زمانی هم فریب خورد و مرتکب گناه شد، بی درنگ توبه نماید و امید به آمرزش خداوند داشته باشد.

سؤال کننده ی محترم، شما باید همیشه خدا را ناظر و مراقب خود بدانید: ([حدید: ۴] سعی کن از افکار پریشان و خیالات واهی و پوچ خودت را رهایی بخشی و درون و اندیشه ات را با نور ایمان صیقلی بده و لباس تقوا بر تن بپوش و پیوسته از خداوند شرم و حیا داشته باش و در برابر نعمت هایی که خداوند به تو داده است، او را سپاس و ستایش بگوی. بی شک نماز اگر دارای روح و اخلاص باشد، برپادارنده ی خودش را از گناهان و فحشا مصون می دارد.

نمازهایت را در وقت معین خودشان بگذاری، بی گمان این پایداری بر نمازها سبب می شود که اندک اندک خشوع و اخلاص به نمازهایت روی بیاورد و از برگزاری نماز لذت ببری و از وسوسه های شیطانی ایمن بمانی.

در ضمن سعی کنید معاشرت با صالحین داشته باشید و از فضای گناه فاصله بگیرید. برای آگاهی بیشتر به کتاب روح نماز

تألیف دکتر طباره مراجعه کنید.

۱۸۶- حکم مسح بر جوراب چیست؟ جواب: برای مسح بر جوراب دو نظر وجود دارد؛ شماری از علما آن را جایز نمی دانند چون شرایطی را برای درست بودن مسح بر خف در نظر گرفته اند که آن شرایط در جوراب وجود ندارد.

شماری دیگر از علما با استناد به آسان گیری در دین، آن را جایز می دانند.

اگر جوراب ها کلفت باشند و فرد آن ها را بعد از وضوی کامل بپوشد، در این صورت مسح بر آن ها به جای شستن پاها جایز است.

مراجعه شود به کتاب «فقه السنه» ی سید سابق.

۱۸۷- حکم دوختن لباس های بی حجاب زنانه برای یک خیاط مؤمن چیست؟

جواب: صرف دوختن لباس بی حجاب زنانه دلیل نمی شود که مشتری از آن استفاده نادرست کند؛ چون احتمال دارد که آن لباس ها را در داخل خانه و برای شوهرش یا در حضور محارم بپوشد یا در بیرون از خانه و زیر چادر بپوشد.

اما اگر خیاط مطمئن است که مشتری آن ها در حضور مردان بیگانه می پوشد و سبب تحریک دیگران و ایجاد فتنه می شود، جایز نیست که آن ها را بدوزد؛ زیرا چنین کاری نوعی کمک به ترویج تبرّج و خودنمایی به شمار می آید و گناه در پی دارد و اصل عدم جواز است.

۱۸۸- فردی که دو همسر دارد آیا می تواند با هر دوی آن ها همزمان در یک اتاق بخوابد و با هردوی آن ها نزدیکی داشته باشد؟

جواب: چنین کاری به دور شخصیت و کرامت انسانی است و سبب شعله ور شدن کینه و کدورت در میان آنان می گردد. بر همسران تأکید شده است به هنگام نزدیکی با یکدیگر به دور از انتظار دیگران باشند و خودشان را بپوشانند، چه برسد آن که بخواهند با وجود فرد سومی چنان کاری انجام دهند؟! باید افراد از انجام چنین کاری در حضور دیگران به شدت دوری گزینند و با رعایت شؤونات اسلامی عزت و کرامت خودشان را مصون بدارند.

۱۸۹- خواندن یا دست زدن به قرآن برای زن در عادت ماهیانه چه حکمی دارد؟

جواب: برخی از علما چنین کاری را جایز دانسته اند و برخی دیگر از علما از جمله شافعیه گفته اند: اصل عدم جواز است. اما به هنگام ضرورت و ناچاری در حد نیاز مباح است. تدریس و فراگیری قرآن نیز جزو ضرورت است و مباح می باشد. اما در عادت ماهیانه فرد سعی کند که به آیات قرآن دست نزند.

۱۹۰- در هنگام برگزاری نماز به ویژه نماز جماعت آلت تناسلی ام سفت می شود، آیا نمازم باطل می شود؟

جواب: اگر با سفت شدن آن مایعی از آن بیرون نیاید، نماز باطل نمی شود، اما چنین کاری با روح نماز که باید نمازگزار در آن خشوع داشته باشد، سازگار نیست؛ زیرا اگر ترس از خدا و ایستادن در پیشگاه او را برای بازخواست و محاسبه ی اعمال در ذهن بگذرانید، این مشکل شما برطرف می شود، در غیر این صورت احتمالاً دستگاه تناسلی شما مشکلی داشته باشد، برای رفع مشکل به پزشک متخصص مراجعه کنید.

دبیرکل جماعت، پیروزی آزادی و عدالت مصر را تبریک گفت



تهران - پایگاه اطلاع رسانی اصلاح

در پی پیروزی چشمگیر حزب آزادی و عدالت، بازوی سیاسی جنبش اخوان المسلمین مصر، استاد عبدالرحمن پیرانی، دبیرکل جماعت در نامه‌ای خطاب به رهبران حزب و جنبش این پیروزی را تبریک گفت.

متن نامه به این شرح است:

استاد دکتر محمد بدیع مرشدعام جماعت اخوان المسلمین

استاد دکتر محمد مرسی رئیس حزب آزادی و عدالت

السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

از جانب خود و به نمایندگی از طرف برادران و خواهرانم در جماعت دعوت و اصلاح ایران، بهترین دروها و گرم‌ترین شادباش‌ها را به مناسبت پیروزی چشمگیر نامزدهای حزب آزادی و عدالت در نتایج نهایی انتخابات مجلس خلق و نیز انتخاب برادر دکتر سعد الکتاتنی به ریاست مجلس، به حضور شما، برادران عزیزم در کادر رهبری حزب و جماعت و ملت انقلابی مصر تقدیم می‌نمایم.

در واقع اعتماد ملت مصر به شما و برنامه شما برگ زرین دیگری بر سرمایه تاریخی جماعت افزود و ما اطمینان داریم که برادرانمان در عرصه قانونگذاری در پارلمان انقلاب مصر، گام‌های ارزنده‌ای برخواهند داشت؛ همچنانکه تاریخ مبارزات ملت مصر را با پایدردی و فداکاری در راه تحقق عدالت، آزادی و کرامت و مبارزه با دیکتاتوری دوشادوش با ملت، از ایام بنیانگذار شهید جماعت - رحمه الله تعالی - و تا واپسین روزهای رژیم گذشته غنای ویژه بخشیدند. توفیق کامل و مستمر شما را در این مرحله حساس تاریخ مصر آرزو مندیم و از خداوند سبحان مسألت می‌نماییم خیر و نیکی را بر دستا پاک و امین شما جاری سازد، همچنانکه وعده داده بودید که: خیر و نیکی را برای همگان خواستارید!

برادران

عبدالرحمن پیرانی
دبیرکل جماعت دعوت و اصلاح ایران

هیأت جماعت اسلامی پاکستان در دفتر جماعت دعوت و اصلاح ایران حضور یافت



تهران - پایگاه اطلاع رسانی اصلاح

دکتر فرید احمد براچا، معاون دبیرکل جماعت اسلامی پاکستان و سخنگوی رسمی جماعت، به همراه مولانا عبدالملک، رئیس جمعیت اتحاد العلماء و انجمن مدارس اسلامی پاکستان و سمیع الحق شریائو، معاون مدیر امور خارجی جماعت اسلامی، شامگاه پنجشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۹۰، در دفتر مرکزی جماعت دعوت و اصلاح ایران حضور یافتند و با دبیرکل و جمعی از اعضای دفتر دیدار و گفتگو نمودند.

در ابتدای این دیدار، استاد پیرانی، دبیرکل جماعت، ضمن ابراز خشنودی از حضور هیأت مهمان، به نقش تاریخی و مؤثر امام ابو‌الأعلی مودودی، به عنوان یک متفکر بزرگ، در تصحیح مفاهیم دینی اشاره کرد و پس از مرور کوتاه رویدادهای و تحولات یک‌سال اخیر دنیای اسلام، بر ضرورت همفکری و هماهنگی گروه‌های اسلامی منطقه تأکید کرد.

همچنین دکتر فرید احمد، سخنگوی جماعت اسلامی، ضمن ابلاغ سلام‌های گرم استاد منور حسن و قاضی حسین احمد، رهبران کنونی و پیشین جماعت اسلامی، از حضور در دفتر جماعت دعوت و اصلاح ابراز خوشحالی کرد و با اشاره به نقش مهم جماعت به عنوان یک گروه میانه‌رو اسلامی، برای حال و آینده آن آرزوی موفقیت نمود.

سپس مولانا عبدالملک، به بیان وضعیت آموزش علوم دینی در پاکستان پرداخت و گفت که در انجمن مدارس تحت مدیریت وی، که شاخه‌ای از فعالیت جماعت اسلامی است، حدود هفتصد مدرسه با ده‌ها هزار طلبه عضویت دارند.

گفتنی است در این دیدار، علاوه بر دبیرکل و سه نفر از اعضای دفتر مرکزی، تنی چند از اعضای جماعت دعوت و اصلاح استان سیستان و بلوچستان نیز حضور داشتند.

دبیرکل جماعت پیروزی اسلامگرایان را در انتخابات پارلمانی کویت تبریک گفت



تهران - پایگاه اطلاع رسانی اصلاح

در پی پیروزی چشمگیر اسلامگرایان در انتخابات اخیر پارلمانی کویت، استاد عبدالرحمن پیرانی، دبیرکل جماعت، طی نامه‌ای این دستاورد را به دکتر ناصر الصانع دبیرکل جنبش اسلامی قانون اساسی این کشور شادباش گفت.

ترجمه فارسی پیام به این شرح است:

برادر گرمی، استاد دکتر ناصر الصانع

دبیرکل محترم جنبش اسلامی قانون اساسی با افتخار و خوشحالی خبر پیروزی اسلامگرایان در انتخابات مجلس ملی ۲۰۱۲ دریافت نمودیم. به همین مناسبت ما در جماعت دعوت و اصلاح ایران، به شما ورهبری جنبش و همه اعضا و هواداران تبریک می‌گوییم.

از خداوند متعال خواستاریم تا شما را در تحقق انتظارات ملت کویت در این مرحله، و نیز استمرار پیروزی‌ها متناسب با رویکرد کلان امت، که در تغییرات سیاسی همزمان در کشورهای مختلف جلوه‌گر است، یاری فرماید. نیز امیدواریم تلاش‌های شما در خدمت به شهروندان در راستای تحقق آرمان‌های آنان، ارتقای حس خودباوری نزد فرزندان امت، تقویت همبستگی و برادری بین طیف‌های گوناگون ملت کویت و در نهایت إعلاى کلمه الله مثمر ثمر قرار گیرد.

خداوند شما را در آنچه مورد رضایت اوست توفیق عنایت فرماید.

با تقدیم احترام

برادران/ عبدالرحمن پیرانی

دبیرکل جماعت دعوت و اصلاح ایران
عضو هیأت امنای اتحادیه جهانی علمای مسلمین

گفتنی است پس از چند دوره حضور ضعیف و یا غیاب نسبی، اسلامگرایان در انتخابات اخیر با اقبال ویژه شهروندان، موفق به کسب ۲۲ کرسی شدند. از این تعداد هشت کرسی به سلفی‌ها، هفت کرسی به جنبش قانون اساسی یا اخوان المسلمین کویت و هفت کرسی به مستقلین، که نوعاً به اخوان نزدیکتر هستند، تعلق دارد. مجلس «الأمه» یا پارلمان کویت مجموعاً پنجاه نفر عضو دارد.

ابراهیم یونسی، نویسنده و مترجم کرد زبان درگذشت



تهران - پایگاه اطلاع رسانی اصلاح

ابراهیم یونسی، رمان‌نویس، ادیب و مترجم نامدار و نخستین استاندار کردستان در دولت موقت بعد از چند سال تحمل رنج بیماری در عصر دیروز، چهارشنبه ۱۹ بهمن ماه در سن هشتاد و پنج سالگی در تهران، دار فانی را وداع گفت.

ابراهیم یونسی، در سال ۱۳۰۵ شمسی در شهر بانه استان کردستان به دنیا آمد. در سال ۱۳۳۳ به اتهام فعالیت‌های سیاسی دستگیر و تا سال ۱۳۴۱ در زندان به سر برد. پس از آزادی به تحصیل پرداخت و در رشته اقتصاد از دانشگاه سوربن فرانسه موفق به اخذ دکترا در سال ۱۳۵۶ شد. وی ترجمه و کار داستان‌نویسی را از همان روزهایی که در زندان بود، آغاز کرد. پس از آزادی‌اش در سال ۱۳۴۱ «هنر داستان‌نویسی» را که در این ایام تألیف کرده بود، منتشر کرد.

ابراهیم یونسی از نویسندگان و مترجمان شاخص کشورمان بود که بسیاری از آثار مطرح ادبیات جهان و آثار پژوهشی با ترجمه‌ی وی در ایران شناخته شده‌اند. وی همچنین برخی از نویسندگان غربی را برای نخستین‌بار به ایرانیان معرفی کرد. وی حدود ۸۰ کتاب از زبان انگلیسی و یک کتاب هم از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرد.

دکتر یونسی در چند حوزه‌ی فرهنگی مشغول تحقیق، ترجمه و تألیف بوده است که عبارتند از:

حوزه‌ی زبان‌شناسی و ادبیات: جنبه‌های رمان ای. ام. فورستر، سیری در نقد ادب روس و دفتر یادداشت‌های روزانه یک نویسنده فتودور داستایوسکی.

داستان و رمان: گورستان غریبان، دل‌داده‌ها، فردا، مادرم دو بار گریست، کج کلاه و کولی، داداشیرین، شکفتن باغ، خوش آمدی، دعا برای آرمن.

ترجمه‌ی ادبیات: دن کیشوت، سه تفنگدار، پشه‌ی بینی‌دراز، سگ شمال، آرزوهای بزرگ، اسپار تاکوس، خیاط جادو شده، سه رفیق، طوفان، آشیان عقاب، یک جفت چشم آبی و اگر بیل استریت زبان داشت.

تاریخ و سیاست: جامعه‌شناسی مردم کرد (آغا، شیخ و دولت)، صهیونیسم، تجارت اسلحه، آمریکای دیگر، جنبش ملی کرد، روابط ایران و ترکیه و مسأله‌ی کرد.

«زمستان بی‌بهار» کتابی است که در سال ۱۳۸۲ به قلم او منتشر شد. این کتاب شامل خاطرات یونسی از کودکی تا آزادی از زندان است. در کتاب «یکی از ما» نیز امیر حاجی صادقی در قالب گفت‌وگو به بیان زندگی و دیدگاه‌های یونسی پرداخته است
او «آرزوهای بزرگ»، اثر بزرگ چارلز دیکنز، که این روزها دویستمین سالگرد تولد اوست، را نیز به فارسی برگردانده بود. از

دیگر کارهای شاخص او می‌توان «اسپار تاکوس» نوشته‌ی فاست هوارد را نام برد.

به گزارش مهر، او که ماه‌های اخیر را در بستری بیماری به سر می‌برد و ۲ سال اخیر از بیماری آلزایمر رنج می‌برد. او در گفتگوهای قبلی خود از اینکه دیگر نمی‌توانست بنویسد و ترجمه کند به شدت ابراز ناراحتی می‌کرد. البته وی می‌گفت که با حقوق اندک بازنشستگی توان پرداخت هزینه‌های سنگین درمان را هم ندارد.

پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح فقدان این نویسنده‌ی زبردست و مترجم توانا را به بازماندگان ایشان، فعالان فرهنگی کردستان و عموم مردم فرهنگ‌دوست ایران تسلیت می‌گوید.

گزارشی از برگزاری سومین کارگاه آموزشی تربیت فرزند در عمادده



عمادده/

پایگاه اطلاع رسانی اصلاح

بنا به گزارش خبرنگار پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح سومین کارگاه آموزشی تربیت فرزند به همت روابط عمومی جماعت دعوت و اصلاح شهر عمادده فارس برای پیشبرد اهداف والای جماعت در خصوص تربیت خانواده به مدت زمان دو ساعت، برای اعضای جماعت شهر عمادده در روز پنجشنبه ۲۲ دیماه سال ۹۰ برگزار شد.

این کارگاه توسط رحمت‌الله خردنیا دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و فکر اسلامی که به تحقیق، پژوهش و ترجمه در موضوع تربیت فرزند نیز مشغول است، برگزار شد.

در این کارگاه آموزشی طبق برنامه‌ی قبلی به سومین قاعده‌ی تربیت فرزند با عنوان «ما جزئی از جهان هستیم و خصوصیات خاص خود را داریم» پرداخته شد.

وی درباره‌ی اسم و موضوع این قاعده به دو مورد اساسی اشاره نمود و گفت: «الف: ما در مسئله‌ی تربیتی جزئی از این دنیای وسیع هستیم، به این معنی که ما از جریان‌ها و مشکلاتش تأثیر می‌پذیریم، و از روش‌ها و وسایل آنها در تربیت کودک استفاده می‌کنیم و به تمام حکمت‌ها و اکتشافات آنها نیازمند هستیم. ب: ما جزئی از جهان هستیم ولی در دو مرحله با آنها تفاوت چشمگیری داریم:

مرحله‌ی اول مشکلات است، به گونه‌ای که مشکلات کودکان در تونس، پاکستان و یا مالزی با مشکلات کودکان در فرانسه، استرالیا و یا کانادا شبیه هم نیست، و این ناهمگونی تشخیص آنچه که مناسب کودکان ما هست را فوق‌العاده سخت می‌کند. مرحله‌ی دوم اصول و ارزش‌های اخلاقی با منشأ عقیده است که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.»

خردنیا در بخش دیگری از کارگاه افزود: «با بررسی مسایل زیر فهم این قاعده آسان‌تر می‌شود. ۱- چرا ما جزئی از جهان هستیم؟ سؤال مهمی که خیلی‌ها آن را نادیده می‌گیرند و در

تعامل با فرزندان‌شان به مشکل برخورد می‌کنند، ما هیچ زمانی بیش از امروزه به جهان وابسته نبوده‌ایم، زیرا وسایل ارتباطی، شبکه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای، اینترنت و جهانی‌شدن با ابزار چیره‌دستش هر حد و مرزی بین داخل و خارج هر کشور و ملتی را از بین برده است، جهانی‌شدن همه چیز را جهانی کرده است؛ افکار، آرزوها، سلیقه‌ها، معیارها و حتی مشکلات و روش‌های عقب‌افتادگی و پستی را نیز جهانی کرده است.»

وی اضافه کرد: «ما جزئی از جهان هستیم چون خداوند طبیعت، نیازمندی‌ها و خواسته‌های نسبتاً یکسانی در بشر به ودیعه نهاده است و در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی آل‌عمران به آن اشاره می‌کند: زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَإِ

تا زمانی‌که طبیعت بشری در همه جا و بین همه‌ی مردم شبیه به هم است، نیازمندی‌های آنان نیز نزدیک به هم است.

۲- در رابطه با جهانی شدن، مسئله‌ای که خیلی مهم است هم‌زمانی نیاز ما به جهان و ترس از تأثیرات منفی آن است.

۳- خصوصیات منحصر به فرد مسایل تربیتی ما، در دو امر نهفته است:

الف: اصول و ارزش‌های اخلاقی که از عقیده و دیدگاه ما به زندگی، و احکام شرعی که رفتار ما و فرزندانمان را توجیه می‌کند سرچشمه می‌گیرد، و شاید در راس این خصوصیات فرهنگی، دیدگاه ما درباره‌ی زندگی دنیا باشد که آن را مزرعه‌ی آخرت می‌دانیم.

ب: نردبان ارزش‌ها، و هر ارزشی را جایگاه خاص خود بخشیدن، که این فرق اساسی میان ملت‌های امروزه‌ی دنیاست، و طبیعتاً قانون نردبان ارزش‌ها زمانی مطرح هست که ما همزمان با دو ارزش مواجه باشیم.

۳- نگاه تربیتی اکثر ملت‌ها از نوعی خفگی رنج می‌برد چون پاداش و عقوبت مناسبی در قبال اعمال خواسته شده ارائه نمی‌دهد، برعکس نگاه تربیتی اسلام که بالاترین پاداش که همان بهشت باشد و بدترین عقوبت که جهنم باشد را دائماً به متریبی گوشزد می‌کند. »

گزارشی از برگزاری چهارمین کارگاه آموزشی تربیت فرزند در عمادده



عمادده/

پایگاه اطلاع رسانی اصلاح

صبح پنجشنبه ۲۷ بهمن‌ماه، چهارمین کارگاه آموزشی تربیت فرزند در عمادده‌ی فارس برگزار شد.

بنا به گزارش خبرنگار پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح، چهارمین کارگاه آموزشی تربیت فرزند به همت روابط عمومی جماعت دعوت و اصلاح شهر عمادده برای پیشبرد اهداف والای جماعت در خصوص تربیت خانواده به مدت دو ساعت، برای اعضای جماعت شهر عمادده در روز پنجشنبه ۲۷ بهمن‌ماه سال ۹۰ برگزار شد.

دومین کارگاه آموزشی خبرنگرانی شد

تهران/

پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح

روابط عمومی جماعت دعوت و اصلاح ایران، دومین کارگاه آموزشی خبرنگرانی را در بهمن ماه ۱۳۹۰ برگزار نمود.

دومین کارگاه خبرنگرانی،

کارگاه خبرنگرانی

به همت روابط عمومی جماعت دعوت و اصلاح ایران در بهمن ماه ۱۳۹۰ در دفتر مرکزی این جماعت در تهران برگزار شد. این دوره با هدف آموزش علاقه‌مندان به رشته‌ی خبرنگاری و تربیت کادر رسانه‌ای، جهت همکاری خبری با پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح، طی ۳ جلسه و با حضور ۱۸ نفر از ۴ استان کشور، زیر نظر یکی از مدرسان دانشکده‌ی خبر تهران تشکیل شد.

مسئول روابط عمومی جماعت دعوت و اصلاح در گفت‌وگو با خبرنگار این پایگاه اظهار داشت: «به برگزاری آزمون پایان دوره، کارت خبرنگاری پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح داده خواهد شد.»

گفتنی است که اولین دوره‌ی خبرنگرانی، با شرکت ۳۵ نفر، در دوره‌ی اسبق روابط عمومی جماعت به مدت ۵ روز در تیرماه ۱۳۸۴ در محل دانشکده‌ی خبر با تدریس اساتید مجرب آن دانشکده؛ احمد توکلی، مهندس روغنی‌ها، حمید شکری خانقاه، مهری رفعتی و دکتر محمدحسین جعفری سهامیه برگزار شده بود.

این کارگاه توسط رحمت‌الله خردنیا دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و فکر اسلامی که به تحقیق، پژوهش و ترجمه در موضوع تربیت فرزند نیز مشغول است، برگزار شد.

در این جلسه، سومین قاعده‌ی تربیت فرزند یعنی محیط (محیط خانوادگی) مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

آقای خردنیا ابتدا با بیان اینکه منظور از محیط در اینجا محیط خانوادگی است، شخصیت افراد خانواده، ارزش‌هایی که به آن وابسته هستند، نوع ارتباطی که بین آنان دایر است، روش زندگی داخل خانواده، وضعیت و کیفیت خانه و مشخصات آن و ... را جزء مهم‌ترین عناصر محیط خانوادگی برشمردند.

ایشان در ادامه به بعضی از تحقیقات اشاره کردند که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

اکثر کودکانی که توسط یکی از والدین بزرگ می‌شوند در مقایسه با کودکانی که در کنار پدر و مادر خود هستند، از توانایی کمتری در برخی مسایل برخوردارند.

تربیت کودک توسط مادر به تنهایی، به علت عدم توازن، در شخصیت کودک انعکاس منفی ایجاد می‌کند.

کودکان خانواده‌های ثروتمند که توسط خدمتکاران پرورش می‌یابند، برتری خاصی نسبت به کودکانی که در زندان در کنار مادر رشد یافته‌اند، ندارند.

هنگامی که فضای خانواده نیاز به نرمی، دلسوزی، عطوفت و آرامش داشته باشد، نوجوانان را به سمت کشف قدرت و عمیق نمودن روابط با نزدیکان و کسانی که امنیت، پشتیبانی و گمشده‌ی خود را نزد آنان می‌یابند، سوق می‌دهد.

آقای خردنیا در ادامه به ارکان محیط خانوادگی مطلوب اشاره کرد:

۱- والدین خوب و مناسب:

والدین چنانکه سبب وجود خانواده هستند، ستون و پایه، نمک، آب و هوای خانواده نیز محسوب می‌شوند و از مجموعه‌ی خصایص شخصیتی آنان و نوع روابط بین خودشان و فرزندان‌شان، جو انسانی و روحی خانه شکل می‌گیرد، و می‌توانم با اطمینان بگویم، تربیت زمانی آسان، موفق و همراه با نتیجه‌ی مطلوب خواهد بود که ما بزرگ‌ترها اشخاص خوبی باشیم، و یا به عبارتی دیگر فاصله‌ی بین آنچه که می‌گوییم و عمل می‌کنیم (گفتار و کردار) واقعاً خیلی کم باشد.

آمارهایی در این راستا:

به طور عموم، قوی‌ترین نمونه‌ی تأثیرگذار در زندگی کودک، شخص همجنس او از والدینش است.

کودکانی که الگوی مناسبی ندارند نسبت به کودکانی که الگوی محبوب خود را یافته‌اند مشکلات بیشتری دارند.

کودکانی که یکی از والدین آنها دخانیات مصرف می‌کند، احتمال مصرف دخانیات آنان بیش از سه برابر دیگر کودکان است.

کودکانی که یکی از والدین آنها از چاقی مفرط رنج می‌برد، احتمال دچار شدن آنها به چاقی مفرط در سن بلوغ بین هفتاد تا هشتاد درصد است.

وی گفت در واقع ما از خلال رفتار روزانه‌ی خویش، آینده‌ی رفتاری فرزندانمان را رقم می‌زنیم، و حتی کار از این هم گذشته است، تا جایی‌که از خلال محیط داخل خانه، شخصیت و ذات کودک را به او معرفی می‌کنیم، و نوع آرمان و آرزوهای آینده‌اش را ترسیم می‌کنیم.

وی افزود: قطعاً گردش خوب و مناسب تربیت از نزد خود ما شروع می‌شود، زمانی که تصمیم بگیریم نفس خود را تربیت کنیم و به خاطر تربیت فرزندان بر آن فشار بیاوریم، و تلاشی غیر از این خسارت و زبانی ناگوار در پی دارد. و آن ملتی که دارایی زیادی ندارد فقیر نیست، بلکه ملتی فقیر است که کودکان آنها به چپ و راست می‌نگرند و جزء الگوهای رنگ‌پریده و سرگردان و مردان و زنانی درجه چهارم، چیز دیگری نمی‌یابند، و آن خانواده‌ایی که در خانه‌ایی کوچک و معمولی سکونت دارد فقیر نیست، بلکه آن خانواده‌ایی فقیر است که کوچک‌ترهایش در بزرگ‌ترهایش چیز چشمگیری نمی‌یابند، و این معیار اخلاقی و فرهنگی غنی و فقر واقعی است.

۲- محیط خوش، آرام و راحت:

خدای عزوجل به کودک شخصیتی بخشیده است که امید، خوشحالی، آرامش، احساس اطمینان، سؤال کردن و یادگرفتن، بعلاوه‌ی پاکي و برائت و ... را در او به ودیعه نهاده است، و با روبه‌رو شدن با سختی‌های زندگی، درگیری‌ها و اختلافات بین والدین و اخبار ناگواری که از این طرف و آن طرف به گوشش

می‌رسد، برق و درخشش روحش به خاموشی می‌گراید و انگیزه‌اش برای جدا نمودن راهش آغاز می‌شود ...

لذا ما ناچاریم فضایی را فراهم سازیم که به کودک کمک کند تا بالاترین حد ممکن از معانی زیبایی که خداوند در وی به ودیعه نهاده است را حفظ کند و این نیازمند تلاش‌های فراونی است...

۳- مکان احساسات را شکل می‌دهد:

در حالی که از محیط مناسب صحبت می‌کنیم، نمی‌توانیم از مسئله‌ی مکان و منزلی که پناهگاه افراد خانواده است به سادگی بگذریم، زیرا تأثیر مکان در انسان بسیار زیاد است و ابتدا ما انسان‌ها شکل و هندسه‌ی خانه‌هایمان را طراحی می‌کنیم و بعد خانه‌هایمان شکل و هندسه‌ی احساسات و عواطف ما را طراحی می‌کنند، و جدا از اینکه تحقیقات بسیاری گویای این مطلب هستند، فنون تنظیم، ترتیب و تزئین محیط‌های مسکونی و اداری پیشرفت کرده است، و قسمت زیادی از آن بر اساس موج گسترده‌ایی از تحقیقات و داده‌های علمی استوار است.

خردنیا در پایان این نشست اظهار عقیده کرد و گفت: «معتقدم مادر باید خانه را با مرتب و منظم کردن، بسان باغی پر از گل و گیاه آرایش دهد، و هر چقدر اوضاع مالی خانواده نامناسب باشد باز هم در توان مادر هست که در این میدان کارهای شگفت‌انگیز بسیاری انجام دهد، و شکی نیست که همه‌ی اینها باید در چارچوب تعادل و توازن و عدم اسراف و مدگرایی باشد.»

۳۴ طالع مادر

فریا قهرمانی

در لابه‌لای آیات قرآن و احادیث پیامبر(ص) و آموزه‌های فراوانی که درباره‌ی مقام زن فرموده‌اند به خوبی به جواب این سوال می‌رسیم که ارتباط مستقیم میان مادران و بهشت زیبایی که آرزوی هر انسان مسلمان است، وجود دارد.

این اکرام و احترام به مقام والای زنان در اسلام با فطرت، رسالت و طبیعت ویژه زن سازگاری دارد. به خاطر همین زنان در نقش مادر، همسر، دختر و خواهر همچون مردان دارای اکرام و احترام می‌باشند. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ...» به انسان سفارش کرده‌ایم که با پدر و مادرش به نیکی رفتار کند. مادرش همراه با تحمل رنج به او باردار شد و با تحمل سختی او را به دنیا آورد و باردار شدن مادر و از شیر گرفته شدن او سی ماه طول کشیده‌است تا طفل به حد رشد رسید. (احقاف/۱۵)

نقطه‌ی آغازین مادر شدن که از وجود نطفه‌ای در رحم او شکل می‌گیرد و این موجود خارق العاده هر روز با تقسیمات سلولی به تکامل می‌رسد و با پایان دوران ۹ ماه انتظار چشم به راه ثمره و نتیجه‌ای می‌ماند که قرار است خداوند به او عطا نماید.

بنابراین مادر با تحمل ناخوشی‌ها و سختی‌های این دوران سلامت خود را در جهت رشد و نمو موجودی دیگر قرار می‌دهد. و حتی برخی از مادران با بیماری‌های خاص این دوران مواجه می‌شوند مانند دیابت، فشار خون و...، برخی از مادران باید ۹ ماه کامل را با رعایت نکات پزشکی در جهت حفظ سلامت و رشد جنین، در استراحت کامل سپری نمایند.

خلاصه آنکه هر مادری که آرزوی داشتن فرزندی را دارد برای رسیدن به آرزویش این سختی‌ها را با جان و دل قبول می‌کند و این تنها تحمل کردن نیست بلکه به لحاظ معنوی از اجر بی‌پایانی برخوردار خواهد شد و این اجر تداوم دارد تا لحظه‌ی مرگ و حتی بعد از مرگش نیز اگر فرزند صالحی را تربیت کرده‌باشد در نامه اعمالش صدقه‌ای جاریه خواهد بود.

اینجاست که باید مسئولیت تربیت را به خوبی در حق فرزندش ادا نماید تا در سایه اسلام و توصیه‌های آن در زمینه تربیت فرزندش حرکت نماید. تربیت فرزندان مصادیق متعددی دارد و دارای مفاهیم وسیعی است تنها مادر بودن و نقش او در این امر ملاک نیست بلکه وظیفه تربیت به پدر و مادر محول شده است که هر دو به منزله‌ی دوبال برای پرواز و حرکت فرزندشان در جهت رشد ایمانی، رفتاری، جسمی و فکری تشبیه شده‌اند....

در این میان مادران به سبب عاطفه‌ی وافر که دارند در امر مهم تربیت مسئولیتی عظیم تر را، قبول می‌نمایند. آغازگران امر تربیت، مادران می‌باشند که با برپاداشتن دستورات الهی در گستره‌ی زمین موفقیت‌های چشم‌گیری را در تربیت نسل‌های گذشته به ارمغان آورده‌اند. مادران صحابه رسول خدا(ص) مانند: مادر انس بن مالک، مادر ربیع، مادر عمار... اینان از سلاله مادرانی صبور و مخلص بودند که زندگی خودشان را برای خدا و رضایت او



وقف نمودند و خود را به زینت صبر آراسته نمودند، ایمان ژرف و علاقه‌ی فراوانی نسبت به خدا و رسول (ص) داشتند و با جانفشانی‌های خود بهشت را از آن خود ساختند.

این مادران اسوه‌هایی بودند در روش تربیت؛ چرا که با یاری تدبیر صحیح و حس پاک مادرانشان نهال سست وجود فرزندانشان را پرورش دادند و در قلب‌های پاک و دست نخورده‌ی کودکانشان زیباترین نقش و تصویر را که خداواری و دین دوستی بود، بر جا نهادند.

این گونه بود که فرزندانشان مایه‌ی افتخار و مباهات اسلام و مسلمین شدند و در تند بادهای روزگار به بهترین وجه در راه خدا جهاد نمودند و پرچم دعوت اسلامی را در سراسر گیتی به اهتزاز درآوردند.

مادرانی که نام مبارک «مادر» را پرافتخار ساختند و بهشت را زیر گام‌های خود قرار دادند و مصداق این حدیث پیامبر(ص) قرار گرفتند که: «الجنة تحت الاقدام الامهات» بهشت زیر پای مادران است.

امام بخاری در کتاب صحیح خود از پیامبر(ص) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «وارد بهشت شدم، ناگهان با رمیصاء همسر ابو طلحه روبه رو شدم.» همچنین امام مسلم در صحیحش از پیامبر(ص) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «وارد بهشت شدم، سپس صدای پای را شنیدم. پرسیدم این صدای پای کیست؟ گفتند: رمیصاء دختر ملحان مادر (انس بن مالک) است.»

پس بیایم از مادران دیروز درس صبر، ایثار و فداکاری را بیاموزیم و به معنای واقعی و حقیقی «مادر» بار دیگر از نو بنگریم تا بدین وسیله به یقین قلبی برسیم و احساسات مادرانه‌ی خود را در مسیر صحیح و خداپسندانه‌اش هدایت کنیم و با این معرفت در راه رسیده به این موهبت الهی گام بر داریم.

ان شاء الله

«آنچه در آینه‌ی رویای ماست

چهره‌ی بی‌خنده‌ی فردای ماست.»

۳۵ طالع فرشته

سمیه امینی

من درد تو را زدست آسان ندهم
دل برنکنم زدوست تا جان ندهم /
از دوست به یادگار دردی دارم
کان درد را به صد هزار درمان ندهم/

به نام خداوندی که تنها یاد او مایه‌ی آرامش است و بس، از هر چه گویم همراهش دردهایی و رنج‌های بی‌شمار دنیای متناهی است.

سال‌ها به سرعت می‌گذرند و هر روز که می‌گذرد تهدیدی است نزدیک برای رسیدن به پایان این راه بی‌انتهای.

هر روز غروب در سکوت سرد و بی‌انتهای پشیمانی جاده متروک گذشته را به امید فرداهای می‌پیمایم غافل از اینکه امروز هم گذشت و جزء گذشته شد با خود می‌گویم می‌روم که فرداها را بسازم اما بازهم...

دیروز برای پسری می‌گیرستم که کفش نداشت و امروز برای مردی که پا ندارد و فردا برای خودم که هیچ...

هر جای دنیا که می‌روم هیچ جا به اندازه‌ی آن خانه‌ی ساده‌ی روبه‌روی شاهوی استوار(ادامه سلسله کوه زاگرس در استان کرمانشاه) با برف‌های سفید و براقش و باغ‌های زیبای گردو و تپه‌های سرسبز انگور و شکوفه‌های صورتی باغچه‌ی کوچکی که بوی نان‌های تازه‌ی مادر و ستارگان آسمان شب‌های تابستان و نسیم سحر و قصه‌های زیبای پدرم و محبت بی‌دلیل مادر بزرگم و سفره پر از محبت نان و دوغ و سبزیش و... با صفا نیست. هرگز آن اطاق گلی را با میز و صندلی و موش‌های همسایه‌اش را فراموش نمی‌کنم چه سال‌های زیبا و پر نشاطی بود.

مرغ و جوجه و خرگوش‌هایمان بماند که چه داستانهایی داشتند. رفتن به کوه و دامن طبیعت و نشستن در کنار آبشارهای بزرگ، از همه زیباتر بود. آنجا را می‌توان آینه‌ای از قدرت خدا خواند و مکانی برای خلوت با خالق، این حس با خدا بودن در وجودت بیداد می‌کند... اما امروز...

سال‌های درد و رنج با ورود به شهرهای بزرگ آغاز می‌شود صبح‌ها از ترس روبه‌روشدن با منظره‌هایی که با نگاه به بیرون به چشمت می‌خورند و صداها و وحشتناک خیابان‌ها و کوه‌های سیاه و خسته و دودی، از رخت و خواب جدا نمی‌شوی وقتی هم بیدار می‌شوی سقفی را مستطیلی شکل بالای سرت می‌بینی و پرده‌هایی که دائماً از ترس کشف حجاب خانه برای همسایگان همیشه پایین است و امکانات شلوغ امروزی از جارو برقی و ماشین لباسشویی صدادار و ماشین ظرفشویی و آبمیوه‌گیری و مخلوط‌کن و سماور برقی و چرخ گوشت و یخچال و تلویزیون و موبایل و آیفون و تلفن‌های انجمنی و ساعت‌های صدا دار و پلو پزهای برقی و ظرف‌های شیشه‌ای صدادار و هزاران هزار وسیله صدا دار دیگر... صدای ماشین و بوق و دزدگیر کوچه و خیابان و کارگاه‌های مختلف نیز بماند... انگار آرامش از این شهر مدت هاست رخت بر بسته است.

مردمان خود را گول می‌زنند آنها به دست خودشان عدم آرامش را برای خود و دیگران ساخته‌اند...

زمزمه‌های تنهایی



ما مشغول‌ترین نسل‌های بشر هستیم وقتی خوب می‌اندیشم مشغولیت‌هایمان بسیار رنج‌آور و خسته‌کننده هستند و با دست خودمان و با امکانات و پیشرفت فقط آرامش را از خود دور کرده ایم.

یک زن با روحیه لطیف و پاک خود چگونه می‌تواند این همه ناملایماتی را تبدیل به آرامش و آسایش کند. و چگونه در این زندگی شهری، لطیف بماند و لطیف بگوید و لطیف بیندیشد؟ گاهی وقت‌ها احساس می‌کنم زن‌های شهر بسیار نامهربان‌اند و خشن شده‌اند، خصوصاً زمانی که آن‌ها را با زن‌های مهربان و با محبت شهرهای کوچک و روستا مقایسه می‌کنم.

همه چیز دست به دست هم داده تا زن از زیبایی دور شود و روح خود را فراموش کند. آن‌چه که از زمین و زمان تبلیغ می‌شود پرداختن به جسم یک زن است. این را بخوری چاق می‌شی! این را نخوری لاغر می‌شی! این را بخوری مریضی! این را نخوری سرطان نمی‌گیری؟! و...

کسی نیست فریاد زنان را در اوج تنهانشان بشنود و بگوید این‌ها همه آرامش را از من به فاصله آسمان و زمین دور ساخته‌اند. باید طرحی نو در انداخت و راهی دیگر جستجو کرد. تا زنان از این روزمرگی و تکرار و خشونت رها شوند.

باید آن‌ها را بیدار کرد که ما خود را فراموش کرده ایم و برای دیگران می‌جنگیم و زندگی می‌کنیم. خود واقعی ما نیازمند پروردگاری مهربان و لطیف است. پروردگاری که یکی از اسم‌هایش لطیف است و رحمان و رحیم و رب و پرورش دهنده‌ای مهربان تر از همه کس از پدر و مادر و فرزند و همسر و دوستان و همه آن‌ها که بارها دل‌هایمان را به سوی سخت شدن و نامهربانی بردند.

خداوند چرا مریم را زن برتر و الگوی همه زنان جهان خواند؟ مریم چه کار کرد؟ تحصیلاتش، امکاناتش، تالیفاتش و... چه چیزی داشت که ما نداریم؟

مریم نذر شد و خودش این نذر را باجانش خرید و خود را به خدا فروخت و چه معامله سود بخش و عظیمی! وقتی مریم‌ها تربیت شوند معلوم است که عیسی‌ها هم حاصل می‌شوند.

حال آنکه ما حاضریم بر سر بهترین داشته‌هایمان که عمرمان، توانایی‌هایمان و مهر و عاطفه‌ای که برای رسالت‌تأمین آرامش خانواده به ما امانت داده شده است به ثمنی بخس، معامله می‌کنیم. طوری که خود را فراموش کرده ایم فقط زمان را در بدترین لحظات عذاب‌های روحی می‌گذرانیم غافل از این

همه بی هویتی و تنهایی و حسرت که نتیجه این معامله ما شده است

ما زنان در فدا کردن وجود خود برای این و آن شهره شهریم .

این کار را بکنم تا فلانی راضی شود این کار را نکنم تا ناراحت نشود.. چه زمان‌ها که خداوندمان را به خاطر اطرافیان، همسر و بچه‌ها و... فراموش کرده‌ایم و چه نمازها و عبادت هایی که به خاطر کارهای کوچک فوت شده‌اند و چه فرصت هایی را برای نزدیک شدن به خدا از دست دادیم و در مقابل،هیچ به دست آورده‌ایم! وچه زمان‌ها که حکم خدا را به خاطر دیگران و رضایتشان بر زمین نهاده ایم ؟؟؟؟!!!!

آری در این بازار مکاران باید هراسید از معامله با ناهلان اما بنده‌ی عاقل را چاره‌ای جز معامله نیست... اما نه هر معامله‌ای ، بلکه در این دادوستد بایستی کرامت ،نجابت ،شخصیت زن و رسالت و فلسفه‌ی آفرنشش محفوظ بماند.و در این میان چه خریداری، نیکوتر از صادق الوعد است؟! که در مقابل سرمایه‌ات بهشتی جاودان و سعادت‌ی ابدی را نصیب می‌سازد.

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» بیگمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند. (توبه/۱۱۱)

مریم علیهاالسلام سالها در معبد آموزش دید تا برای لحظه امتحان آماده شود یک شبه مریم نشد . پس باید کوشید، چند رکعت نماز و چند کلام ادعا و این همه افکار مسموم و منفی در این اجتماع راه به جایی نمی‌برد.

باید از نو ایمان آورد و خدا را از نو بندگی کنیم . و عاشقانه همچون رابعه عدویه به این عشق رسید که تمام سختی‌ها در مقابل معشوق و رضایت او ، آسان است . آن جا که می‌گوید:

فلیتک تحلو والحياء مریه
ولیتک ترضی و الانام غضاب

خداوندا کاش تو از من شاد باشی و تمام زندگانی تلخ باشد کاش تو راضی باشی و همه دنیا ناراضی باشند.

ولیت الذی بینی و بینک عامر
وینی و بین العالمین خراب

کاش رابطه میان من و تو آباد باشد و رابطه میان من و همه دنیا خراب و ویران باشد .

اذا صح منك الود فالكل هين
فكل الذي فوق التراب تراب

زمانی که محبت میان من و تو درست نشود همه چیز آسان می‌گردد . چرا که تمام آنچه که بر روی خاک موجود است خاک است و چیزی نیست(که مرا به سوی خود کشاند و از تو دور نماید) .

یا رب در این غروب تهران و در این غربتی که انسان‌ها به واسطه دنیا از هم غریب شده‌اند یاریمان نما که به مقام مومنان تو برسیم و آن شویم که تومی خواهی نه آنچه خودمان و دیگران رویایش را در سر داریم!

هر روز من از روز پسین یاد کنم
بر درد گنه هزار فریاد کنم
از ترس گناه خود شوم غمگین باز
از رحمت او خاطر خود شاد کنم

زنان مجاهد در مسیر دعوت

زنان در عرصه دعوت

سمیه رمضان احمد

مترجم: چنور فریور

در این نوشتار به طور خلاصه به معرفی زندگینامه‌ی پنج تن از همسران رهبران نخستین جماعت اخوان المسلمین

پرداخته شده است. همسران: حسن البنا، حسن هضیبی، عمر التلمسانی، محمد حامد ابو النصر و مصطفی مشهور.

این زنان نمونه‌های برجسته‌ی صبر و حسن معاشرت با همسرانشان و خدمت به دعوت و تحمل سختی در راه آن، می‌باشند.

* بانو لطیفه حسین الصوری: همسر استاد حسن البنا

- وی در دوران نوجوانی فقه و تلاوت قرآن کریم را در منزل پدرش آموخت.

- بعد از ازدواج ، تعلق خاطرش به دعوت و جایگاه همسرش در این جریان فراوان بود.او به ارزش کار همسرش ایمان وافری داشت و به سبب احترامی که برای همسرش قایل بود همیشه او را « استاد» خطاب می‌کرد.

- وی در پرهیزگاری چیزی کمتر از حسن البنا نداشت. و به سبب این تجانس روحی، بینشان مودت و رحمت برقرار بود.

- زمانی که اولین دفتر اخوان المسلمین در قاهره افتتاح شد، جهیزیه‌اش و تعدادی از فرش‌های منزل و اشیاء و وسایلی را که به نظرش زیبا و با ارزش می‌آمد به دفتر نوپیان اخوان المسلمین هدیه کرد. و این کارش مهر تاییدی بود بر محبت و اعتقاد راسخش به دعوتی که تمام زندگیش را در بر گرفته بود.

- او همواره با همکاری زنان همسایه‌اش به تهیه‌ی غذا برای مهمانان مرکز می‌پرداخت.

- با وجود بیماری قلبی برای آسایش و راحتی همسر و فرزندانش تلاش فراونی می‌کرد.

- او صاحب شش دختر و دو پسر بود و یک دختر و یک پسرش نیز فوت کرده بودند.

- در آخرین بارداریش پزشک به خاطر حفظ سلامتی وی با تاکید، دستور به سقط جنین داد.قرار بود در ۱۳فوریه عمل جراحی صورت گیرد اما تقدیر خداوند چنان بود که حسن البنا ۱۲ فوریه به شهادت رسید، او در آن شرایط دشوار که خانه، کوچه و خیابان به زندانی تبدیل شده بود در کنار فرزندانش ماند و تصمیم گرفت سقط جنین نکند و کودک را به دنیا آورد. نام دخترش را « استشهداد» نامید، چرا که شهادت حسن البنا بهترین مژده برای خود شهید و همسرش بود.

- روزی که پدر حسن البنا وفات نمود، در حین به خاک سپاری او، صدای تکبیری از قبر شنیده شد. همسر استاد و دخترانش قبر حسن البنا را که در کنار قبر پدرش بود ، نبش کردند و داخل قبر را نگاه کردند . همسر استاد خطاب به جسد حسن البنا گفت : به همان شکلی که بودی، هستی (تغییر قیافه نداده‌ای) و فقط به خواب رفته‌ای.

- دخترش، سنا، نقل می‌کند ، روزی که مادرش وفات کرد همه

جمع شدند تا یکبار قبر استاد را نبش کنند و جنازه اش را نگاه کنند، زمانیکه جسد را دیدند ، مشاهده کردند جسد استاد اصلا تغییر شکل نداده است و دست نخورده است. در آن روز نیروهای امنیتی نیز حضور داشتند و جنازه پدرم را دیدند.

- استاد حسن البنا با وجود مشغله‌های کاریش بسیار تلاش می‌کرد وعده‌های غذایی را در منزل و در کنار افراد خانواده میل کند و در طول عمرشان جز در زمان سفر این عادت را ترک نمی‌کرد، همچنین هیچ وقت از اظهار محبت و احترام به همسرش حتی در مقابل دیگران خودداری نمی‌کرد.

به نقل از دخترش: «سنا حسن البنا»

* بانو نعیمه خطاب: همسر مرشد دوم اخوان المسلمین، استاد حسن هضیبی

- ایشان با فکر اخوان بزرگ شده بود و با تمام مشکلات و وقایع پیش آمده برای اخوان، همراهشان بود چه در جریان سال ۱۹۴۸م و چه در جریان انحلال جماعت اخوان المسلمین ؛ همواره در کیف دستیش جزواتی بود که در آن خط فکری اخوان و اهداف وعملکردش توضیح و تعریف شده بود وی در حالی که می‌گفت: « جوانان را دریابید چرا که مانند ملتی هستند.»این جزوات را بین مردم پخش می‌کرد. قبل از اینکه استاد هضیبی سمت مرشد عام جماعت را بپذیرند با ایشان مشورت کرد که آیا این مسئولیت را به رغم مشکلات و تهدیدها و خطر زندانی شدن بپذیرد؟ وی با قلبی مطمئن پاسخ داد که با عشق و افتخار هر آزار و مشکلی را در مسیر پروردگار می‌پذیرد.

- در سال ۱۹۵۴م، حکم به اعدام همسرش داده شد او بدون کمترین اعتراض با رضایت این حکم را پذیرفت . همواره فرزندانش را تشویق و دلداری می‌داد و زمانی که دادگاه حکم خود را علیه همسرش صادر کرده بود به «مامون»، پسرش، گفت: پسرم بهترین و برترین جهاد چیست؟ مامون پاسخ داد:«کلمه حق عند سلطان جائز» سخن حقی که در مقابل پادشاه ظالم گفته می‌شود. پس به او گفت: با شجاعت در مقابل رئیس دادگاه بگو که: پدرت در راه حق و حقیقت بوده است.

- وی هیچ‌گاه حاضر نشد به اسم دخترخردسالش نامه‌ای ملتسمانه جهت تخفیف در حکم همسرش برای جمال عبدالناصر(رئیس جمهور وقت مصر) بنویسد چرا که عزت و جایگاه ارزشمند همسرش رفیع‌تر از آن بود که چنین اقدامی انجام دهد.

- بعد از اینکه با خواست و کمک الهی در حکم همسرش تخفیف داده شد واعدام به حبس تبدیل شد. همیشه برای اینکه همسرش به مشکلات و سختی هایشان پی نبرد با چهره‌ای گشاده و متبسم با وی ملاقات می‌کرد.

- در ماجرای سال۱۹۵۴م نقش بسزایی در کمک‌رسانی به خانواده‌های بازداشت شدگان داشت.

- پس از آنکه به جرم کمک به خانواده‌های بازداشت شدگان اخوان المسلمین زندانی شد در سال ۱۹۶۵م آزاد شد در حالی که مبتلا به دیابت شده‌بود.در زمانیکه برای بازجویی نزد او می‌رفتند با خشم به آنها می‌نگریست و تکرار می‌کرد:« و این احکم الحاکمین؟!»

- تلاش می‌کرد کسانی را که از او بازجویی می‌کردند به تفکر و انتخاب زندگی مومانه دعوت کند و به همین منظور برخی کتاب‌های مفید را به آنها معرفی می‌کرد.

بعد از وفات همسرش سه سال زندگی کردکه در این مدت راه

همسرش را به نیکی ادامه داد و سعی می‌کرد برایش دعا می‌کرد و صدقه می‌داد.به مطالعه در زمینه روانشناسی و علوم تربیتی بسیار علاقه‌مند بود. همسرش در این راستا بسیار به او کمک می‌کرد. اولین کتابی که بعد از عروسی به او هدیه داد در زمینه مسایل روانشناسی بود.بعد از ازدواج، استاد متوجه تسلط او به زبان «فرانس» شد چرا که همیشه در سخنانش با این زبان صحبت می‌کرد. به همین خاطر او را به مدرسه‌ای فرانسوی زبان فرستاد تا بتواند همکار و همسر و دوست و محبوب او باشد.

- همسرش، استاد هضیبی، همواره به او احترام می‌گذاشت.و در تمام تصمیم‌گیری‌های کاری در جمع اعلام می‌کرد که باید این مسئله را با همسرم در میان بگذارم و نظر او رانیز بدانم و تا رضایت او را جلب نمی‌کرد آن کار را انجام نمی‌داد. دیدگاه و نظر او نیز همیشه موافق و همسو با نظر استاد هضیبی بود.

- در ماجرای ناگوار سال ۱۹۵۴م به تمام زنان و خانواده‌ها اعلام کرد که باید هرکس در حد توانش به جماعت و خانواده‌های بازداشت شدگان یاری برساند حتی اگر لازم باشد خانه‌هایشان را هم بفروشند. و در این راستا خودش پیش قدم شد و اکثر وسایل منزلش را می‌فروخت و یا خیاطی می‌کرد و هزینه لباس‌ها را به خانواده‌های بازداشت شدگان می‌داد.

- در بازجویی، بازپرس از وی پرسید: چه کتابی مطالعه می‌کنی؟ هنگام پاسخ به یاد یوسف(ع) افتادم زمانیکه حکم زندان وی صادر شد آن را فرصتی برای دعوت زندانبانش به سوی حقیقت دانست. من نیز فرصت را مغتنم شمردم و در پاسخ به گوشه‌هایی از تاثیرات و زیبایی‌های کتاب فی ظلال قرآن (اثر ارزشمند استاد سید قطب) اشاره کردم و به او گفتم این کتاب سحرآمیزی است،هرکس بخشی از آن را بخواند مشتاق می‌شود تمام آن را به پایان برساند. سخنانش به گونه‌ای بر بازپرس تاثیر گذاشته بود که مشتاق مطالعه این کتاب شده بود. او در این زمان هفتاد سال داشت.

به نقل از دخترش: « علیه حسن الهضیبی»

* بانو خدیجه طه الشعیبی: همسر مرشد سوم ، استاد عمر تلمسانی

- پدرش یکی از علمای دانشگاه الازهر بود.

- او زن بسیار آرامی بود و این آرامش درونیش در سراسر زندگیش آشکار بود. پیوسته در تلاش بود تا آرامش مورد نیاز همسرش و سایر اعضای خانواده‌اش را مهیا سازد و در نهان و آشکار پروای خداوند را داشت.

- حاصل زندگی مشترکشان، دو پسر و دو دختر می‌باشد.وی با صبری عاشقانه و توکل بر خدا ۱۸ سال دوران حبس همسرش را تحمل کرد.

- او در احترام نهادن به رای و نظرات همسرش مثال زدنی بود. به طوری که در حضور و غیاب استاد، هر کاری را که از می‌خواست انجام می‌داد و از هر چیزی که مورد پسند استاد نبود دوری می‌کرد.

- او از استاد به خاطر کسب رضایت و نزدیکی به خدا اطاعت می‌کرد؛ یک روز استاد به خانه برمی‌گردد و متوجه می‌شود برنج سوخته است، علت را از همسرش جویا می‌شود، وی پاسخ می‌دهد سرگرم شنیدن برنامه‌ای رادیویی بوده‌است. استاد می‌گوید: این رادیو« بلا» است.ماهها از آن روز می‌گذرد و او دیگر رادیو را روشن نمی‌کند، یک روز از استاد تقاضا می‌کند

به او اجازه بدهد که برای شنیدن تلاوت قرآن رادیو را روشن کند. استاد می‌پرسد: آیا از آن روزی که گفتم رادیو را خاموش کن به‌طور کلی رادیو را روشن نکرده‌ای؟! پاسخ داد: چگونه در مقابل حرف شما گستاخی کنم؟! استاد با لبخند رضایت بخشی به او می‌گوید: بانویم! رادیو را روشن کن.

- استاد در سال ۱۹۷۳م منصب «مرشد عام» را بر عهده گرفت و همسرش، در سال ۱۹۷۹م وفات نمود.

به نقل از دخترش: «عقیقه عمر التلمسانی»

* بانو زینب علی ابو النصر: همسر مرشد چهارم، استاد محمد حامد ابوالنصر.

- پدرش از کارمندان دانشگاه الازهر بود.

- خبر حکم اعدام همسرش را به خاطر رضایت خداوند تحمل کرد، بعد از اینکه حکم اعدام به حبس ابد تبدیل شد، استاد از طریق عمویش برای او پیغام فرستاد که: «اگر می‌خواهی طلاق بگیری، این حق توست چرا که سن و سالت

کم است و حق توست که هر طور که می‌خواهی زندگی کنی، احساس سختی نکن و جدایی حق شرعی توست.» اما او با یقین به عمویش پاسخ داد که: «او همسر و پسر عمو و پدر فرزندانم است هرگز او را رها نمی‌کنم و منتظرش خواهم ماند تا خداوند تقدیر خویش را به اجرا برساند.

- دو پسر و دو دختر را پرورش داد.

- بعد از سپری شدن ۲۰ سال از زندانی بودن همسرش، و به راستی درک این ۲۰ سال برای هیچ کس آسان نیست، در اکتبر ۱۹۷۶م استاد از زندان آزاد شدو این بانوی ارجمند یکسال پس از آن دارفانی را وداع گفت.

به نقل از دخترش: «ثناء محمد حامد ابو النصر»

* بانو زبیده عبدالحلیم مشهور : همسر مرشد پنجم استاد مصطفی مشهور.

- او بسیاری از کتاب‌های اندیشه اخوان را مطالعه کرده‌بود و هرآنچه را خود آموخته بود به دخترانش منتقل می‌کرد.

- او صاحب سه دختر شد.

- همواره از جایگاه والای همسرش و بزرگی و اهمیت هدف او برای دخترانش سخن می‌گفت و از آنها می‌خواست به پدرشان به خاطر دفاع از اسلام افتخار کنند.

- او خیاطی و گلدوزی را فرا گرفت و برای اینکه ارتباط قلبی دخترانش با پدرشان محکم‌تر شود، لباس‌هایی را می‌دوخت و از طرف همسرش به عنوان هدیه به آنها می‌داد.

- بعد از اینکه استاد مسئولیت «مرشد عام» را پذیرفت به او گفت که من با زن دیگری ازدواج کرده‌ام. او با تعجب پرسید: چه کسی؟ استاد پاسخ داد : من با دعوت ازدواج کرده‌ام، وی با لبخند گفت: من با تمام وجود در خدمت دعوت هستم .

- علی رغم بازگشتشان به روستا به سبب حبس استاد، او به ادامه تحصیل دخترانش توجه خاصی داشت.

- او همیشه در انتظار فرصتی بود تا زمانی‌که همسرش برای نماز شب بیدار می‌شود به همراهی و به امامت وی به عبادت بپردازند.

- او در جدال با مشکلات زندگی، زنی شکیبیا بود و این ویژگی را تا هنگام لقای پروردگار با خود به همراه داشت.

به نقل از دخترش: «سلوی مصطفی مشهور»

بانوان در لغزشگاه چرایی و سنگلاخ چگونگی

«الفیه»



جلیل بهرامی‌نیا

بارها در خلال تعلیم و تربیت دینی و در اثنای برگزاری دوره‌های آموزشی، با پرسش‌های متعدّد درباره نگرش مسلمانان و اسلام به ارزش و حقوق زن مواجه و مکرراً در این باره استیضاح شده‌ام؛ اما به عللی از پرداختن به این مسئله تن زده‌ام و علاقه‌ای به ورود به آن نداشته‌ام؛ راست است که به تبع فقر فرهنگی و سیاسی-مدنی، ابعادی از نگرش و اندیشه رایج ما درباره ارزش و حقوق زن، با موازین انسانی و اسلامی، ناسازگار و نیازمند طرد یا بازسازی است، امّا واقعیت دیگری نیز خودنمایی می‌کند و آن اثرپذیری شدید ذوق و طبع اغلب زنان ما از ارزش‌های دنیامحور و هدونستی بیگانه و بدبین شدن آنان نسبت به تدبّین مرسوم و گاه حتی به خود دین است؛ در حدّی که تأیید پاره‌ای احکام منصوص اسلامی همچون تصیّف ارث خواهر، اشهاد دو زن، چندهمسری، محرومیت نسوان از طلاق و موارد مشابه، به ناحق، تضییع کرامت و حقوق زنان و حتی زن ستیزی انگاشته می‌شود و قائل بدین گونه احکام، مستحقّ قهر و طرد معرفّی می‌گردد؛ از این رو بنده همواره از باب مهار آن بدگمانی و به منظور حفظ شرایط ترویج آموزه‌ها و ارزش‌های انسان ساز اسلام، پرداختن به شبهات این حوزه را تا فراهم گشتن شرایط ذهنی و عینی مناسب تر، به تعویق می‌انداخته‌ام؛ امّا پیداست که نمی‌توان برای همیشه حقیقت را در حبس مصلحت و زبان را در سکوت نگاه داشت؛ مخصوصاً آن گاه که ملاحظه حسّاسیت نقش زنان در تربیت و بالندگی ملت از یک سو، و درک عواقب تلخ بدبینی بانوان به اسلام از دیگر سو، آسودگی را از درون آدمی بدرقه و خوف و اندوه را به سرای سینه دعوت می‌کنند!

یکم؛ نگرش یک مکتب درباره مقولات بنیادین را نه از احکام و جزئیات آن مکتب، بلکه ابتدا در فلسفه و مفروضات اساسی آن مکتب باید جست؛ زیرا احکام و دستورات جزئی، معمولاً معطوف به شرایطی غیر از خواست و تمایل مکاتب و مبنی بر واقعیات هستند؛ به عنوان مثال، مقصود اصلی ادارات راه و رانندگی، تسهیل و تسریع حمل و نقل بار و مسافر است؛ امّا تحت تأثیر واقعیات جغرافیایی، گاه می‌بینیم که پاره‌ای علائم و تابلوهای بازدارنده، رانندگان را به کاهش سرعت و حتی توقف وا می‌دارند؛ یا مُراد مسئولان مدرسه و دانشگاه، ارتقای

کیفیت زندگی بشر و کمک به شکوفایی توانمندی‌های انسانی است؛ امّا لازمه عملی این کار، تدوین و اجرای مقررات مشقت‌زا و تجدید یا ردّ پاره‌ای افراد و مالا محروم شدن آنان از برخی فرصت‌های اجتماعی است؛ حال آیا انکار ادعای تسریع حمل و نقل با بهانه قرار دادن تابلوهای "از سرعت خود بکاهید" و "ایست"، پذیرفتنی است؟ آیا می‌توان الزام دانشجویان به مقررات مشقت‌زای تحصیل و صدور کارنامه تجدیدی و مردودی با دربرداشتن پیامدهایی چون شرمندگی اجتماعی، فرار از خانه و گاه خودکشی و... را مستمسکی برای بدخواهی و بشرستیزی مسئولان تعلیم و تربیت قرار داد؟! آیا تعبیه سیستم کاهش سرعت و ترمز در اتومبیل‌ها، منافی ادعای خودروسازان مبنی بر افزایش سرعت حمل و نقل است؟! به همین صورت، نمی‌توان پاره‌ای احکام جزئی دین را برای نفی مقاصد اصلی و برکات آن، بهانه قرار داد؛ دین اسلام، راهنما و مدافع خوشبختی، آرامش و شادمانی انسان هاست و مطالبه تحمّل برخی محدودیت‌ها و ادای پاره‌ای تکالیف، برخاسته از درک و ملاحظه واقعیات روان شناختی و جامعه شناختی بشر، ناشی از توجّه شارع به لوازم عملی فرایند پیچیده رشد انسان است و نه برای رنج آفرینی و ستاندن خوشی و شادی او: (ما أنزلنا عليك القرآن لتشقی) یعنی ما قرآن را برای آزار دادن تو نفرستاده‌ایم؛ یا در جایی دیگر فرموده است: (یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر) یعنی خدای متعال آسودگی شما را می‌خواهد نه زحمت و رنج دیدگی شما را. امّا طبیعت صفحه آهن چنان است که بدون جفای صیقل، آینه نمی‌شود و رمیدن از رنج صیقل یافتن، عین آیینگی نخواستن است: من عجب دارم ز جویای صفا / کو رمد وقت صیقل از جفا! وقتی در نگرش اساسی اسلام، زن و مرد در ارزش‌های بنیادینی چون: منشأ خلقت، ارزش انسانی، ابزارهای شناخت، استعداد تکامل اخلاقی و ترقی معنوی، شایستگی حمل امانت الهی، مخاطب خالق بودن، قابلیت امر به معروف و نهی از منکر و ...، یکسان اند. تفاوت در پاره‌ای احکام عملی را نباید به معنای تفاضل در ارزش انسانی خواند.

دوم: زیربنای نظام اخلاقی و اجتماعی هر مکتب، فلسفه زندگی آن مکتب و از جمله نوع تصوّر و تلقی آن از انسان و معنای زندگی است؛ تفاوت نگاه به ارزش انسان و معنای زندگی، قطعاً سبب دگرگونی نظام اخلاقی و اجتماعی نیز می‌شود؛ در مکتبی که دنیا صرفاً یک گذرگاه و سالن امتحان است و اصالت با زندگی اخروی است و انسان نیز یک رهگذر در حال امتحان شدن است و معنای زندگی و مأموریت او، نه کامجویی هوس محورانه بلکه موزون کردن تمایلات و رفتار با میزان قرآن و سنت است، طبعاً توقع سبک زندگی دنیاطلبانه و اخلاق مبتنی بر تمایلات بشری، انتظاری نامعقول است؛ زیرا نشان سنجیدگی یک دین آزمون گونه، سازگاری آن با توانایی انسان هاست نه با تمایلات آنان و کسی که جای معیار و میزان (دین) را با امور موزون کردنی (تمایلات و تعاملات بشری) تعویض کند و انتظار داشته باشد که دین، شهوات بشر را نیز همچون توانایی او، لحاظ کند، مبتلا به انحراف معیار و نیازمند بازسازی نگاه خویش است؛ هم چنین راست است که آدمی محصول تلازم روح و جسم است، امّا آدمیت و انسان شدن او، وابسته به شکوفایی روح اوست و تکامل و عروج روح نیز، نه در ترضیه نفس، بلکه در تزکیه آن و پذیرش پیام جانگشای رسول(ص) است: (استجیبوا لله و للرسول إذا دعاکم لما یحییکم)؛ ترک دین و فاصله گرفتن از آن، قبل از هر چیز

خیانت به خود و بی‌اعتنایی به اصلی‌ترین نیاز خویشستن است: (لا تکنونوا کالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم)؛ بدیهی است تعریف سعادت و لوازم نظری و عملی آن، در نظر آیینی که اصالت را به روح و شکوفایی روح را در تبعیّت از دین و تقدّم آخرت بر دنیا می‌داند، با مکتبی که از بنیاد منکر روح و رستاخیز است، بسیار متفاوت و حتی متضاد خواهد بود؛ سبک زندگی مدرن، ریشه در فلسفه مدرن و انسان شناسی غربی دارد که بر متکای سکولاریسم و دنیاگرایی تکیه زده است؛ در فلسفه‌ای که دنیا غایت است و بشر فقط جسم انگاشته می‌شود، فرهنگ و تمدن و هنر نیز مادی و دنیوی خواهد شد و رضایت نفس به جای ریاضت آن خواهد نشست و حتی کار به جایی خواهد رسید که خارج ساختن سیاست و رفتار جنسی از دایره اخلاق و دین، هدف و نشان روشنفکری شود! چنان که ریچارد رورتنی فیلسوف آمریکایی می‌گوید: «دگرگونی بزرگ در نگرش روشنفکران، که در حدود سال ۱۹۱۰م اتفاق افتاد، این بود که شروع کردند به کسب این اعتماد که موجود بشری فقط جسم است و روح ندارد؛ این دنیانگری حاصل، آنها را پذیرای این اندیشه ساخت که رفتار جنسی فرد ارتباط زیادی به ارزش اخلاقی او ندارد!» (۱)

وقتی آدمی تنوریزه کردن فساد در اخلاق سانیتیمانالیستی غرب و رقص شوم وقاحت بر جنازه حیا و عفت و زبونی عقل در برابر هوس را چنین آشکارا می‌بیند، چاره‌ای ندارد جز این که تأیید و تأکید کند که تعقل منهای تعهّد دینی و علم و تکنولوژی در غیاب توحید، راهزنی تیغ به دوش است که در هلاک نوع انسان، سختکوش است! مولوی رومی در تمثیلی زیبا، عقل‌گریزان از بند یزدان راه، سگی می‌داند که توهم رهایی از نظارت چوپان، کارکرد او را از گله داری به گله دری تغییر داده است:

اگر چه عقل بیدار است، آن از حیّ قیوم است
اگر چه سگ نگهبان است، تأثیر شبانستی
چو سگ آن از شبان بیند، زیانش جمله سودستی
چو سگ خود را شبان بیند، همه سودش زیانستی!

آری، برابر نخستین آموزه‌های قرآنی، عقل دین‌گریز، عاقبت طعمه شهوت و دلاله هوس خواهد شد و قرائت اگر به اسم ربّ اکرم نباشد و با توهم استغنا و خودبنیادی همراه گردد، محصولش طغیان اخلاقی و گذر از مرز ارزش‌ها خواهد بود: (إنّ الإنسان لیطغی؛ أن راه استغنی) یعنی بی‌گمان آدمی طاغی و یاغی خواهد شد؛ آن گاه که خود را بی‌نیاز و خودبنیاد ببیند.

چکیده سخن این که: در عصر کنونی، حقانیت و ضرورت مسلمانی با جذابیت فرهنگ و سبک زندگی غربی پوشانده شده است و بخش بزرگی از بانوان ما مخصوصاً تحصیل کردگانشان را به تدبّین بدبین ساخته است؛ بدبینی نیز به بدشناسی می‌انجامد و تبعیت عقل از دل، چنان است که نوع نگرش اولیه درباره اشخاص و مکاتب، معمولاً با برجسته سازی مؤیدات و شواهد، نتیجه را نیز با خود هم‌نوا می‌کند؛ شناخت مبانی فلسفی سبک زندگی غربی و اسلامی و تلاش برای فهم تفاوت‌ها در پرتو آن مبانی، می‌تواند در حدّ خویش به کاهش و حتی رفع موانع روانشناختی دینداری در میان بانوان ما مدد رساند. به گفته نیچه هر کس چرایی زندگی خویش را بداند، هر نوع چگونگی‌ای را تحمّل خواهد کرد!

(۱) ریچارد رُرتی، فلسفه و امید اجتماعی، ترجمه آذرنگ و نادری، ص ۲۴۴، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۴.

زندگی دختری که می‌خواست نویسنده شود...

دلیای کورکان



صبا احمدی*

در یکی از روزهای خدا دختری با پدر و مادرش زندگی می‌کرد. پدرش معلم بود و مادرش هم خانه‌دار بود. این دختر، خیلی با استعداد و خلاق و خوش رفتار بود، آرزو داشت در آینده نویسنده شود. او همیشه داستان‌های زیبا، اشعار پرمعنی و نقاشی‌های قشنگی می‌کشید. او با دخترهای دیگه فرق داشت و در یکی از روزهایی که این خانواده‌ی موفق به مهمانی خانه‌ی خاله‌اش رفته بودند، در آنجا یکی از دوست‌های مادرش را دید و با او در مورد بعضی مسایل صحبت کرد تا این که مادرش از او پیش دوستش تعریف کرد. دوست مادر که الیزابت نام داشت، متوجه شد که این دختر چقدر با استعداد و باهوش است، تصمیم گرفت از مطالب دختر برای سایت کودک و نوجوان استفاده کند. دختر قصه‌ی ما خیلی خوشحال شد و فردای آن روز هرچه داستان داشت به خانم الیزابت داد و او هم داستان دختر را در سایت گذاشت. دختر وقتی با مادرش نوشته‌هایش را دید بسیار شاد شدند. این نویسنده‌ی کوچک علاوه بر نوشتن داستان، قرآن را هم خوب قرائت می‌کرد. البته شاید فکر کنید که قرآن را عادی می‌خواند اما سخت در اشتباه هستید او قرآن را با صوت و لحن عربی تلاوت می‌کرد. خلاصه این دختر، خیلی خوشبخت و موفق بود. پدر و مادر و مدیر و ناظم و تمام دانش‌آموزان و به خصوص معلمش به او افتخار می‌کردند و همین موضوع باعث شد که او به خودش اعتماد پیدا کند و در آینده یک نویسنده‌ی مشهور بشود و از آن به بعد این دختر الگو و نمونه‌ی تمام کودکان ایرانی بشود. خدا نگهدار

* صبا احمدی، ۱۰ ساله، کلاس پنجم ابتدایی

مؤلفه‌های خانواده سعادتمند

خانواده سعادتمند

دکتر محمود ویسی خانواده یکی از مهمترین ارگان جامعه است که سلامت آن نقش اساسی در پیشبرد اهداف جامعه و سیر متعالی آن دارد. لذا توجه به چگونگی تشکیل خانواده سالم با حفظ حدود و ارزش‌ها گامی بزرگ در بسترسازی در راستای شکوفایی استعدادهای بالقوه موجود در آحاد جامعه می‌باشد.



مؤلفه‌ی تشکیل‌دهنده یک خانواده با استناد به آموزه‌های قرآنی به اختصار عبارتند از: ۱- تعارف ۲- تفاهم ۳- تعاون عنصر تعارف یعنی شناخت متقابل زن و مرد به عنوان دو رکن اصلی تشکیل‌دهنده خانواده نقش اساسی در شروع موفق تشکیل یک خانواده سالم دارد. این شناخت محصول تجانس فکری- روحی، اخلاقی، جغرافیایی، خانوادگی و... زن و مرد نسبت به یکدیگر می‌باشد. هرگونه عدم تجانس در زمینه‌های مورد بحث منجر به ضعف تعارف زن و مرد می‌گردد و لذا رکن دوم یعنی تفاهم زمانی محقق می‌گردد که تعارف از عمق لازم برخوردار باشد. زیرا فهم متقابل زن و مرد از همدیگر زمانی اتفاق می‌افتد که آن دو از شناخت متقابل ابعاد گوناگون شخصیت یکدیگر برخوردار باشند و از نقاط ضعف و قوت همدیگر اطلاع کافی داشته باشند تا در راستای تدوین استراتژی موفق برای تبدیل ضعف‌ها به قوت گام بردارند و تلاش‌هایشان مکمل و مثمر ثمر واقع گردد. تفاهم به معنی فهم درست از یکدیگر که شکل‌دهنده میزان انتظارات معقول می‌باشد و می‌تواند از تنش‌ها در حوزه‌های گوناگون پیشگیری کند.

مراحل شکل‌گیری بحران‌های خانوادگی عبارتند از تنش، تشنج و بحران که می‌توان با برنامه‌ریزی درست و به موقع و بهره‌برداری از شناخت و فهم متقابل از یکدیگر از تبدیل تنش‌ها به تشنج و نهایتاً شکل‌گیری بحران جلوگیری نمود.

خانواده‌ای که به دنبال تبدیل نقاط ضعف یکدیگر به قوت هستند لازم است که پیوسته به جای مُچ‌گیری از یکدیگر دستگیری کنند چون خداوند دستگیر بندگان است و بندگان را نیز چنین می‌خواهد که دستگیر یکدیگر باشند و الله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه (حدیث صحیح رواه مسلم)

لذا با شکل‌گیری عنصر تعارف و تفاهم در میان ارکان اصلی خانواده (زن و مرد) زمینه برای همکاری براساس برّ و تقوی فراهم می‌آید و رکن سوم از ارکان تشکیل‌دهنده یک خانواده سالم و موفق که همانا تعاون براساس برّ و تقوی است جان می‌گیرد.

پس بیاییم با بازنگری و واکاوی مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده خانواده در اتخاذ تصمیمات برای تبدیل ضعف‌ها به قوت و جلوگیری از بروز بحران‌های فکری- روحی- اخلاقی- اجتماعی و... موفق‌تر عمل کنیم و با در انداختن طرحی نو فلک را سقف بشکافیم و دست به کاری بزنیم که غصه‌ها و غم‌ها رخت ببرند و جای خود را به نشاط و شادی و بالندگی ببرند.

بدان امید

بهشت در خانه‌های ما (قسمت اول)

خانواده سعادتمند

دکتر عمرو خالد

مترجم: دکتر محمدابراهیم ساعدی رودی

قاعده اول عاشقی..... عبادت مشترک: ما قواعد ساده و مهمی را وضع خواهیم کرد که با آنها مشکلات خانوادگی خود را حل خواهی کرد، قاعده‌ی اوّل ایمانی است. یک نسخه‌ی جادویی برای کسی که می‌خواهد عشق و محبت و گرمی به خانه‌اش برگردد. میان او، همسر، فرزندان، پدر و مادرش برگردد. این نسخه عبادت خدای تعالی با هم است.

هر نفر در خانه به تنهایی خدا را عبادت می‌کند. برخی اوقات علتش خجالت از مشارکت در عبادت و جمع شدن برای - مثلاً - دعاست. تصور کن اگر یک زن و شوهر تصمیم بگیرند که به وسیله‌ی دو رکعت نماز شب با هم خدا را عبادت کنند، در خانه‌ی آنها چه اتفاقی می‌افتد؟ عاطفه و محبت میان آن‌ها چگونه خواهد بود؟ آیا معقول است که بیدار شوند تا با هم به خاطر یک دکمه‌ی گم شده یا شوری زیاد غذا دعوا کنند؟ بعد از این‌که با هم خدا را عبادت کردند دیگر این محال است. اگر دختر به پدرش بگوید با هم قرآن بخوانیم و اگر مادر با فرزندانش برای دو دقیقه دعا بکند، در این صورت چه حادثه‌ای در این دل‌ها می‌افتد؟ خداوند تبارک و تعالی از آن بالا نگاه می‌کند، یک خانواده را می‌بیند که به خاطر او جمع شده‌اند، یا دو دل که با هم او را عبادت می‌کنند، در حالی که تو در دلت دعا می‌کنی که این خانه را دوباره گرد هم بیاورد.

یک زن و شوهر را تصور کن که سوار بر ماشین با هم به جایی می‌روند. به جای درگیری، آرامند، چون مرد با زن صحبت نمی‌کند و مشغول رانندگی است. چه می‌شود اگر در طول راه با هم خدا را ذکر کنند، حمد خدا را به جای آورند، با هر الحمد الله یک نعمت خدا را یاد آور شوند. این را بر کل خانواده پیاده کن، در حالی که در ماشین هستند دو دقیقه لا اله الا الله بگویند، بعد از آن قوت ایمان در دل‌هایشان چگونه خواهد بود؟ خیلی زیاد! در خانه چه رخ خواهد داد؟

خدا را با هم عبادت کنید و بعد بر رحمت و نعمتی که وارد خانه خواهد شد نگاه کنید، فرشتگانی که خانه را پر خواهند کرد و شیطان‌هایی که از خانه خارج خواهند شد. زن زرنگی که می‌خواهد شوهرش با او ارتباط داشته باشد از او می‌خواهد در عبادت با او شریک شود. هدیه و بیرون شدن با هم جای این عبادت را پر نمی‌کنند، علی‌رغم این‌که این موارد اهمیت دارند. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید:

«وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَابْكِي» [النجم: ۴۳].

(و هم اوست که می‌خنداند و می‌گریاند.)

پس خوشبختی در دست خدای تعالی است.

یکی از دوستان من نمی‌توانست همسرش را تحمل کند. به او پیشنهاد کردم که مدت یک ماه هر پنجشنبه با هم دو رکعت نماز بخوانند، بالفعل خداوند رابطه‌ی آن دو را بهبود بخشید و عشق و محبت را در دل‌های آن‌ها کاشت. جوانی را می‌شناسم که رابطه‌ی ناپسامانی با پدرش داشت، همین نصیحت را به او کردم که هر نمازی را که در خانه می‌خوانند آن را با هم به جا بیاورند، مگر به شما نگفتم که این یک نسخه‌ی جادویی است.



مشارکت چگونه است:

می‌خواهیم پنج عبادت انجام دهیم:

*خواندن قرآن با همدیگر، حتی اگر یک ربع جزء باشد.

* خواندن نماز با همدیگر حتی اگر دو رکعت سبک باشد.

* ذکر خدا با همدیگر حتی اگر پنج دقیقه باشد.

* دعا با همدیگر.

* غذا خوردن خانواده با همدیگر.

اگر این پنج مورد را انجام دادی کانون گرم خانواده بر شما مبارک باد. خانواده‌ی مستحکمی بود که می‌کوشیدند با یکدیگر خدا را عبادت کنند. پیامبر به دیدار آنان رفت و به آنان فرمود: «ای خانواده‌ی فلانی، خداوند با اطاعت شما شیطان را از خانه‌ی شما بیرون رانده است، پس آن را به خانه‌ی خود بر نگردانید.» نظر شما چیست که شعار ما این باشد: با خانواده‌ام پروردگارم را عبادت می‌کنم، با خانواده‌ام خواهم بود تا به ملاقات خدایم بروم، با خانواده‌ام وارد بهشت پروردگارم می‌شوم و با خانواده‌ام هستم تا کشورم پیشرفت کند.

اگر این چهار شعار را عملاً انجام دادی امت عزت پیدا خواهد کرد، یک جدول سی روزه برای عبادات پنج‌گانه درست کن، البته برای خانواده نه فرد. اگر همه‌ی خانواده در ابتدا با تو همراه نشدند به دنبال کسی باش که با تو شروع کند، شاید در نیمه‌ی ماه بقیه متوجه شما شوند، با دعای شما برای آنان در طول ماه، فقط به خودت نگاه نکن، بلکه به تمام خانواده‌ات توجه کن، برای این‌که با ایجاد یک ختم قرآن خانوادگی بکوشی تمام آنان را از آتش نجات دهی.

مرد نکته سنتی را می‌شناسم که هر وقت یکی از افراد خانواده مثل زن یا فرزند او را ناراحت می‌کرد، آنان را تهدید می‌کرد که اگر به کارشان ادامه دهند به جهنم وارد خواهند شد. تا این‌که از حرف‌هایش خسته شدند. یک روز این آیه را در قرآن دید که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...» [التحریم: ۶].

(ای مؤمنان، خودتان و خانواده‌هایتان را از آتشی حفظ کنید که آتش افروزش مردم و سنگ‌ها خواهند بود.)

پس با خود گفت: «آیا خدا به ما می‌گوید که آنان را از آتش نجات ده در حالی که من به جای این‌که دستشان را بگیرم آنان را تهدید به ورود به آتش جهنم می‌کنم.»

میگوید: «روشم را تغییر دادم، پیشنهاد کردم که در عبادت با من شریک شوند و خدا را شاهد گرفتم که سخنش را پیاده کنم.

پس من راحت شدم و همه راحت شدند.»

یک حدیث زیبایی از رسول الله وجود دارد که می‌فرماید:

«شیطان از خانهای که سوره‌ی بقره در آن خوانده شود فرار میکند.»

تصور کن اگر خانواده با هم قرآن را ختم کنند چه میشود!

رسول الله می فرماید: «وقتی در مسجد نماز میخوانید، بخشی از نمازتان را به خانهایتان اختصاص دهید، تا ماهی خیر برای خانواده‌ی شما باشد.»

آیه‌ی کریمه می‌فرماید:

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلَك رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ» [طه: ۱۳۲].

(خانواده‌ات را به نماز فرمان ده و بر گزاردن آن شکیبایی ورز. از تو روزی نمی‌خواهیم، ما به تو روزی می‌دهیم.)
رزق و روزی به نماز چه ارتباطی دارد؟ بدان که خانه‌ای که اعضای آن همیشه با هم نماز می‌خوانند روزی آنان برقرار است، یعنی روزی را بهانه‌ای برای عدم فارغ شدن برای عبادت قرار نده.

رسول الله می‌فرماید:

«مَثَلُ الْبَيْتِ الَّذِي يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهِ وَالْبَيْتِ الَّذِي لَا يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهِ مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ»

(مثال خانهای که خدا در آن یاد میشود و خانهای که خدا در آن یاد نمیشود، مثل زنده و مرده است.)

زنده یعنی ارتباط خانوادگی، مرده یعنی جزیره‌های تک و تنها و فروپاشی خانوادگی.

خداوند متعال در حدیث قدسی می‌فرماید:

«مَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَمَنْ ذَكَرَنِي فِي مَالٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَالٍ خَيْرًا مِنْهُ»

(هر کس مرا با خود یاد کند، او را با خود یاد میکنم و هر کس مرا در محضر جماعتی یاد نماید، او را در محضر جماعتی بهتر از آن یاد میکنم.)

پس مبارک باد بر خانواده‌ای که با همدیگر خدا را عبادت می‌کنند. نام آنان در آسمان به عنوان یک خانواده ذکر خواهد شد.

تاریخچه‌ی پیدایش حجاب

﴿البیوه﴾

گردآورنده: کوثر ویسمردی

آغاز و پیدایش حجاب و پوشش مربوط می‌شود به دوران زندگانی حضرت آدم و حوا(علیهم السلام)، هنگامی که آن دو بزرگوار مرتکب آن خطا شدند، چون از آن درخت تناول کردند زشتی‌هایشان آشکار شد و بر آن شدند تا از برگ درختان بهشت خود را بپوشانند.

فَدَلَاهُمَا بَعْرُورٌ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفَقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ (اعراف/۲۲) در تفسیر آیه فوق آمده است که آدم و حوا (علیهم السلام)، قبل از ارتکاب این خلاف، برهنه نبودند بلکه پوششی داشتند که در قرآن، نامی از چگونگی این پوشش برده نشده، اما هر چه بوده نشانه‌ای بر شخصیت آدم و حوا و احترام آنها محسوب می‌شده که با نافرمانی، از اندامشان فرو ریخته است.

به این ترتیب خوردن از میوه ممنوعه توسط آدم و حوا (علیهم السلام) صرف نظر از فلسفه و حکمت آن در نظام آفرینش، نخستین تحولی که در آنها بوجود آورد، این بود که آنها را در حریم «ستر» و عفاف با حقیقت برهنگی روبرو کرد و بلافاصله

با برگ درختان بهشت خود را پوشاندند. این واقعیت تاریخی به سادگی نشان می‌دهد که حجاب و پوشش بعنوان یکی از مظاهر حیا و عفت، امری فطری و طبیعی بوده و برای تامین سلامت روح و روان فرد و جامعه از کمال اهمیت برخوردار است. اطلاع تاریخی ما آنگاه کامل است که بتوانیم درباره‌ی همه‌ی مللی که قبل از اسلام بوده‌اند اظهار نظر کنیم. قدر مسلم این است که قبل از اسلام در میان بعضی ملل حجاب وجود داشته است.

حجاب در یونان

مترقی ترین وباشکوه ترین ملت‌های پیشین تاریخ از لحاظ ترقیات علمی و اجتماعی ملت یونان است. در ابتدای عصر ترقی این ملت،



زن از نظر اخلاق و حقوق قانونی و رفتار اجتماعی در اوج بدبختی و تیره روزی به سر می‌برد. زیرا برای این موجود ارزشمند، در اجتماع متمدن یونان هیچ گونه مقام آبرومندی وجود نداشت و بهترین شاهد این مطلب این است که داستان‌های یونانی از یک زن خیالی به نام (پاندورا) ساخته می‌شد. این بانوی خیالی در نظر یونانیان سرچشمه‌ی همه‌ی دردها و مصیبت‌های انسانیت به شمار می‌آمد. همان گونه که داستان‌های ملت یهود پیکره حوا را، سرچشمه همه‌ی دردهای بی‌درمان و اندوه‌های جانگذار بشریت معرفی می‌کرد. زن در این تمدن نه احترامی داشت و نه مقام آبرومندی و در این جامعه از چهار طرف هدف تیر ذلت و حقارت قرار می‌گرفت.

بعد از مدتی و بر اثر تابش علم و دانش و از برکت پرتو تمدن، ارج و عظمت زن اندکی اوج گرفت و از آن تنگنا دوزخی و رکود نکبت بار سابق، دگرگون گردید. کم‌کم حال زن رو به بهبودی نهاد و ارجی پیدا نمود. این جا بود که زن یونانی از حالت رکود برهوتی خود درآمد و رئیس خانه شد، و وظایفش فقط در میان مرزخانه و کاشانه محدود گردید. و پاکدامنی، از گرانبهاترین سرمایه زن به حساب آمد. خانه‌های اشرافی از دو قسمت ساخته می‌شد. بیرونی و اندرونی، یکی حرمسرا و دیگری ویژه پذیرایی عمومی بود. زن هرگز در شب نشینی‌ها شرکت نمی‌کرد. و در اماکن عمومی پدیدار نمی‌گردید. ازدواج و شوهرداری برای زن یکی از آثار نجابت و شرف بشمار می‌آمد.

حجاب در روم

در ابتدای مجد و عظمت روم، حجاب نزد رومیان مانند یونانیان معمول نبود، اما باز هم زنان و جوانان را به طور عموم به قیدهای سنگین نظام خانوادگی مجبور می‌کردند. زیرا پاکدامنی در نظر این ملت، بسیار مورد احترام بود. بخصوص درباره زن؛ و میزان شخصیت و جوانمردی را پایه پرهیزگاری می‌سنجیدند.

تاریخچه حجاب در دین یهود

دین یهود با قدمت ۳۳۰۰ ساله از قدیمی ترین ادیان صاحب شریعت محسوب می‌شود. در تعالیم یهود، اعم از کتاب آسمانی و سنت و سیره پیامبران و بزرگان بنی اسرائیل، علاوه بر اشاره به

رعایت عفاف و پاکدامنی و تاکید بر حجاب زنان، همواره قوانینی برای حفظ عفت عمومی وجود داشته است و اگرچه در اثر پراکندگی قوم یهود، تفاوت هایی در کیفیت رعایت آن مشاهده می‌شود، اما به هر حال می‌توان از متون مقدس این آئین، قاعده اصلی و روش کلی را بدست آورد.

در تورات بر اهمیت رعایت عفت دختران چنین آمده:

« دختر خود را بی عصمت مساز و او را به فاحشگی وا مدار. مبدا زمین مرتکب زنا شود و زمین پر از فجور گردد» (تورات، سفر لایوان: ۳۰/۱۹)

علاوه بر این عباراتی در تورات و نیز کتب انبیا وجود دارد که رواج استفاده از حجاب سر و اندام و حتی صورت با روبند یا برقع را در قوم حضرت ابراهیم (ع) و نیز بنی اسرائیل نشان می‌دهد؛ چنان که در نقل ماجرای ازدواج اسحاق(پسر ابراهیم (ع) یا رفته یا به زبان لاتین ربکا) در سفر پیدایش آمده است: «رفقه چشمان خود را بلند کرد و اسحاق را دید و از شتر فرود آمد، زیرا که از خادم پرسید، این مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می‌آید و خادم گفت آقای من است. پس برقع خود را گرفته خود را پوشانید.» (تورات، سفر پیدایش: ۶۵/۲۴-۶۴) ویل دورانت می نویسد: اگر زنی به نقض قانون یهود می پرداخت چنانکه مثلاً بی آنکه چیزی بر سر داشت به میان مردم می رفت و یا با هر سنجی از مردان درد دل می کرد یا صدایش آنقدر بلند بود که چون در خانه اش تکلم می نمود همسایگانش می توانستند سخنان او را بشنوند، در آن صورت مرد حق داشت بدون پرداخت مهریه او را طلاق دهد.

حجاب در ایران

در ایران پس از داریوش مقام زن مخصوصاً در طبقه‌ی ثروتمندان تنزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کارکردن ناچار از آمد و شد در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند ولی در مورد زنان دیگر گوشه نشینی زمان حیض که برایشان واجب بود رفته رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگی اجتماعی شان را فرا گرفت، و این امر خود مبنای پرده پوشی در میان مسلمانان به شمار می رود. زنان طبقات بالای اجتماع جرأت آن را نداشتند که جز در تخت روان روپوش دار از خانه بیرونی بیایند. زنان شوهردار حق نداشتند هیچ مردی را ولو پدر یا برادرشان باشد ببینند. در نقش هایی که از ایران باستان بر جای مانده هیچ صورت زن دیده نمی شود و نامی از ایشان به نظر نمی رسد.

چنانکه ملاحظه می فرمایید حجاب سخت و شدیدی در ایران باستان حکمفرما بوده، حتی پدران و برادران نسبت به زن شوهردار نامحرم شمرده می شده اند.

حجاب در هند

در هند نیز حجاب سخت و شدیدی حکمفرما بوده است ولی درست روشن نیست که این امر قبل از رواج اسلام در هند وجود داشته است یا بعد از آن، و آیا هندوان غیرمسلمان تحت تأثیر مسلمانان و مخصوصاً مسلمانان ایرانی حجاب زن را پذیرفته اند؟! آنچه مسلم است این است که حجاب هندی نیز نظیر حجاب ایران باستان سخت و شدید بوده است. از گفتار ویل دورانت در جلد دوم تاریخ تمدن برمی آید که حجاب هندی به وسیله‌ی ایرانیان مسلمان در هند رواج یافته است.

حجاب در میان اعراب

در جاهلیت عرب حجاب وجود نداشت و به وسیله‌ی اسلام در عرب پیداشد.

ام المومنین عایشه رضی الله عنها همواره زنان انصار را اینچنین ستایش می کرد:

مرحبا به زنان انصار. همین که آیات سوره‌ی نور نازل شد یک

نفر از آنان دیده نشد که مانند سابق بیرون بیاید. سر خود را با روسری‌های مشکی می پوشیدند.

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (النور، ۳۱)

ام سلمه می‌گوید: پس از آنکه آیه‌ی سوره‌ی احزاب (يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَ مِنْ جَلَابِيهٍ) نازل شد، زنان انصار چنین کردن. «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِك وَ بَنَاتِك وَ نِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهٍ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» (احزاب/ ۵۹)

دانشمندان، تاریخ حجاب و پوشش زن را به دوران ما قبل از تاریخ و عصر حجر نسبت می‌دهند، کتاب «زن در آینه تاریخ» پس از طرح مفصل علل و عوامل تاریخی حجاب، می‌نویسد: با توجه به علل ذکر شده و بررسی آثار و نقوش به دست آمده، پیدایش حجاب به دوران پیش از مذاهب مربوط می‌شود، و به این دلایل، عقیده عده‌ای که می‌گویند «مذهب» موجد حجاب می‌باشد، صحت ندارد، ولی باید پذیرفت که در دگرگونی و تکمیل آن بسیار موثر بوده است.

آنچه مسلم و کاملاً واضح است، این است که پدیده‌ی برهنگی تقریباً مختص شصت، هفتاد سال اخیر است. یعنی در قرن گذشته، در هیچ کجای دنیا نه شرق و نه غرب، نه در جوامع یهودی، زرتشتی، مسیحی، مسلمان، حتی قبائل دور افتاده، پدیده‌ای به نام برهنگی مرد و زن، بخصوص برهنگی زن، تقریباً وجود نداشته است.

در همین سیر تاریخی تصاویر می‌بینید، مسأله برهنگی اجتماعی و بخصوص برهنگی زن، حداکثر مربوط به ۱۰۰ سال اخیر است. به خصوص از جنگ جهانی دوم به بعد، در غرب و اروپا برهنگی زن به جای یک ضدارزش و توهین، تحت عنوان آزادی به اسم یک ارزش مطرح شد و بعد از آن به کل جهان سرایت کرد.

به خاطر سلطه‌ی نظامی، فرهنگی و اقتصادی اروپای غربی و آمریکا در یکی دو قرن اخیر، این فرهنگ به همه جای دنیا، منتقل شد. در ایران در قالب کشف حجاب توسط رضاخان و به دستور انگلیس و غرب با زور انجام شد و حالا بدون نیاز به زور، با تدبیر رسانه‌ای فرهنگ سازی و تبلیغات، کاری می‌کنند که بی حجابی با انگیزه‌ی درونی مورد استقبال واقع می‌شود.

منابع:

قرآن کریم

جامعه شناسی تاریخی زن، اثر محمدقطب، ترجمه: محمدعلی عابدی؛ انتشارات البرز

عفاف نماد هویت انسانی؛ نویسنده: حسن رحیم پور ازغدی، نشر سنابل
http://opiran.blogfa.com/page/jud.aspxتاریخچه حجاب در

دین یهود

http://www.mortezamotahari.com پایگاه جامع استاد شهید

مرتضی مطهری

http://www.porsojoo.com

نوش دارویی برای یأس‌های فلسفی

سلامت روان

گردآورنده: ام لمیا

بعضی وقت‌ها تمام یاس‌های فلسفی‌تان با نوش جان کردن یک عدد پرتقال از بین می‌رود. امتحان کنید.

آیا این روزهای کوتاه برایتان خسته کننده و دلگیر شده است؟ آیا از خواب بیدار شدن برایتان عذاب شده است؟ آیا در طول روز چرت می‌زنید یا دل و دماغ ندارید؟ خلاصه اینکه مدام احساس خستگی می‌کنید؟ اگر جوابتان به این سؤال‌ها مثبت است این مقاله به دردتان می‌خورد. قصد داریم در این مقاله شما را با مواد غذایی ضدخستگی آشنا کنیم.

زمانی که ویتامین‌ها و به خصوص ویتامین C بدن پایین باشد احساس خستگی و افسردگی به سراغتان می‌آید و شما بی‌خبر هستید. برای آشنایی بیشتر با این مواد غذایی با ما همراه باشید.

اول از خودتان پرسید این خستگی از چه چیزی ناشی می‌شود؟ آیا به اندازه‌ی کافی می‌خوابید؟ در نوشیدن قهوه زیاده‌روی نمی‌کنید؟ مشکل استرس زایی برایتان پیش نیامده است؟ آیا ورزش می‌کنید؟ سرما خورده‌اید؟ این سؤال‌ها را از خود پرسید و سعی کنید دلیل خستگی‌تان را کشف کنید. اگر مسئله مربوط به بی‌خوابی باشد به راحتی می‌توانید با منظم کردن ساعت خواب یا کاهش قهوه آن‌را رفع کرد. برای مسائل دیگر بدن‌تان به ویتامین بیشتری نیاز دارد.

پرتقال و کیوی

برای مقابله با خستگی: مرکبات و کیوی میل کنید.

این میوه‌ها سرشار از ویتامین C هستند. به همراه هر وعده‌ی غذایی‌تان یک عدد پرتقال یا کیوی میل کنید. غذاهایتان را با آب لیموترش فراوان یا گریپ‌فروت صرف کنید. اگر تصور می‌کنید ویتامین C بدن‌تان کم است می‌توانید برای مدت کوتاهی از مکمل استفاده کنید.

برای مقابله با خستگی:

کلم بخورید خداوند در طبیعت نعمت‌هایی آفریده که سرشار از مواد مغذی‌اند. خوشبختانه فصل، فصل انواع کلم‌هاست که سرشار از ویتامین C هستند. این مواد غذایی همچنین حاوی املاح معدنی و آنتی اکسیدان‌های مفید برای بدن ما هستند. پس از خوردن انواع کلم غفلت نکنید. بخار پز کردن کلم‌ها باعث می‌شود ویتامین کمتری از دست بدهند. به همراه غذاهایتان (ماهی، گوشت، مرغ) کلم بروکلی سرو کنید. داخل سالادهایتان از کلم برگ و کلم قرمز خرد شده استفاده کنید. خلاصه به هر بهانه ای کلم میل کنید.

اگر صبحانه نخورده از منزل خارج می‌شوید و برای ناهار یک ساندویچ یا مقداری سالاد میل می‌کنید و زمانی که به منزل بر می‌گردید به بهانه‌ی این که میل ندارید از خیر شام هم می‌گذرید تعجبی ندارد که مدام احساس خستگی کنید. برای مقابله با خستگی: جگر، سبزیجات خشک، شکلات را دریابید



این مواد غذایی حاوی آهن هستند. اگر به میزان کافی گوشت قرمز مصرف نکنید امکان ندارد بدن‌تان آهن کافی داشته باشد. زمانی که بدن با کمبود آهن مواجه باشد (حتی به میزان کم) احساس خستگی امان آدم را می‌برد. جگر منبع آهن است. باید بدانید در هر ۱۰۰ گرم شکلات سیاه ۱۰,۷ میلی گرم آهن وجود دارد. برای همین توصیه می‌کنیم روزانه یک تکه شکلات سیاه میل کنید.

از منیزیم غافل نشوید

کمبود منیزیم نیز باعث ایجاد احساس خستگی و اختلالات خواب می‌شود. زمانی که مسیری را پیاده می‌روید و احساس خستگی زیادی به خصوص در پاهایتان می‌کنید به احتمال زیاد بدن‌تان با کمبود منیزیم مواجه است.

دانه‌های کامل، انواع لوبیاه‌ها و سبزیجات برگ سبز سرشار از منیزیم هستند. حتی می‌توانید با نظر پزشک از مکمل‌های منیزیم استفاده کنید.

برای مقابله با خستگی: روزانه سه وعده‌ی غذایی و نان میل کنید

اگر صبحانه نخورده از منزل خارج می‌شوید و برای ناهار یک ساندویچ یا مقداری سالاد میل می‌کنید و زمانی که به منزل بر می‌گردید به بهانه‌ی این که میل ندارید از خیر شام هم می‌گذرید تعجبی ندارد که مدام احساس خستگی کنید و خواب راحتی نداشته باشید. حتی زمانی که نان را از برنامه‌ی غذایی‌تان حذف کرده باشید نیز خستگی به سراغتان خواهد آمد. به خاطر اینکه با حذف نان گلوستیدهایی که انرژی بدن‌تان را تأمین می‌کند را از دست می‌دهید. برای تأمین انرژی بدن‌تان لازم است که روزانه حداقل ۱۵۰ گرم نان (کامل) میل کنید.

اگر می‌خواهید سرزندگی و نشاط خود را بازیابید از هیچ وعده‌ی غذایی صرف نظر نکنید. صبحانه‌ی کامل (نان، لبنیات، میوه) میل کنید. برای ناهار و شام گوشت، ماهی، تخم مرغ، نان، سبزیجات، میوه و ماست را فراموش نکنید. البته منظورمان این نیست که همه‌ی این‌ها را یکجا میل کنید. ما فقط سعی داریم به شما ایده بدهیم. زیاده‌روی نکنید ولی تغذیه‌ی سالمی داشته باشید.

اگر با ایجاد تغییراتی در شیوه‌ی زندگی و تغذیه‌تان، احساس خستگی‌تان از بین نرفت توصیه می‌کنیم به پزشک مراجعه کنید.

پیامبر خوبان

دل‌نوشه

شیما محمدیان

از کجا آغاز کنم سرود عشق الهی را که جهانی را به عرصه‌ی وجود کشاند تا مهیای آمدن تو باشد. از کدامین آسمان، از کدامین زمین، از کدامین دریا، می‌توان مدد گرفت که گویای وصف وجود نازنینت باشد. راستی کدام زبان توانست اوصاف تو را در خویش گنجاند، کدام عقل توانست عظمت تو را درک کند و کدام قلب توانست عشق خدایی را نسبت به تو تاب آورد. از کدام پیامبر می‌توان آمدنت را مژده گرفت که خود همه باخبر بودند که تو خواهی آمد و جهانی را واله کلام سحرآمیزت خواهی نمود، همان کلامی که پروردگارت به تو دیکته نمود و تو آن را در صفحه‌ی سپید قلبت به نگاره در آوردی. همان لوح زرینی که جبرئیل آن را گنجینه‌ی اسرار الهی درآورده بود. انگاه که نفس‌ها به شماره افتاده بود و ضربان قلب‌ها همچون سم اسبان وحشی بر زمین دل‌های منتظر مشت می‌کوفت و شوق چشمان منتظر برای دیدنت، چون عطش رودها برای پیوستن به دریا خروشیدن گرفتند؛ تو آمدی. تو آمدی و با آمدنت سوال چرایی هستی را پاسخ گفتی. ای پیامبر خوبان به کدامین معصیت ناکرده مهر مادری درست زمانی که تشنه اش بودی تو را تنها گذاشت و رها کرد و به کدامین نافرمانی دستان گرم پدری جای خود را به خاک سرد گورستان بخشید و کجا بودند آن ابرهای لطیف بهاری که تو را زیر سایه خویش پناه دهند، آنگاه که در گرمای سوزان صحرا با تنهایی خویش بازی می‌کردی. آیا چشمان تاریخ آزمایشی به این شکوه و عظمت به خود دیده بود؟ و چه زیبا پاسخ گفتی به پرسش‌های سنگین الهی انگاه که کوه با همه‌ی استواری خود به گردی از خاک تبدیل می‌شد؛ چون پیام الهی را بر دوش می‌یافت و چه بی‌رحم بودند دستان خشن جاهلیت آنگاه که با سنگهایی از جنس خدایانشان تنت را به دشتی از شقایق مبدل می‌ساختند. به راستی کدام مونس و همدم او را شیفته‌ی شبهای تنهایی حرا ساخته بود و انوار الهی از کدام روزن آن غار سنگی بر قلب او تابیدن گرفت که او را آنچنان مست شراب الهی نمود. «اقرا» بخوان، بخوان به نام پروردگارت. کسی که آفرید تو را. و این گونه بود که محمد دردانه‌ی پیامبران الهی شد و آواز خوش آهنگ خداوندی را در جهان طنین انداز کرد و صوت خوش آیه‌های نورش، قلب‌های مشتاق را آبدن نمود. «یا ایهاالمزمل» اینک تویی که جامه‌ی نبوت بر تن کرده ای جامه ای که جبرئیل تاروپودش را با ستاره‌های آسمان توحید بافته است و در اعماق سیاه شب جاهلیت شروع به سوسو زدن خواهد گرفت. اینک زمان بیعت با خورشید شب است و آنگاه که دستان ساده‌ی مومنان با انوار خورشید محمد پیمان می‌بندند مصداق بارزی می‌شود از» ید الله فوق ایدیهم«. «یا ایهاالمدرثر» پس برخیز و ناراحت نکند تو را آنسان که لباس ایمان را به تن کرده‌اند ولی قلبهایشان در هاله ای از غبار کفر فرو رفته است. و اگر نبود شب‌نم لطیف رحمت و کوه پایداری ات و شاخه‌های سبز امیدت، به آن روز بزرگ؛ چگونه می‌توانستی بار بزرگ رسالت را به دوش کشی. «الم نشرح لک صدرک»

ای رسول خوبان! به روی کدام دست مهربان دریچه‌ی قلبت را گشودی تا بار سنگین دلتنگی ات را بر زمین نهد. تو چقدر عزیز



بودی که خداوند هدیه‌ی کوثر را در درونت جاری ساخت. چقدر سبکبال و چقدر سبکبار بودی که خداوند تو را از مسجد الحرام به مسجدالاقصی سیر داد و جایگاه عروج ملکوتی ات را نخستین قبله‌ی مسلمانان قرار داد. و آن هنگام که جبرئیل و میکائیل ساقدوشش شدند تا او را در جایگاه یقین قرار دهند و به عرش خدایی رهسپار سازند، آنجا که عرصه‌ی تفکر آدمی به انتها می‌رسد، چگونه است که گروهی بت انکار وجودشان را اطاعت می‌کنند و راه سرکشی و عصیان در پیش می‌گیرند. پرورد گارا! ای خدای محمد! یاریمان کن تا ابراهیم‌وار با تبر توحید بت نفس هایمان را برشکنیم و از زمره‌ی آتش افروزان نمرودی نباشیم. نفسی مسیحایی عطا کن، تا به دل‌های فسرده و یخ زده مان جانی دوباره بخشیم تا پذیرای پیام ملکوتی پیامبرت باشیم. قدرت و سلطنتی سلیمان‌وار که نه بر انس و جن بلکه بر جان‌های خسته و تهی از شراب عشق فرمانروایی کنیم و دل‌های مشتاق را به تسخیر درآوریم تا همه با هم، همصدا با داوود نبی سرودهای آسمانی را در گوش جان خستگان تاریخ برخوانیم. پروردگارا بار دیگر توانایی ده چون نوح استوار و مطمئن در راه اجرای فرامینت گام برداریم تا در کویر جان‌های سست و متزلزلان دریای یقین و اطمینان پدید آید تا آنچه از شک و شبهه و تردید در گوشه‌های تاریک وجودمان رخنه کرده همه رادر خویش غرق کند و دریای وجودمان را تنها برای «تو» خالص و زلال گردانند. ای خدای محمد از تو می‌خواهیم به حق دردانه‌ی خلقت، چون یونس راه رهایی از نهنگ خستگی‌ها و دلدزدگی‌های روحی و جسمی را فرا روی ما قرار دهی تا هیچ گاه در کوره راه هستی مسیر خویش را گم نکنیم و در مسیر سبز و روشن رسالت پیامبران آسمانی‌ات حرکت کنیم.

«آمین یا رب العالمین»

نهراسیم اگر مجردیم!...

بیانات روانی

گردآورنده: ام هانا

شما نباید برای فرار از چیزی به سمت ازدواج بروید بلکه باید تنها برای ساختن یک زندگی بهتر در کنار فردی که به شما آرامش می‌دهد چنین قدمی بردارید...

دوست دارید ازدواج کنید اما احساس می‌کنید که هیچ کدام از مردان جهان به شما توجهی ندارند و حتی حاضر نیستند به‌عنوان یک گزینه احتمالی به شما فکر کنند؟ دوستان دوره دبیرستان و دانشگاه‌تان یکی‌یکی سر خانه و زندگی خودشان رفته‌اند و احساس می‌کنید که تنها مانده‌اید؟ اگر مدام ذهن‌تان را با این فکر و خیال‌ها پر کرده‌اید، بهتر است دست بردارید و از مجردی‌تان یک بحران پر از غصه نسازید. ازدواج کردن موضوعی نیست که بتوان برایش الگو و راه حل ارائه کرد اما شاید با خواندن مراحل زیر بتوانید برای ازدواج‌تان آماده‌تر شوید و دست از این نگرانی‌ها هم بردارید.

آه و ناله نکنید

به منفی‌بافی‌های‌تان پایان دهید. وقتی که با دوستان یا خانواده‌تان صحبت می‌کنید، خشم یا عصبانیت‌تان از این‌که ازدواج نکرده‌اید را بروز ندهید. به جای این‌که مدام از ازدواج نکردن‌تان حرف بزنید سعی کنید در مورد موضوعاتی که برای اطرافیان‌تان جالب است گفت‌وگو کنید. یادتان باشد خیلی از موقعیت‌های ازدواج از همین جمع‌های دوستی و همکاری و خانوادگی به وجود می‌آید. نگذارید در چشم دیگران یک دختر در آرزوی ازدواج و تمام شده به نظر برسید. اگر هم کسی از شما پرسید که چرا ازدواج نکرده‌اید، به جای آه و ناله کردن خیلی منطقی بگویید که هنوز با فردی که برای‌تان مناسب باشد روبه‌رو نشده‌اید.

دوستی‌های‌تان را خراب نکنید

برای جلب توجه دیگران به هر شیوه‌ای متوسل نشوید. اگر دوست یا همکاری دارید که نسبتاً به شما نزدیک است و احساس می‌کنید، می‌تواند فرد مناسبی در زندگی شما باشد، عجولانه اقدام نکنید. بگذارید زمان بگذرد و به شما ثابت شود که آیا می‌توانید زوج خوبی برای هم باشید یا این‌که او هم همین علاقه را به شما دارد؟

هیچ وقت سعی نکنید با زبان بی‌زبانی، او را متوجه خود کنید زیرا ممکن است او با دیدن چنین رفتارهایی از طرف شما، کاملاً از شما فاصله بگیرد. از طرف دیگر اگر او به فرد دیگری علاقه‌مند است، واکنش خصمانه‌ای نشان ندهید.

زندگی‌تان را شلوغ کنید

برای مشغول کردن ذهن‌تان و شلوغ کردن زندگی‌تان راه‌های دیگری پیدا کنید. درست است که هر تعلقی در زندگی جای خودش را دارد و هیچ چیز نمی‌تواند جای یک همراه خوب را برای شما پر کند اما اگر از تک‌بعدی بودن دست بردارید و مشغولیت‌های دیگری برای خودتان ایجاد کنید خیلی چیزها تغییر می‌کند. سعی کنید کار مورد علاقه‌تان را پیدا کنید و آن را جدی بگیرید، برای زندگی‌تان دلیلی پیدا کنید. این دلیل می‌تواند کار، تحصیل، دوستان، خانواده یا هر چیز دیگری باشد. این موارد نمی‌تواند جای یک رابطه حمایت‌گرا و عاطفی را پر کند اما اگر شما زندگی‌تان را پوچ و بی‌معنا نبینید و دلایل زیادی برای افتخار کردن به‌خود و زندگی‌تان داشته باشید، حال‌تان خیلی بهتر از حالا



می‌شود. با شرکت در کلاس‌های آمادگی ازدواج می‌توانید تا حدودی تکلیف‌تان را روشن کنید و هم آگاهانه‌تر انتخاب کنید و هم منطقی‌تر پیش بروید.

فکر و خیال بیخودی نکنید قطعاً در خانواده و در میان دوستان شما افراد زیادی هستند که قصد ازدواج دارند و روز به روز هم تعدادشان کمتر می‌شود. ممکن است با ازدواج کردن هر کدام آن‌ها از خود بپرسید که چرا شما نتوانسته‌اید یکی از گزینه‌ها باشید و چرا همیشه زنان دیگر هستند که مورد توجه قرار می‌گیرند اما به جای این فکر و خیال‌ها سعی کنید در خود معیارهایی را پرورش دهید که از نظر همه برای انتخاب یک همسر مناسب، ضروری هستند. آدم‌های اطراف شما براساس رفتارهایی که در همین لحظات عادی زندگی‌تان انجام می‌دهید روی شما قضاوت می‌کنند. بدخلقی‌ها، بهانه‌گیری‌ها، رفتارهایی که با خانواده‌تان دارید و بسیاری موارد دیگر می‌تواند مبنای قضاوت دیگران روی شما باشد. پس اگر واقعاً قصد ازدواج دارید و این دنیای مجردی آزارتان می‌دهد، به همه این جزئیات توجه کنید. ظاهرسازی کافی نیست بلکه باید با دل و جان همه این‌ها را تغییر دهید.

وسواس را کنار بگذارید

محافظه کاری‌های بی‌مورد را کنار بگذارید و با ازدواج، وسواس گونه برخورد نکنید. اگر خواستگارهایی دارید که حاضر نیستید حرف‌های‌شان را بشنوید یا اگر گاهی فامیل و دوستان‌تان کسی را برای ازدواج به شما معرفی می‌کنند اما شما اهمیتی نمی‌دهید، باید کمی در نگاه‌تان تجدید نظر کنید. شاید یکی از همین موارد بتواند همسر ایده‌آلی برای شما باشد.

از آشنایی نترسید و چند هفته‌ای با خواستگارهای‌تان صحبت کنید و بعد تصمیم بگیرید، مشکلات کوچک آدم‌ها را بهانه نه گفتن نکنید. فراموش نکنید که هر کسی با هر شخصیتی هم که باشد، مشکلاتی دارد که می‌توان از آن‌ها ایراد گرفت. شما نمی‌توانید یک شخصیت بی‌عیب و نقص را به‌عنوان همسر‌تان انتخاب کنید چون اصلاً چنین شخصیتی وجود ندارد اما سعی کنید فردی را انتخاب کنید که بتوانید با مشکلاتش کنار بیایید و مدام به خاطرشان افسرده یا عصبانی نشوید.

تکلیف‌تان را روشن کنید

شما نباید برای فرار از چیزی به سمت ازدواج بروید بلکه باید تنها برای ساختن یک زندگی بهتر در کنار فردی که به شما آرامش می‌دهد چنین قدمی بردارید. اگر نمی‌دانید چطور باید انتخاب کنید و چطور پیش بروید بهتر است سراغ یک مشاور بروید. با شرکت در کلاس‌های آمادگی ازدواج می‌توانید تا حدودی تکلیف‌تان را روشن کنید و هم آگاهانه‌تر انتخاب کنید و هم منطقی‌تر پیش بروید.

منبع:

سایت سلامت نیوز

عشاق و مسافران

محمد بن عبد العزیز حارثی مترجم: مریم پورعینی ناوی

الحمد لله و الصلاة و السلام علی رسول الله و آله و صحبه و بعد:

خداوند متعال می‌فرماید: "پس اگر پیشنهادت را نپذیرفتند و پاسخت نگفتند، بدان که ایشان فقط از هواها و هوس‌های خود پیروی می‌کنند".

رسول الله (ص) می‌فرماید: "هر کس تلاش کند که شبیه قومی رفتار کند جزو آنها محسوب می‌شود". (به روایت از احمد و ابوداود) امروزه پیکره امت اسلامی به انواع بیماری‌ها مبتلا شده است، این بیماری‌ها از هر طرف به این امت هجوم می‌آورند. بیماری جشن

عید کسانی که خداوند بر آنها خشم گرفته است و نیز عید گمراهان مانند روز عشاق و جشن‌های دیگر از آن جمله است. جشن‌هایی که بسیاری از جوانان دختر و پسر مسلمان را فریفته است. آنها این روزها را جشن می‌گیرند، به هم هدیه می‌دهند و با پوشیدن لباس‌های شبیه به لباس‌های دشمنان خداوند رحمن، تقلید از رفتارها و عادات آنها، فضای گناه، فسق و فجور و ارضای نفس، هوی و هوس در بین خود حکمفرما می‌سازند. علاوه بر اینها انتشار رذایل در رسانه‌ها، ضعف ایمان، شیفتگی به همه چیزهایی که از سوی سرمداران فساد تزریق می‌شود، تردید پدران و مادران نسبت به قرآن کریم و احادیث رسول اکرم (ص) و عدم اجرای عملی اوامر الله و رسولش در درون خانواده به این گونه رفتارهای شیطانی دامن زده است.

ای کسی که جزو امت محمد (ص) محسوب می‌شوی، آیا منتظر هستی که روز عشاق (والن تایم) فرا برسد تا جشن بگیری؟ آیا این جشن به خاطر عشق به الله و برای الله است؟ آیا این جشن به منظور تجدید محبت پدر و مادر و مساکین است؟ آیا این عشق به فضیلت می‌انجامد؟ هرگز! این نوع عشق راهی به سوی گناه، فجور و رذیلت است؟ چرا این گونه عشق را از گمراهان (ضالین) می‌آموزی که به خدا شرک می‌ورزند و اخلاص را که یکی از شروط پذیرش عمل بندگان است، سرکوب می‌کنند؟ خداوند متعال در

این باره می‌فرماید: "برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه‌هایی را بر می‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند...". (بقره/ ۱۶۵)

این نوع عشق و محبت عین شقاوت و بدبختی است و صاحبان این عشق به عذاب الهی دچار می‌شوند که عذاب پروردگار بسیار شدید است.

چطور این عشق را از مردمانی می‌آموزی که از رسول الله (ص) پیروی نمی‌کنند. مسلمان چگونه مناسبتی را جشن می‌گیرد که خداوند و رسولش آن را مقرر نکرده‌اند بلکه مردمانی آن را ایجاد کرده‌اند که برای ستم بر مستضعفان جهان با هم همکاری می‌کنند، به سرزمینشان حمله ور می‌شوند، خون هایشان را می‌ریزند، زنانشان را بیوه و کودکانشان را یتیم می‌کنند، اموالشان را به سرقت می‌برند و از هیچ نوع جرم و جنایت، ظلم و فساد روی زمین فروگذار نیستند.

روز عشاق چه مناسبتی است که روابط ناسالمی را بین پسران و دختران که موجب غضب الله تعالی می‌شود رواج می‌دهد. خداوند درباره این گروه می‌فرماید: "هنگامی که فرمان ما فرا رسید، آن را زیر و رو نمودیم و آنجا را با گل‌های متحجر و پیایی سنگباران کردیم، سنگهایی که از سوی پروردگار تو نشاندار بودند، این چنین سنگهایی از ستمکاران به دور نیست". (هود: ۸۲-۸۳)

این چگونه مناسبتی است که عفت و حیا را می‌کشد و روابط حرام را احیاء می‌کند، روابطی که بسیاری از خانواده‌ها را از هم پاشیده و انواع بیمارهای مهلک را در شرق و غرب منتشر کرده است. رسول اکرم (ص) در این باره فرموده است: "پس از شرک به الله هیچ گناهی در نزد خداوند متعال بزرگ تر از ریختن نطفه مرد در فرج زن غیر حلال او نیست".

ایجاد ساخته دست بشر این گونه است. اگر چه مردم مغرب زمین از نظر پیشرفت به بالاترین درجه پیشرفت علمی و تکنولوژی رسیده‌اند، اما در عین حال به پایین ترین درجه انحطاط و از هم گسیختگی خانوادگی و روابط اجتماعی نیز نایل آمده‌اند. آنها در معایب و سنگدلی به اوج رسیده‌اند. پروردگار متعال می‌فرماید: "پس وای بر کسانی که دل‌های سنگینی دارند و یاد خدا بدانها راه نمی‌یابد. آنان واقعاً به گمراهی و سرگشتگی آشکاری دچارند". (زمر/ ۲۲)

برای چه در گمراهی آشکار؟

زیرا آنها راه و روش خود را دنبال کردند



و از راه الهی به دور مانندند که اگر آن را پی می‌گرفتند این فرموده خداوند برای آنها محقق می‌شد که: "اگر آدمیان و پریان بر راستای راه ماندگار بمانند، آب زیاد و نعمت فراوان بهره ایشان می‌گردانیم". (جن/ ۱۶)

ای عزیز بدان!

ماه‌هایی که انسان به دست خود ساخته است با ماه‌هایی که الله تعالی به عنوان موسم عبادت قرار داده است بسیار متفاوت است.

ماه ذی الحجه را که آفریدگار زمین و آسمان آن را مقرر فرموده مثال می‌زنیم و به برخی از ثمرات و برکات آن که به ما ارزانی داشته است اشاره می‌کنیم.

در ماه ذی الحجه مسلمانان به سوی مکه مکرمه حرکت می‌کنند، مسافت طولانی را می‌پیمایند، رنج‌های سفر را متحمل می‌شوند، خانواده و عزیزان خود را ترک می‌کنند، دنیا و همه خوشی‌ها و لذت‌های آن را رها می‌سازند تا با ادای فریضه حج خشنودی الله را کسب نمایند و پس از اتمام حج مانند کودکی که تازه از مادرانشان زاده شده‌اند پاک به دیارشان بازگردند. پیامبر اسلام (ص) در این زمینه می‌فرماید: "هر کس حج را به جای آورد در حالی زناکار و فاسق نباشد، مانند کسی است که تازه از مادرش متولد شده باشد. کودکی که به دنیا می‌آید پاک و مطهر است. قلب او از تمامی گناهان پاک است، نه همی و غمی دارد و نه کینه و شهوات حیوانی، هنگامی که مرگ به سراغش می‌آید خداوند با قلب سلیم او را وارد بهشت جاویدان می‌کند. کودک بری از هر گونه گناه است، وجودش آرام و دلش سفید و پاک از آلودگی‌های دنیوی همچون کینه، دروغ، نیرنگ، تکبر، شک، حسد، فریب و ظلم است، به جان و مال و آبروی مردم تجاوز نکرده است، از گناهان کبیره همچون زنا که موجب خشم پروردگار می‌شود مبری است. مال مردم را به ستم نخورده است. خوشا به حال این کودک که خداوند متعال زبان او را از نفرین، غیبت و سرزنش و شهادت دروغ، فسق و فجور پاک گردانیده است. صورتش نورانی است. هیچ کس از نگاه به او خسته نمی‌شود، او را در آغوش می‌گیرند و بارها رویش را می‌بوسند. کسی از او بدش نمی‌آید. همه او را دوست دارند و با مهریانی با او رفتار می‌کنند. پروردگار کودک را از کفر و گناهان کبیره و صغیره

پاک گردانیده است.

عید ذی الحجه با تمام اعیاد امت‌های دیگر فرق می‌کند، این عید دارای معانی متعالی است و ثمره زیبایی در پی دارد که در اعیاد دیگر به دست نمی‌آید؛ زیرا این عید از بزرگ ترین عبادات و مدارس تربوی است که محمد بن عبد الله (ص) فرستاده خداوند متعال و رحمت للعالمین معلم آن بوده است.

ما در این مدرسه با حقوق الله تعالی، حقوق والدین، همسایگان، مساکین و همه مردم آشنا می‌شویم. در عیدمان برقراری روابط اجتماعی در طول سال را تجدید می‌کنیم. صله رحم، دیدار با همسایگان و دادن هدیه در این عید به اوج خود می‌رسد و کودکان به انواع بازی‌های سالم می‌پردازند که از برکت این عید سعید فضایی مملو از عشق و محبت، وفا و صمیمت و اخلاص حکمفرما می‌شود. در این عید با انجام قربانی به پروردگار جهانیان تقرب می‌جویم و یکی از آیات و نشانه‌های الله تعالی را به یاد می‌آوریم، قصه ابراهیم (ع) و رویایی را که دیده بود و واقعیت تسلیم شدن، فرمانبرداری از الله تعالی، خشوع در برابر او و ترجیح دادن عشق و محبت الله را بر کسان دیگر که انس و جن از آن درس می‌گیرند، متذکر می‌شویم. ما نیز باید جان و مال و هر چه را که در اختیار داریم برای کسب رضایت باری تعالی فدا کنیم.

از داستان حضرت ابراهیم طاعت از الله تعالی و پدر و مادر را می‌آموزیم، یاد می‌گیریم که به خواست خداوند یکتا و بی همتا پس از هر سختی گشایشی است و همچنین می‌آموزیم که انسان در دنیا در معرض امتحان و ابتلا است، اگر صبر کرد و بر دوستی الله و اطاعت از او ثابت قدم ماند، پروردگار قادر و توانا در دنیا و آخرت به او اجر می‌دهد، کما اینکه حضرت ابراهیم پس از آنکه عاطفه پدری را فدای عشق و محبت الله کرد به جمله نیکوکاران که خداوند متعال به آنها بشارت داده است بهشتی را نصیب آنها می‌کند که جویبارهایی در زیر درختان آن جاریست و همیشه در آن جاویدان خواهند ماند، وارد شد.

عید قربان عید رحمت، صدقه، نیکوکاری، صله رحم و تعاون است. در آن مسلمانان به امتی واحده تبدیل می‌شوند. با هم متحد هستند و به هم دوستی و عشق می‌ورزند. این معانی دائماً بین کوچک و بزرگ، فقیر و ثروتمند، سیاه پوست و سفیدپوست و سرخ پوست تجلی می‌یابد و تنها فرق آنها در تقوای آنهاست.

عید قربان عید نشاط و شادی است که

معانی عشق و مهربانی و شادمانی در بین اقشار مختلف حاضر در جشن آن موج می‌زند. آنها از هر گونه فسق و فجور و سرمستی به دورند، نایاب ترین صفات انسانی و زیباترین احساسات نسبت به یکدیگر در آن تجلی می‌یابد. هنگامی که شادمان می‌شویم فراموش نمی‌کنیم که در دنیا ملت هایی هستند که ناموسشان مورد تجاوز قرار گرفته، اموالشان به سرقت رفته است و در معرض نابودی قرار گرفته اند، فراموش نمی‌کنیم که برادران ما در فلسطین، عراق، افغانستان و کشورهای دیگر همه روزه در برابر دیدگان جهانیان بی گناه کشته می‌شوند. هنگامی که مسروریم و در امن و امنیت به سر می‌بریم فراموش از یاد نمی‌بریم که کودکان برادرانمان جلوی چشمان آنها قربانی شده اند، خانه هایشان ویران گشته است و از سرزمین خود آواره شده اند. از یاد نمی‌بریم که صدها هزار زن و مرد و کودک و سالخورده و بیمار در فلسطین در زندان‌های اسرائیل ظالم اسیرند.

هنگامی که خانواده‌های مسلمان در عید شادمان می‌شود و کودکانشان شادی می‌کنند به یاد می‌آورند که یتیمان و بیوه زنان و از کارافتادگان و فقرا نیازمند یاری هستند همه اینها در عیدمان را به یاد می‌آوریم، از این رو اسراف نمی‌کنیم، ستم نمی‌کنیم، به فسق و فجور دست نمی‌زنیم، با ذکر و عبادت و دعا برایشان به الله متعال پناه می‌بریم و با هر چه در توان داریم به یاریشان می‌شتابیم.

آیا کسانی که به عید والن تایم اعتقاد دارند و آن را دنبال می‌کنند می‌توانند به این اندازه از عشق و تعالی و عطا و بخشش دست یابند.

ای بهترین امتی که در بین مردم برانگیخته شده اید!

عشق ما از بزرگ ترین، متعالی ترین و پاک ترین عشق هاست، آن عشق عین خوشبختی است. بالاترین درجه آن این است که هیچ کس از عذاب نجات نمی‌یابد جز آنکه این عشق و محبت را داشته باشد. در عین حال که در برابر الله تعالی خشوع و فروتنی داریم و از اوامر و نواهی او پیروی می‌کنیم و از خشم او بیم داریم در مقابل با توکل، توبه، صبر، تقوا، عدالت و احسان و نیکی به او تقرب می‌جویم و از ظلم، تکبر، اسراف، تجاوز، خیانت، فساد، دوستی با کفر و همسان شدن به آنها می‌پرهیزیم. با عمل به دستورات الهی و دوری از نواهی به خداوند متعال نزدیک می‌شویم با انجام سنت و عبادت به او نزدیک می‌شویم و محبت او را کسب می‌کنیم تا جایی که

خداوند عز وجل جبرائیل را صدا می‌زند تا او را از این عشق آگاه سازد و به وی فرمان می‌دهد که آنهایی را که در آسمان‌ها هستند نسبت به این عشق باخبر کند و به آنها بگوید همانطوری که تو او را دوست دوست می‌داری او را نیز دوست بدارند. ما با دوست داشتن بهترین آفریده الله یعنی محمد بن عبدالله (ص) به پروردگار نزدیک می‌شویم و این دوست داشتن تنها با پیروی از او امکانپذیر می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید: [بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهتان را ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است].[آل عمران: (۳۱)]

هیچ کس نمی‌تواند طعم شیرین ایمان را بچشد مگر اینکه دوستی الله و رسول او را بر دوستی غیر از آنها ترجیح دهد، کما اینکه در صحیحین انس (رض) از پیامبر اکرم (ص) روایت می‌کند: سه چیز است که در آن طعم شیرین ایمان را احساس می‌کنی و در کلام طعم ایمان را نمی‌یابی مگر اینکه این سه اصل در آن باشد اول اینکه الله و رسول او برای تو از دیگران دوست داشتنی تر باشد، دوم؛ فرد چیزی را تنها به خاطر الله تعالی دوست داشته باشد و سوم؛ دوست نداشته باشد که پس از آنکه آفریدگار متعال او را از کفر نجات داد به آن بازگردد کما اینکه دوست ندارد در آتش جهنم بیفتد.

ما به خانواده، پدر و مادر، همسران و فرزندانمان و دیگران که دوست داشتن آنها مباح است عشق می‌ورزیم، اما این عشق و محبت ما نباید از عشق و محبتی که به الله و رسولش داریم بیشتر باشد و این گفته پروردگار متعال را فراموش نمی‌کنیم که فرمود: "ای مؤمنان اموال و اولادتان شما را از ذکر الله باز ندارد".

دوست داشتن ما باید برای الله تعالی باشد، دوستی در راه الله و کینه به خاطر وجود مبارک او از نشانه‌های اصلی ایمان است، اگر کسی را دوست داشته باشیم این دوست داشتن باید به خاطر الله باشد و اگر نسبت به کسی نفرت پیدا کردیم این دوست داشتن و نفرت باید برای الله تعالی باشد. ما به خاطر الله بخشش می‌کنیم و به خاطر الله از این کار دست می‌کشیم. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: "مردی برای دیدار دوست خود به روستایی رفت و الله تعالی فرشته ای را به دنبال وی گسیل داشت هنگامی که فرشته به مرد رسید از او پرسید کجا می‌روی؟ گفت من در این روستا دوستی دارم. فرشته پرسید: آیا امانتی در نزد او داری و می‌خواهی آن را باز پس گیری؟ مرد

جواب داد: من او را به خاطر خداوند عز وجل دوست دارم، سپس فرشته گفت: الله تعالی مرا به نزد تو فرستاده است تا به تو خبر دهم که همانطوری که تو او را دوست داری، دوستت دارد.

ما به خاطر الله کسی را دوست می‌داریم؛ زیرا می‌دانیم کسانی که یکدیگر را به خاطر الله دوست داشته باشند در روز قیامت، روزی که هیچ پناهی جز پناه پروردگار متعال وجود ندارد و شهدا و پیامبران دور تا دور آن حلقه زده اند، در پناه الله تعالی خواهند بود.

پدران بزرگوار!

جگر گوشه هایتان چه دختر و چه پسر امانتی هستند که در روز قیامت به خاطر آنها مورد بازخواست قرار خواهید گرفت؛ از این رو در تربیت آنها سهل انگاری نکنید، به آنها تذکر دهید، آن‌ها را از همراهی با دوستان ناباب برحذر دارید که رسول (ص) فرموده است: "شخص با دوستش شناخته می‌شود".

ای کسی که سرپرستی فرزندان را برعهده داری، الله تعالی تو را به خاطر کم کاری در حق زیردست، هشدار می‌دهد. پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: "هر کس که الله تعالی سرپرستی شخصی را به او واگذار کرده باشد و او در حقش سهل انگاری کرد الله بهشت را بر وی حرام می‌کند".

خطاب به جوانان اسلام شمار زیادی از دختران و پسران جوان این روز را جشن نمی‌گیرند، اما جشن‌های را که به همین مناسبت در رسانه‌ها پخش می‌شود دنبال می‌کنند. بیم آن می‌رود که این پیگیری‌ها به رغبت و دل بستگی به این گونه جشن‌ها بیانجامد که ثمره آن انحرافات

اخلاقی است که نتیجه خوشایندی را در پی ندارد به ویژه که می‌دانیم دشمنان الله تعالی به نقش زیاد رسانه‌های خبری در تغییر ارزش‌ها و اصول و تهاجم فکری آگاه هستند و سموم خود را از طریق آن منتشر می‌کنند.

برادر و خواهر مسلمانم بدان!

هر نوع عشق و محبتی که هدف از آن معصیت الله تعالی باشد در روز قیامت به دشمنی مبدل می‌گردد که خداوند متعال در آیه ۲۷ سوره زخرف می‌فرماید: "دوستی‌ها در آن روز به دشمنی تبدیل می‌شود مگر دوستی پرهیزکاران".

هر دختر و پسر جوانی که روز عشاق را جشن می‌گیرد به طور حتم به آن اعتقاد دارد و در آن به انواع گناهان از جمله شرابخواری، شنیدن صدای شیطان دست می‌زند و نمازهایش را قضا می‌دهد. او با این کار قلبش را می‌میراند و شهوتش به هم و غم او تبدیل می‌شود.

دوستی، دشمنی، بخشش و عدم بخشش او به خاطر هوی و هوس است، او هوای نفسانی خود را بر دوستی و خشنودی الله تعالی ترجیح داده است.

بیمناک تر اینکه او در حالی از هوای نفسانی خود پیروی می‌کند که نمی‌داند از راه ایمان منحرف شده است، کما اینکه پیامبر اکرم (ص) فرمود: "شهوات در شکم‌ها و فرج‌ها و گمراهی هوای نفس از ترسناک ترین چیزهایی است که شما باید از آن بیم داشته باشید".

فضیل بن عیاض می‌گوید: "از کسی که هوی و هوس بر او چیره شد و از شهوات پیروی کرد اسباب توفیق الهی قطع می‌شود".

اینها تذکراتی بود تا ما از راه کسانی که خداوند بر آنها خشم گرفته است و نیز راه گمراهان دوری گزینیم و از راه ذلت و خواری، حسرت و پشیمانی بپرهیزیم. الله تعالی در سوره فرقان می‌فرماید: "در آن روز ستمکار هر دو دست خود را از شدت حسرت به دندان می‌گیرد و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راه را برمی‌گزیدم، ای کاش من فلانی را به دوستی نمی‌گرفتم. بعد از آنکه قرآن به دستم رسیده بود مرا گمراه کرد؛ شیطان انسان را به رسوایی می‌کشد و خوار می‌کند." (فرقان: ۲۷- ۲۹) بار پروردگارا! دوستی تو را خواستاریم و آن اعمالی را دوست داریم که ما را به عشق و محبت تو نزدیک می‌کند. اله! آنچه به من ارزانی داشته و برای من خوشایند است آن را مایه قدرتی برای دوست داشتن چیزی که تو آن را می‌پسندی قرار بده. خداوندا! دوستی خود، فرشتگان، پیامبران، فرستادگان و بندگان صالح خود را نصیب من گردان و مرا از جمله کسانی قرار بده که تو را، فرشتگانت را، پیامبران و فرستادگانت را و بندگان صالحت را دوست دارد. آفریدگارا! قلب مرا با دوستی خود زنده گردان و مرا طوری قرار بده که دوست داری؛ بار اله! مرا به گونه ای تغییر ده که تمام قلب من از محبت تو پر شود و همه تلاشم جلب رضایت تو باشد، پروردگارا! همه ی دوستی و محبت مرا برای خودت قرار بده و تمام تلاشم را برای کسب رضایت مبذول دار.

و صلی الله علی نبینا و حبینا و رسولنا و قرهٔ اعیننا محمد و علی آله و صحبه اجمعین.

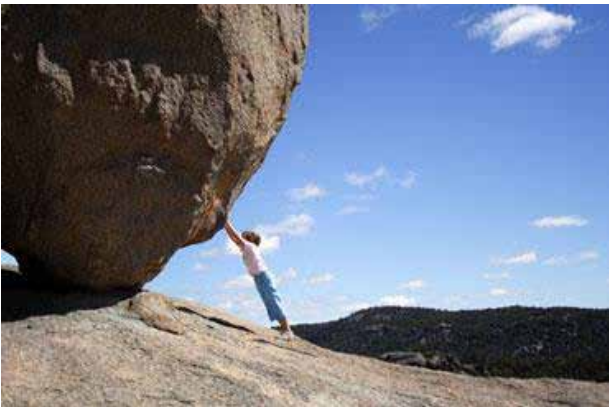
صلابت پولادین کجاست؟

بیت‌های جاوید دوست و اصلاح ایران

دکتر عمرو خالد

گردآورنده: فریده ویسی

فولاد یکی از سخت‌ترین فلزات است که انسان‌های صاحب اراده را به آن تشبیه می‌کنند و می‌گویند: انسانی با اراده پولادین! اما این فلز خواص دیگری هم دارد و از آن جمله گرم و سرد شدن سریع است! نمی‌دانم چرا متأسفانه اکثر مردم ویژگی اخیر فولاد را برگرفته و از صلابت و سختی آن بی‌بهره‌اند، می‌بینیم بیشتر مردم در مدت کوتاهی به سرعت حرارت یافته و جانبداری می‌کنند و سپس حرارت و شوق خود را از دست داده و به سردی می‌گرایند! در مسائل مختلفی که برای جامعه رخ می‌دهد، جوانان ما به سرعت داغ شده و امید را در دل زنده می‌کنند، ولی پس از مدت کوتاهی هر کدام از ما مسیر خود را طی می‌کند و



مسئله تمام شده تلقی می‌گردد. اما آیا مسئله حل شده؟ در جواب باید گفت: نه! پس مشکل چیست؟ فقط شور و شوق ما به سردی و انجماد تبدیل شده است!

مثلا دختری در ماه رمضان شوق انجام عبادت دارد و حجاب خود را رعایت می‌کند، اما پس از اتمام رمضان حجاب را برداشته و به سردی می‌گراید.

آیا می‌دانید که دشمنان اسلام این صفت (به سرعت گرم و سرد

شدن) مسلمانان را دریافته‌اند؟

آنان هنگامی مشکلات خودشان را در جوامع اسلامی رفع می‌کنند که مسلمانان در حالت سردی و رکود هستند. آنان ما را هنگام شور و شوق رها کرده و می‌گویند: بگذارید که هر کاری می‌خواهند انجام دهند، چرا که مدتی بعد خاموش شده و به سردی می‌گیرند و مسئله را به دست فراموشی می‌سپارند.

دشمنان هنگامی شروع می‌کنند که ما در غفلت و بی‌خبری باشیم.

بر چه چیزی ثابت قدم باشیم؟

حتما خواهید گفت: برچه چیزی پایدار بمانیم؟ پایداری در سه مورد مطلوب و نیکوست:

۱- پایداری در راه حقی که آشکار است.

۲- پایداری در یاری رساندن به دین.

۳- پایداری بر عبادت.

باید شما اهمیت هر کدام از این موارد را بخوبی درک کرده و بدانید که اینها جزو صفات مسلمانان راستین هستند و پیامبر اکرم(ص) و یارانش(رض) نیز بر این منهج بوده‌اند. پس بر شماست که خود را برای این راه مهیا سازید.

قرآن شما را ندا می‌دهد که پایدار باشید

همانطور که ام‌المومنین عائشه(رض) بیان کرده‌اند، اخلاق رسول خدا(ص) مطابق قرآن کریم بوده است و به همین دلیل آن حضرت همواره در نمازهایشان دعا می‌کرد: ای تغییردهنده‌ی دل‌ها، دل مرا بر دین خود پایدار بدار، چرا که پایداری در راه دین، نه تنها امری بسیار عظیم و ارزشمند است، بلکه بزرگ‌ترین چیزی است که خداوند به امت اسلامی عطا می‌فرماید.

اگر برای اسلام زندگی کنبد، زندگی بزرگی خواهید داشت!

گویی که قرآن به شما می‌گوید: ثابت قدم باشید، بپرهیزید از غفلت و انحراف، اسلام را در قلب، عقل و هستی خود قرار دهید و مسئله دین را ارزشمندترین مسئله در زندگی خود قرار دهید. کسی که بخاطر اسلام زندگی کند، همواره آبرومند و دارای احترام است و زندگی و مرگ او بسیار با عظمت هست و سرانجام او سعادتمند جاودانیست، چرا که در طول زندگی خود این مسئله مهم را پیش چشم خود داشته که: من بخاطر دین ارزشمند اسلام و خداوندی که پروردگار همه جهانیان است، زندگی می‌کنم.

در پهنه تاریخ افرادی را می‌بینیم که زندگی و مرگ با عظمتی داشته‌اند، آنان در راه دین و آرمان‌های عقیدتی خود از بذل مال، اولاد و حتی جان خود دریغ نکرده‌اند.

شاید چنین چیزی از امثال من و شما برنیاید، اما می‌توانیم که دین را مهم‌ترین بخش زندگی خود قراردادده و آن را ارزشمندترین سرمایه خود بدانیم و رفعت اسلام را بزرگترین آرزوی خود قرار دهیم.

پایداری یک شیر زن

نمونه پایداری در راه دین خدا، زنی مؤمنه است که آرایشگر دختر فرعون است. او به خداوند ایمان آورده و رسالت موسی(ع) را تصدیق نموده، آنهم در زمانی که فرعون ندا سر می‌داد: من پروردگار شما هستم!!!

وقتی ایمان در قلب آدم رسوخ کرد، ناگزیر اثر آن در اعضا و جوارح ظاهر می‌شود.

یک روز آن زن مشغول شانه کردن سر دختر فرعون بود، شانه از دستش افتاد و با ذکر بسم الله آن را از زمین برداشت.

دختر فرعون پرسید: منظورت پدرم است؟ آن زن جواب داد:

خیر، بلکه الله، پروردگار من و شما و پروردگار پدرتان است!!! دختر گفت: پدرم را از این مسئله آگاه می‌کنم و او با پایداری

گفت: فقط الله پروردگار من و شما و پدرتان است. سبحان الله! زن ساده‌ای که در خانه فرعون کار می‌کند، همچون کوه در عقاید دینی خود ثابت قدم است!!!

فرعون برای اینکه آن زن را از عقیده‌اش بازگرداند شروع کرد به پرس و جو و گفت: آیا بچه داری؟ گفت: بله، چهار بچه دارم و یکی از آنها شیرخوار است. فرعون دستور داد فرزندان او را حاضر کنند.

فرعون پرسید: آیا غیر از من پروردگاری داری؟ زن جواب داد: پروردگار من و شما فقط الله است. فرعون گفت: آتشی بر پا کنبد، پسر اول را از مادرش گرفت و سوال را دوباره تکرار کرد، و زن همان جواب را داد!

فرعون با قساوت تمام پسرک را به داخل آتش انداخت! صدای ناله پسر و سوختن او در آتش بگوش می‌رسید.

و به همین ترتیب دو فرزند دیگر را هم در آتش انداخت و زن همچنان برعقیده‌اش ثابت بود!

وقتی نوبت به بچه شیرخوار رسید، قلب مادر که لحظاتی پیش سه پاره جگر خود را از دست داده بود، بشدت شروع به تپیدن کرد و فریاد زد:

نه! پیامبر اکرم(ص) فرمود: این بچه همچون عیسی(ع) در گهواره به سخن آمد و به مادرش گفت: ای مادر! پایدار و ثابت قدم باش که تو بر حقی!!!

فرعونیان بچه را برداشته و به آتش انداختن و دوباره از زن پرسید: آیا غیر از من پروردگاری داری؟ او بار دیگر همان جواب را داد.

این بار فرعون دستور داد تا او را در آتش انداختند، اما حکایت آن زن به آنجا ختم نشد،

پیامبر اکرم(ص) در حدیثی فرموده: هنگامی که همراه جبرئیل(ع) در سفر معراج به آسمان‌ها رفتم، به او گفتم: ای جبرئیل! این رایحه پاک و معطر که آسمان‌ها را پر کرده چیست؟

جبرئیل(ع) گفت: آن رایحه عطر وجود آن زن و فرزندان اوست! آری! پس از هزاران سال رایحه روح آن زن و فرزندانش آسمان‌ها را در برگرفته است.

طرح‌های اولیه پایداری

۱- لازم است فهم صحیح و کاملی از دین اسلام داشته باشیم تا دچار ضعف، خطا و یا بازگشت از حرکت نشویم و ارزش آنچه را که انتخاب کرده‌ایم، بدرستی بفهمیم.

۲- مطالعه سیره صالحان ثابت قدم، به ویژه داستان پیامبران الهی.

۳- کثرت ذکر خداوند و به ویژه گفتن کلمه طیه (لااله الاالله)؛ رسول اکرم(ص) فرمود: ایمان‌های خود را تازه کنبد، گفته شد:

ای رسول خدا چگونه؟ فرمود: لاله الاالله را فراوان بگوئبد.

۴- صبر، هیچگاه در بدست آوردن نتیجه‌ی پایداری، عجله به خرج ندهید. خداوند منان می‌فرماید: (واستعینوا بالصبر والصلوه)

از صبر و نماز یاری بجوئبد.

۵- کثرت عبادت و انجام مستحبات به ویژه نماز شب و قرائت قرآن که باعث می‌شود نور هدایت بر قلب، روح و اندیشه شما تابیده و از تاریکی‌های ضلالت نجات یاببد.

۶- دوری شدید از غرور؛ هیچگاه به خود مغرور نشوید، چرا که غرور، آفت دینداری است و مغرور فضل و نعمت خداوندی را ازخود می‌بیند.

آیا فراموش کرده‌ایم که پیامبر اکرم(ص) در راه دعوت چه آزارهایی را متحمل شدند؟ و علی‌رغم آن همه رنج و آزار که می‌دیدند، هیچگاه از اشتیاق و محبتی که به دین خداوند و دعوت داشتند کاسته نشد و پیوسته می‌فرمود: پروردگارا قوم مرا ببخش! چرا که آنان نادانند و سپس با قلبی صاف و عزمی راسخ، کار خود را شروع می‌کرد.

به امید آنکه ما هم در عقیده و باورهایمان، که بر حق است ثابت قدم باشیم. انشاء الله.



فرعونه‌داری

گردآورنده: ام سنا

خانه همیشه باید به قدری تمیز و مرتب باشد که اگر مهمانی آمد، دچار سردرگمی نشوید. در چنین شرایطی، فقط باید به فکر پذیرایی از آنها باشید و دیگر چندان به خانه نامرتب خود فکر نکنید.

یکی از مشکلات خانم‌ها بخصوص خانم‌های شاغل و کارمند، تمیز کردن خانه و جمع کردن لوازم اضافی است؛ وقتی آنها خسته از کار روزانه به خانه برمی‌گردند و دلشان می‌خواهد چند دقیقه‌ای استراحت کنند تا توان لازم و کافی برای انجام سایر کارها را داشته باشند، متأسفانه معمولاً به جای استراحت باید به فکر جمع کردن خانه باشند. با این‌که خانم‌های خانه‌دار از صبح فرصت کافی برای تمیز کردن خانه دارند، اما اگر این وضعیت برای آنها هم هر روز تکرار شود، به‌طور حتم خوشایند نخواهد بود. بنابراین همه خانم‌ها، چه خانه‌دار و چه کسانی که بیرون از خانه کار می‌کنند، ترجیح می‌دهند هیچ‌وقت با خانه‌ای به هم ریخته و نامرتب روبه‌رو نشوند.

خانم‌هایی که بیرون از خانه کار می‌کنند، معمولاً در روزهای پایانی هفته زمانی را برای نظافت کلی خانه در نظر می‌گیرند.

البته بهتر است در این روزها همسر و فرزندان هم به آنها کمک کنند. در این روزها خانه جارو می‌شود، کاشی‌ها و سرامیک‌ها تی کشیده می‌شود و سرویس‌های بهداشتی شسته و ضدعفونی می‌شوند و با شروع هفته‌ای جدید، خانه کاملاً تمیز و مرتب است، اما مهم این است که تمام اعضای خانواده سعی کنند خانه را همیشه به همین شکل نگه‌دارند.

خانه‌هایی که همیشه تمیزند

مهمان سرزده

خانه همیشه باید به قدری تمیز و مرتب باشد که اگر مهمانی آمد، دچار سردرگمی نشوید. در چنین شرایطی، فقط باید به فکر پذیرایی از آنها باشید و دیگر چندان به خانه نامرتب خود فکر نکنید. البته گاهی اعضای خانواده به محض این‌که متوجه می‌شوند مهمانی در راه است، در مدت زمانی کوتاه تمام وسایل اضافی را داخل اتاق‌ها، کمد‌ها و کابینت‌ها مخفی می‌کنند، اما با این کار و بعد از رفتن مهمانان متوجه آشفتگی بیشتر خانه می‌شوند. در آن زمان است که هرکس باید برای پیدا کردن وسایل خودش همه جا را زیر و رو کند.

نظافت روزانه خانه

اگر عادت کنبد هر روز خانه را تمیز کنبد، هیچ‌وقت نامرتب و به‌هم ریخته نمی‌شود که بخواهید به فکر تمیز کردن کلی خانه باشید. برای این کار هر روز بعد از بیدار شدن از خواب، تخت خود را مرتب کنبد، در کمد‌ها را ببندید، لباس‌ها را سر جای خود بگذارید و کل اتاق خواب را تمیز کنبد.

اگر فرزندان شما کوچک هستند، خودتان این کارها را برایشان انجام دهید و اگر به سنی رسیده‌اند که می‌توانند این کار را به تنهایی انجام دهند به آنها بیاموزید بعد از بیدار شدن از خواب، اتاق خود را مرتب کنند. همچنین باید به آنها یاد دهید شب هنگام خوابیدن اتاق را مرتب کنند و وسایل اضافه را از روی زمین بردارند.

همیشه سعی کنبد اگر چند تکه ظرف کثیف در آشپزخانه مانده است، همان موقع آنها را بشوئبد و این کار را به زمانی دیگر موکول نکنبد. چون وقتی ظرف‌شویی آشپزخانه پر از ظرف کثیف باشد، به هم ریختگی آشپزخانه بیشتر به چشم می‌آید

آشپزخانه هم باید تمیز باشد

همیشه سعی کنبد روی کابینت آشپزخانه تمیز و مرتب باشد. با این کار علاوه بر داشتن خانه‌ای تمیز، آرامش بیشتری هم احساس می‌کنبد. بعد از پخت غذا هم گاز را تمیز و مرتب کنبد. اگر همان موقع دستمالی تمیز روی گاز بکشید دیگر نیازی به استفاده از مواد شوینده قوی و... نیست. همیشه سعی کنبد اگر چند تکه ظرف

کثیف در آشپزخانه مانده است، همان موقع آنها را بشوئبد و این کار را به زمانی دیگر موکول نکنبد. چون وقتی ظرف‌شویی آشپزخانه پر از ظرف کثیف باشد، به هم ریختگی آشپزخانه بیشتر به چشم می‌آید. داخل یخچال و فریزر هم با این‌که دیده نمی‌شود، اما همیشه باید تمیز و مرتب باشد. می‌توانید با تقسیم‌بندی فضای داخل فریزر و یخچال و قرار دادن مواد غذایی خاص در قسمت‌های مشخص، همیشه آنها را تمیز و مرتب نگه‌دارید. در ضمن، مواد غذایی را هیچ وقت بدون درپوش داخل یخچال و فریزر نگذارید تا بوی بد و ظاهر ناخوشایند آنها، شما را اذیت نکند. سرویس‌های بهداشتی هم باید روزانه شسته و ضدعفونی شوند تا همیشه تمیز بوده و بوی ناخوشایندی نداشته باشند

نظافت فرش و سرامیک

در قسمت‌هایی که فرش و موکت به عنوان کفپوش انتخاب می‌شود، کمتر کثیفی را نشان می‌دهد، اما در مناطقی که زمین خانه سنگ یا سرامیک است، جمع شدن پرز و مو بیشتر مشخص می‌شود و به همین دلیل گاهی خانه نامرتب به نظر می‌رسد. برای این‌که این مکان‌ها هم تمیز باشند، می‌توانید هر وقت متوجه کثیفی آنها شدید، با استفاده از تی آنجا را تمیز و براق کنبد.

در نهایت همیشه به خاطر داشته باشید با همکاری همه اعضای خانواده، می‌توانید راحتی خانه‌ای تمیز و مرتب داشته باشید. در این شرایط، خانم‌های شاغل هم با خیال راحت به محل کار می‌روند و نگران تمیز کردن خانه نیستند.

منبع:

سایت چاردیواری

جشن میلاد پیامبر (ص) ویژه کودکان و نوجوانان تهران برگزار شد



تصاویر و ویدئوها

تهران - پایگاه اطلاع رسانی اصلاح

جشن میلاد پیامبر (ص) ویژه کودکان و نوجوانان تهران در عصر شنبه ۲۲ بهمن ۱۳۹۰ برگزار شد.

بنا به گزارش پایگاه اطلاع رسانی اصلاح، مراسم ولادت پیامبر (ص) ویژه کودکان و نوجوان به همت کمیسیون کودک و نوجوان جماعت دعوت و اصلاح تهران، عصر شنبه ۲۲ بهمن ماه برگزار شد. در این برنامه، خانم امینی در مورد ارزش و جایگاه حجاب سخن گفت. وی با به کارگیری زبان داستان و ادبیاتی کودکانه سعی کرد، آثار رعایت حجاب و داشتن پوشش مناسب بر شخصیت فرد و حفظ او از آفتهای بی حجابی را به شیوهی عملی نشان دهد.

حضور پر شور بچه‌ها در این مراسم بیانگر عشق و محبت فراوان رسول الله (ص) در دل کوچکشان بود. از نکات برجسته‌ی این جشن، می‌توان به اجرای این برنامه با هنرمندی ۲ نفر از نوجوانان به عنوان مجریان این جشن، اشاره کرد.

در بخش دیگر مراسم، ۳ نفر از کودکان، دکلمه‌ای را با مضمون مدح پیامبر (ص) اجرا نمودند.

گفتنی است که همزمان با برگزاری این جشن مسابقه‌ای نیز تحت عنوان مسابقه‌ی اذان برای پسران و پوشش برتر برای دختران برگزار شد.

این جشن با برنامه‌های متنوعی از جمله: اجرای سرود و بازیهای فکری- هوشی برای تمام مقاطع سنی با هدف ایجاد نشاط ذهنی و خلاقیت در بچه‌ها ادامه پیدا کرد.

این مراسم با اهدای جوایز به برندگان مسابقات و پذیرایی به پایان رسید.



مرا از دار دنیا یار کافست
پریشان حالی عشقش مرا بس
ز یاران چشم یاری هم ندارم
غم او از وصال یار شیرین
ز او دارم تمام هستی ام را
چو آتش می کشد قلبم زبانه
یکی میگفت عاشق دردمند است
کجا دیدی که سختی ساده باشد؟
اگر جان شد فدای یار غم نیست
همین بس کز غم او شاد شادم
من حسنا کجا یابم به او را؟
که درگاهش برایم جا ندارد

که جزا و هم مرا دیگر کسی نیست
چو در دنیا نشد تسکین من کس
من از دیوان غم سر بر نیارم
بسی بهتر چو باشد عشق دیرین
نهم در راه او سر مستی ام را
برای وصل ته‌های یگانه
بیا درد مرا بین همچو قند است
و یا معشوق، سنگین دل نباشد؟
که او چیزی دهد من را که کم نیست
دمی بی عشق شیرینش مبادم
حقارت کی برد من را به درگاه؟
که آنجا پادشاهی خانه دارد!

حسنا خورشیدی - شاعر

